

7. TESTO PERSIANO

هو الله المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم قافله سالار ره مستقيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على خير الانام خاتم انبياء الكرام و آله العظام جواهر زواهر ستايش بى حد و در لالى^۱ نيايش لا يحصى و لا يعد نثار بارگاه كبرياى احديت را سزاست كه مقربان بساط عظمت جاه و جلالش زبان عجز لا حصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك در ليالى و ايام گويا گردانیده اند و سپاس بيرون^۲ از قياس و ثنائى لايتناهى اساس ايثار^۳ درگاه بى نيازى صمديت را رواست كه خسروان با شوكت و اقبال و شهرياران با ابهت و جلال جبهه بندگانى بخت آستان جبروت لايزالش پيوسته سوده باعتراف اللهم مالك الملك توتى الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء معترف گشته اند رحمن الرحيمى كه بفضل و [1b] شفقت بيغايت اوراق پريشان وجود انسان را كه افراد صحايف حكمت بالغه الهى اند بشيرازۀ عدل و انصاف پادشاهان عدالت نشان در سلك نظام و انتظام منتظم گردانيد غفور ودودى^۴ كه بكرم و مرحمت بى نهايت سرگشتگان وادى امكان را كه طوفان زدگان بحر حيرتند بشهرستان هدايت و ساحل نجات بمتابعان انبياء مرسل و اصفياء شريعت گستر رسانيد^۵ و بسر انگشت تدابير فرمان فرمايان مال انديش عقده اضطراب و حيرت از خواطر رعايا و برايا گشوده گردانيد و قامت قابليت بعضى از سلاطين عاليشان را بخلعت سعادت ان الله يامر بالعدل و الاحسان مخلع فرموده مسرور و شادمان و برخى را بوعده مضمون اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل و الله لا يحب الفساد از لباس رحمت و مغفرت خود عريان نموده مايوس و حيران

نظم

گواه مطلق آمد بر وجودش

خدائى كافرينش در سجودش

نشانش بر همه بيننده ظاهر

وجودش بر همه موجود قاهر

و صلوه صلواه^۶ نامعدود رحمن ودود و سلام و درود نامحدود رحيم معبود بر گوهر شاهوار خزانه ايجاد و در آبدار گنجينه مبداء و معاد آفتاب عالمتاب رحمت الهى شمع شبستان دانش و آگاهى نهال بارور گلستان نبوت و خلت ثمر شهدآور بوستان كرامت و نعمت مبلغ كريمه^{2a}] اذكر و انعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخواناً اعنى مصباح جهان افروز كشور هدايت و مفتاح كنوز خيراندوز عرصه شفاعت سالك مسالك طريق هدا سرير آراى مسند روز جزا خازن علوم اولين و

^۱ قى : لئالى .

^۲ قى : برون .

^۳ قى : نثار .

^۴ قى : و ودودى .

^۵ قى : رسانيده .

^۶ قى : و صلوت .

آخرین خاتم جمیع نبیین و مرسلین سید ثقلین و شهریار کونین و پیشوای^۷ خافقین یکه سوار میدان کنت نبیاً و ادم بین الماء و الطین واسطه نزول مایده رحمت بفتحی و ما ارسلناک الارحمه للعالمین محمد کازل تا ابد هر چه هست از آرایش نام او نقش بست

صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً کثیراً و کثیراً و نثار و ایتار درر سلام و صلوات بر زبندۀ اورنگ امامت و ولایت و برازندۀ تخت خلافت و کرامت شهسوار عرصۀ^۸ لا فتی و خلعت آرای^۹ زیور هل اتی تاجداری که حدیث من کنت مولاه از دفتر خلافتش آیتی و مژدۀ صریح انت منی از داستان قدر و منزلتش بشارتست^{۱۰} مخصوص انت اخی فی الدنیا و الاخره منصوص انا و علی من نور واحد

علی امام معلی هاشمی که بود سواد منقبتش نور دیده رضوان

سلام الله علیه و علی ائمه المعصومین و اولاده الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد ناظم جواهر اخبار و راقم نوادر [2b]

این آثار بندۀ خاکسار و ذرۀ بمقدار تراب^{۱۱} اقدام درویشان

بیجن تاریخ صفوی خوان غفرالله له خطیته^{۱۲} بموقف عرض فصحای تحریر و بلغای صافی ضمیر ارباب فضل و هنر و هنرمندان بلاغت گستر میرساند که لمعه انوار عنایت و پرتو آفتاب هدایت بدلیل آیه قرآنی و برهان کریمۀ فرقانی حیث اوحی سبحانه ما اعظم شأنه بدان نوع بر ضمیر منبر خردمندان با هوش و خرد میتابد که از مطالعه احوال و اوضاع پیشینان^{۱۳} وادی امکان و تربیت یافتگان بنی نوع انسان برسانیدن نفع و ضرر^{۱۴} و کردن خیر و شر و قوف کامل و اطلاع شامل میگردد پس سزاوار مقبل بیدار بخت آنست که چون بیمن توجه صاحب سیرت و حسن سعی با بصیرت هوشمندی ملایک صفت اهتدا یابد اقتدا بدو نموده چراغ قصر آمل و امانی از پرتو نور احسان نورانی دارد و هر گاه بر کیفیت عاقبت شر و فساد و وخامت مال بیدادگر حساد اطلاع یابد دست از شیوه ناپسند ظلم و عنف کوتاه داشته ببذل شیوه ستوده عدل و لطف رغبت نماید .

نظم

که در پردۀ کج نیابند ساز

پسندیدگانت پسندند نیز

مشو ناپسندیده را پیشباز

پسندیدگی کن که باشد^{۱۵} عزیز

لله الحمد که فروغ اشعه فیض این معانی از طینت خجسته صفت سعادت‌مندی عالیجاهی که باعث بر ترتیب اوراق این صحیفه گرامی توجه خاطر عاطر خورشید^{۱۶} تاثیر اوست با کمال قابلیت لامع و ساطع [3a] ساخته چنانچه عنان توسن همت را بطریق مستقیم و جاده قویم شریعت غرا و ملت بیضاء خیر البرایا منعطف گردانیده استلزام وصول مرادات صوری و معنوی و استیجاب حصول دینی و دنیوی

^۷ ب : پیشوایی .

^۸ ق : عرصۀ .

^۹ ب : آرائی .

^{۱۰} ق : بشارتی .

^{۱۱} ق : و تراب .

^{۱۲} ب : خطیته ؛ ق : لیخشیته .

^{۱۳} ق : پیشینان .

^{۱۴} ق : ضرر .

^{۱۵} ق : باشی .

^{۱۶} ق : خاطر خورشید .

دانسته از شمیم مکارم اخلاق و انصاف مشام انفاس غنی و فقیر اطراف آفاق معطر دماغ و از نسیم محاسن عدل و الطاف چمن آمال مظلومان و زیردستان اکناف امصار^{۱۷} بکمال حضرت و نصارت رسیده از سرمه جواهر انعام و احسان بی نهایتش دیده آرزو بر بستر راحت و استراحت بفرغت خفته و از رشحات سحاب همت و سخاوت بی غایتش در گلزار امید غنچه گل مراد شکفته و از بیم صرصر صلابت و سخطش خار و خس چمن ظلم و عدوان متفرق و پریشان گشته و از شعله برق مهابت و سیاستش نهال بوستان شر و فساد سوخته

نظم

نسیم لطف او هر گه وزیده بجسم مرده جان نو دمیده
شرار قهر او چون برفرزد لباس عمر اعدا را بسوزد
طبع کامل کیاستش بوفور فضیلت و کمال موصوف و ضمیر وافر فراستش بصفت عدل و مروت معروف
کوکب اقبال بی‌زوالش چون اقبال آفتاب لایزال و حسن اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبت کمال

بیت

بعدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست
اعنی اعلیحضرت سامی رتبت متعالی منقبت ناظم منازم العداله و الرفاه صاعد مصادد المرحمه [3b] و
النصفه بحر مواج اقالیم دانش و کمال سحاب مدرار آسمان جاه و جلال مریخ صلابت بهرام صولت عطارد
فتنت مقرب الحضرت الخاقانیه و عضد الدولت البهیة السلطانیة

بیت

ظهیر دین ودولت رستم ملک سلیمانی سپهر جود و احسان مظهر الطاف ربانی
مدالله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون خاطر دریا مقاطر آن ملاذ اکابر بارقام اوراق
این صحیفه فواید بخش ارباب نظام میل تمام و رغبت مالاکلام اظهار فرموده بنا بر انقیاد فرمان خامه
بلاغت انجام بذکر احوال خجسته فرجام سپهدار نامدار و امیر جلادت شعار خان عالیشان ذوی الاقتدار
نواب مستطاب معلی القاب عیسوی انتساب عدالت و معدلت اطوار شجاعت و بسالت شعار محامد و
مکارم و احسان مدار نصف و مودت آثار آن شیرافکن بیشه هیجا و صف شکن سپاه اعدا برق خرمن
حیات سپاه عثمانی و آبروی لشکر ظفر اثر ایرانی الواصل الی رحمه الله الملک الرحمن و الساکن فی
فراذیس الجنان المبرور المغفور مرحوم رستم خان جد ماجد نواب عالی خان عظیم الشان بلند مکان
سپهسالار سلیمان زمان لشکر کش ایران بیگلربیگی آذربایجان ثانی اثنین تهمتن دوران یادگار آن خان
جنت بنیان^{۱۸} که

نظم

الهی الهی بحق رسول بزهرا و سبطین و زوج بتول
بعمر طبیعی رسد در جهان [4a] خدا یاورش باد در هر مکان

در میدان سخنوری و سخن پردازی بتک و پوی درآمده بی شایبه توقف و تاخیر در تحریر این کلمات
دلپذیر شروع نمود و این صحیفه گرامی را بسه قسم و یک فصل و خاتمه منقسم گردانید قسم اول در
ذکر حسب و نسب آن خان ذی شان مغفرت نشان قسم دوم رسیدن بشرف ملازمت و تربیت خاقان
گیتی ستان فردوس آشیان و وفور اعتقاد و اخلاص صوفیگری و تردد خدمات و جانسپاری تا رسیدن به

^{۱۷} ق : و امصار .

^{۱۸} ق : بیان .

مرتبه منصب ارجمند یساولی صحبت و دیوانیگی^{۱۹} و سرداری قسم سیم^{۲۰} در ذکر احوال ولاه گرجستان کارتیل و محاربات ایشان و مشرف شدن بشرف اسلام و سرافراز گشتن بشفقت و عنایت سلاطین صفت^{۲۱} مکان فصل در ذکر احوال ستوده مآل خاقان رضوانمکان شاه صفی بهادر خان نور الله مرقد و قدس الله مضجعه و رسیدن خان مغفرت نشان بشرف شفقت تربیت آنحضرت و لشکرکشی و جلادت و مردانگی و محاربات پی در پی با اعادی دین و دولت و فتوحات پیاپی در مملکت و از وفور فراست و کاردانی از یمن توجه شاهی رسیدن بمرتبه سپهسالاری و ایالت و خانی خاتمه در ختم کتاب دعای^{۲۲} دوام دولت و بقای عمر و سعادت نواب مستطاب خان منبع الجود و الاحسان حفظه الله تعالی من حوادث زمان و نواب دوران

اما قسم اول

بر ضمیر منیر ارباب هوش و خرد مخفی و پوشیده نماند^{۲۳} که هر چند این حقیر هیچ میدان احوال فرخنده فال اجداد عالی^{۲۴} خان مغفرت مآل [4b] از تواریخ خواستم معلوم کرده بقلم تحریر درآورم از ضابطه آن مفهوم نتوانست نمود نهایت آنچه از مردم کهن سال آنجائی^{۲۵} و بعضی از جماعت اینجائی^{۲۶} که در خدمت مرافقت خان مغفور مرحوم و اخوان گرامی آن مغفرت یافته حضرت حی قیوم استماع و ضابطه تواریخ زمان خجسته نشان شاه جنت مکان از احوال گرجستان معلوم نمود آنکه ظاهراً اجداد عالی آن معظم الیه بگراتیانند که منتهی میشوند به بگرات خان که اولین پادشاه گرجستانست و قبل از او کسی در آن دیار بر مسند سلطنت نه نشسته و او از اولاد گرامی حضرت داود نبی علی نبینا و علیه السلام و اولاد او را بگراتیان مینامند که تاویدان و ازناوران بلاد گرجستانند و بشجاعت و جرات در آفاق مشهور و معروفند و والد نامدار خان والا تبار بیجن بیگ که از وفور جلادت و مردانگی بقرا بیجن اشتهار دارد و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان شاه طهماسب بهادر خان انار الله برهانه در نزد لوارساب خان ماضی والی کارتیل در سلک ازناوران منسلک بود و چون لوارساب سر از طوق اطاعت حضرت شاه جنت مکان پیچیده مکرراً فیما بین جنود ظفر ورود قزلباش و گروه مردود کفار جنگ و جدال بود تا در سنه ثلث و ستین و تسعمائه در گومشلوق با شاهوپردی سلطان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی^{۲۷} قراباغ محاربه واقع شد و چنانچه در تاریخ احسن التاریخ^{۲۸} مسطور است لوارساب خان در دست ذاکر آقای ملازم محمد بیگ چپنی^{۲۹} بقتل رسید ازناوران و کشیشان [5a] جسد او را از میان جنگ بیرون برده در مقبره اجداد او مدفون ساختند و از او دو پسر رشید ماندند سماپون خان و داود

^{۱۹} ب: دیوان بگی.

^{۲۰} ق: سوم.

^{۲۱} ق: نصف.

^{۲۲} ق: علی.

^{۲۳} ب: نماناد.

^{۲۴} ق: عالی شأن.

^{۲۵} ق: ابخاس.

^{۲۶} ق: ابیخاس.

^{۲۷} ب: بیگلربیگی.

^{۲۸} ق: احسن التواریخ.

^{۲۹} ق: چپنی.

خان ازناوران و کشیشان سمایون خان را در گوری بر مسند سلطنت جای دادند و داود خان از راه بخت بیدار با جمعی از ازناوران جلادت شعار از وخامت عاقبت مخالفت دودمان^{۳۰} کرامت نشان اندیشیده التجا بدرگاه معلی شاهی نمود و در سنه تسع و ستین و تسعمائه عنان قاید توفیق گشته اقبال مثال بعثه کعبه آمال شتافته در دارالسلطنه قزوین با ازناوران شرف پایوس^{۳۱} اشرف همیون دریافتند و از روی صدق و صفا بشرف اسلام مشرف گشتند شاه جنت مکان ایشان را بالطف و عنایات شهرداری سرافراز ساخته حکومت تفلیس را بدادود خان تفویض فرمودند و هر یک از ازناوران و تاودان^{۳۲} را بخلاع گرانمایه و نوازشات پادشاهانه سرافراز فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند داود خان بفرمان قهرمان زمان بمسند حکومت در تفلیس متمکن گردیده ولد خود را که موسوم بود ببگرات خان در ایام صبی بملازمت درگاه شاهی ارسال نمود

قسم دوم از قسم سیم این اوراق در ذکر احوال ولات گرجستان و محاربات ایشان بر سبیل اختصار

سپه آرایان معرکه سخنوری سنان مشک افشان قلم را در مضماری حدیث آرائی

اعنی مؤرخان بلاغت نشان

بدین آئین جلوه می دهند که چون در سنه ثلث و ستین و تسعمائه سمیون^{۳۳} خان در گوری [5b] و سوری و برات ایلی بر مسند حکومت قرار گرفت از برای بازخواست خون پدر آغاز لشکرکشی و جنگ و جدل نمود و تاخت بلاد مسلمانان نمود شاهویردی سلطان زیاداغلی بدفع او پرداخته مکررا فیما بین محاربات قوی و نبردهای عظیم بوقوع پیوست و در یکی از معارک گرگین میرزای ولد لوند خان والی کاخ که بمدد او رسیده بود بقتل رسید و یک هزار نفر از گرجی در آن روز بقتل رسیدند شاهویردی سلطان بتعاقب سمایون خان شتافته گوری و سوری و برات ایلی را تاخته با غنایم موفور و اسباب و اسیر غیر محصور مراجعت نمود چون داود خان برادر او شرف اسلام دریافتنه بحکومت تفلیس رسیده^{۳۴} سمیون^{۳۵} از رشک و حسد کرت دیگر لشکر فراهم آورده بجانب تفلیس بر سر داود خان آمد و او نیز با سپاه موفور از شهر بیرون آمده بجنگ پرداختند و داود خان تاب حملات برادر نیاورده منهزم شده خود را بقلعه تفلیس افکنده محصور گردید و سمیون^{۳۶} خان چند وقت بمحاصره آن قیام نموده چون از عهده تسخیر آن قلعه برنیامد اطراف را غارت کرده مراجعت نمود داود خان حقیقت را بموقف عرض شاه جنت مکان رسانید از سوی^{۳۷} ادب آن بی ادب شعله آتش غضب قیامت لهب شهاریار ستوده حسب التهاب

^{۳۰} ق : با دودمان .

^{۳۱} ق : پایوس .

^{۳۲} ق : تاویدان .

^{۳۳} ق : سمایون .

^{۳۴} ق : رسید .

^{۳۵} ق : سمایون .

^{۳۶} ق : سمایون .

^{۳۷} ق : سوء .

یافته فرمان قضا جریان نفاذ^{۳۸} یافت که شمشال سلطان چرکس حاکم شکی و ابراهیم بیگ الهاوت [6a] اغلی و علیقلی بیگ قاجار باتفاق داود خان متوجه دفع سمایون خان شوند فرمانبران بموجب فرمان در سنه ست و سبعین و تسعمائه متوجه الکای او شدند و بعد از قتال و جدال در یکی از جبال آن دیار سمیون^{۳۹} گرفتار عساکر ظفر شعار گردید و او را با جمعی از ازناوران و سرهای مقتولان بدرگاه شاه جنت مکان رسانیدند و آنحضرت از روی لطف و مرحمت درو نگریسته او را تکلیف اسلام نمودند مشارالیه از راه جهالت و نادانی توفیق این سعادت ابدی در نیافت و بدینجهه بنا بر فرمان در بالاخانهای دولتخانه^{۴۰} مبارکه محبوس گردید و مدت سه سال در آنجا بود و مکرراً نواب جنت مکانی او را تکلیف باسلام میفرمودند و او قبول نمیکرد تا آنکه در قلعه الموت محبوس و تا حین ارتحال آن حضرت از دارالملال در آنجا بود ازناوران بعضی شرف اسلام دریافته مرخص شده بخدمت داود خان شتافتند و داود خان کل ولایت کارتیل را بحوزه ضبط درآورده در کمال عظمت و استقلال در آن دیار بحکومت اشتغال مینمود و ازناوران و تاودان^{۴۱} که در ملازمت سمیون^{۴۲} خان بوده ایشان را خدمات پسندیده رجوع نموده تا چند سال آن بلاد محل امن و امان بود تا در سنه اودئیل سبع و ثمانین و تسعمائه که نواب سکندرشان سلطانمحمد خدابنده علیه رحمه^{۴۳} و الرضوان در دارالسلطنه قزوین بر تخت فیروز بخت جلوس فرموده سمیون^{۴۴} خان را از قلعه بیرون آورده [6b] بتکلیف آنحضرت از روی صدق و نیت درست بشرف اسلام مشرف و بلقب برادری ملقب و باسم سلطان محمود خان موسوم گردید و بدستور الکای موروثی را بدو ارزانی داشتند و الحق که خان مشارالیه در تدارک حق تربیت نواب سکندرشان از روی اخلاص کمال جانفشانی بظهور رسانیده تلافی مافات را نمود چنانچه در تاریخ عالم آرای عباسی مسطور است در حین^{۴۵} که له له پاشاء سردار رم^{۴۶} با لشکر موفور که زیاده از صد هزار کس بودند در اول جلوس نواب سکندرشان بتسخیر بلاد گرجستان و شیروان آمده بود و از راه عناد که فیما بین و لاه گرجستان و امرای قزلباش بود و کومک^{۴۸} و امداد یکدیگر نمی کردند له له پاشا از مضیق گرجستانات عبور کرده بر تمام ولایت^{۴۹} گرجستان و شیروان مستولی شد و بتکلیف الکسندر خان والی کاخاک که دلیل و رهبر آن لشکر بود مکرراً کسان نزد سمیون^{۵۰} خان فرستاده او را تکلیف اطاعت سلطان مراد خان پادشاه روم میکرد و مشارالیه از وفور اعتقاد و درست پیمانی که نسبت بدودمان قدس نشان صفوی داشت فریفته نشده با^{۵۱} امرا و ازناوران و ملازمان قدیمی خود را که چون داود خان قلعه تفلیس را خالی

^{۳۸} در اصل متن بجای « نفاذ » همیشه کلمه « نفاذ » پیدا می شود .

^{۳۹} ق : سمایون .

^{۴۰} در اصل متن بجای « دولتخانه » کلمه « دولتخوانه » پیدا می شود .

^{۴۱} ق : تاویدان .

^{۴۲} ق : سمایون .

^{۴۳} ق : الرحمه .

^{۴۴} ق : سمایون .

^{۴۵} ق : حینی .

^{۴۶} ق : روم .

^{۴۷} ب : امرائی .

^{۴۸} ق : کمک . قنادی بجای « کومک » همیشه « کمک » می نویسد .

^{۴۹} ق : ولات .

^{۵۰} ق : سمایون .

^{۵۱} ق : « با » را ندارد .

کرده خود را بکنار کشیده بود جمع نموده با ایشان یک دل و یک جبهه گشته کمر اجتهاد در دفع اعدای بر میان جان^{۵۲} بسته در اثنای مراجعت له له^{۵۳} پاشاء سردار در کوه و بیشه سر راه بر آن سپاه گرفته شب و روز در حین نزول و هنگام ارتحال بر اردوی اروام ریخته بقتل و [7a] غارت میپرداختند و لحظه^{۵۴} گروه اروام را بحال خود نمی گذاشتند چنانچه درین آمد و رفت له له پاشاء سردار قریب به بیست هزار پیاده و سوار از آن گروه تبه روزگار بقتل رسیده بودند بالجمله سمیون^{۵۵} خان قریب بده دوازده سال در گرجستان با حکام و سپاه اروام باتفاق ازناوران جنگ و جدال نموده اطاعت پادشاه روم نکرد تا در سنه تسعین و ثمان تسعمایه که سال سیم جلوس خاقان گیتی ستان فردوس مکان شاه عباس غفران نشان بود و آن حضرت اراده صلح با سلطان مراد خان داشت سمیون^{۵۶} خان بمکر و فریب الکسندر خان والی کاخ بدست فرهاد پاشاء سردار روم گرفتار و در استنبول^{۵۷} محبوس گردید و محال او نیز بتصرف آل عثمان در آمد هرج و مرج در گرجستانات پدید آمد اکثر ازناوران معتبر ترک آن ولایت نموده خود را بدرگاه عالم پناه رسانیدند از آن جمله جناب مغفرت مآب قرا بیجن بیگ با بعضی از متعلقان داود خان که در دست برادر کشته شده بود و سمیون^{۵۸} خان و یک پسر داود خان بدرگاه خاقان گیتی ستان فردوس مکان رسیده نوازش یافت و در سنه تسع و تسعین و تسعمایه که موکب خاقانی از فارس معاودت نمود قرا بیجن بیگ را در دولخانه مبارکه بکشیک آنجا مقرر فرمودند

قسم سیم از قسم دویم این اوراق رسیدن خان^{۵۹} مغفرت نشان از یمن تربیت و توجه خاقان گیتی ستان سعادتمند بمناصب ارجمند

قبل ازین مذکور شد که از تواریخ چگونگی احوال خیر مآل خان بلند مکان را معلوم نتوانست [7b] نمود نهایت بتخمین و قیاس و چنانچه بتواتر از افواه و السنه شنوده و از اکثر جماعتی که با این سلسله علیه رابطه داشته اند و مکرر از لفظ مبارک خان و اخوان گرامی آن مغفرت نشان استماع نموده اند این فقیر خاکسار بی مقدار پرسیده معلوم نمود آنکه پیوسته در مجالس و محافل زبان بادای شکرگزاری نعمت الهی گشوده میفرمودند که چون والد نامدار بعد از چند سال از خدمت خاقان غفران مآل مرخص گشته بگرجستان آمد و چون گروه اروام و بعضی از گرجیان دل پری از آن جناب در باب اطاعت حکام نکردن^{۶۰} داشته اند و در قریه از قری^{۶۱} گوری

که بقرا یازی مشهور است

۵۲ ق : « جان » را ندارد .

۵۳ ق : لله .

۵۴ ق : لحظه ای .

۵۵ ق : سمایون .

۵۶ ق : سمایون .

۵۷ ق : استانبول .

۵۸ ق : سمایون .

۵۹ ق : خاقان .

۶۰ ق : عطاقت نکردن از احکام .

۶۱ ق : قریه ای از قراء .

کنار آب کر تالاری بجهه سکنی ساخته بود و در وقتی که خان مرحوم بگرجستان لشکر کشید^{۶۲} زنان و مردان آن قریه را نوازش بسیار نموده بود و تا شش هفت روز در آن مکان نزول داشت میفرمود که در اینجا بر سر ما معاندان ریختند و والد ما را کشتند و آنچه داشتیم غارت کردند مگر یک ماده گاو شیرده که بر ما مانده بود و ما سه برادر و یک مادر بودیم چون مجال اقامت درین ولایت نیافتیم با والده ماجده خود احرام بندگی و ملازمت درگاه شاهی بسته از بلاد کفار بیرون آمدیم و در عرض راه دزدی بر ما دچار شده آن ماده گاو را که مدار ما چند نفر از شیر او بود برد و ما را عاجز کرد بنابراین با خدای تبارک و تعالی شرط و عهد کردم که چون خدای تعالی بکرم و فضل خود حکومت بر من عنایت کند هر کس را بیارند و بگویند که این دزد کرده پرسش ازو ننموده سیاست آن بدکار امر فرمایم که در عالم بدتر از امر دزدی هیچ چیز نمیباشد [8a] و ایضا از محمد رضا بیگ و محمد تقی بیگ برادر او که دوات دار نواب مغفرت مآب میرزا مهدی اعتمادالدوله بود منقولست که میگویند در وقت^{۶۳} که نواب مستطاب مرحمت و غفران مآب علیقلی خان از دارالسلطنه قزوین تشریف آورده در خانه میرزا مهدی بودند ما یک روز در مجلس بالای سر او ایستاده بودیم که خان مغفور نقل بیرون آمدن از بلاد گرجستان میفرمود و حکایت ماده گاو و دزد بردن او و عهد و شرط با خدای عالم در سیاست دزد کردن^{۶۴} بدستوری که بتحریر پیوست ازو شنیدیم القصه رسیدن خان مغفرت نشان را بملازمت خاقان گیتی ستان و در اندرون در ظل حمایت و تربیت آنحضرت نشو و نما یافتن در ایام^{۶۵} که والد نامدارش آمده بود رسیده باشد یا بعد از او و تخمینا در سن ده دوازده سالگی بوده باشد که شرف ملازمت آنحضرت دریافته باشد العلم عند الله تا آنکه از سیمای^{۶۶} آنجناب آثار رشد و کاردانی ظاهر و هویدا بود روز بروز منظور نظر کیمیا اثر آن پادشاه بنده پرور میگردد بشفقتهای گوناگون سرافراز و مناصب عالی ممتاز میشد در اول منصب یساولی صحبت و سرداری عساکر آذربایجان و ثانیاً برتبه عالی دیوان بیگیری^{۶۷} در عهد آن خسرو غازی مغفوز گردید

گفتار در لشکر کشیدن خان مرحوم بقلعه وان و شرف پایوس دریافتن در مازندران

عندلیب گلستان سخنوری و طوطی شکرستان حدیث آرائی در چمن سیر و اخبار بسروندن نغمه دل آویز از آثار و اطوار خان جلادت شعار بزبان دوزبانی قلم عطرافشان [8b] وقایع نگار آغاز نموده تا زنگ زدای طالبان صوت انجمن حکایات و محفل روایات گردد چنانچه در سنه سچقان ئیل ثلث و ثلثین و الف خبر سرداری حافظ احمد پاشا در سرحد دیاربکر بلند آوازه شد سرحد آذربایجان بشورش درآمد و در کردستان گروه اکراد بدنهاد جمعیت نموده اراده تاخت الکای تبریز داشتند و چون از انهای جاسوسان که متعاقب میرسید احتمال داشت که سردار مذکور متوجه آذربایجان خواهد شد خاقان گیتی ستان فردوس مکان شاه عباس بهادر خان نور الله مرقدۀ از فرط احتیاط که همیشه منظورش بود بخاطر الهام

۶۲ ق : کشیده .

۶۳ ق : وقتی .

۶۴ ق : در سیاست کردن دزد .

۶۵ ق : ایامی .

۶۶ ب : سیمائی .

۶۷ ب : بیگیری .

پذیر خطوط نمود که پیشتر^{۶۸} از آنکه جمعیت کرد و رومی در آن سرحد وقوع یابد بتاخت کردستان و سوزانیدن^{۶۹} آذوقه و برطرف کردن غله یکی از کاردانان بساط قرب و منزلت را ارسال نمایند نظر بر احوال هر یک از اخلاص منشان وفاکیش انداخته بغیر از آن خان نامدار وفادار از ناصیه^{۷۰} احوال هیچ یک بنظر کیمیا اثر جلوه گر نگردید بنابراین خان مغفرت نشان را بتبریز مقرر فرمودند که باتفاق حکام آن سرحد بدفع معاندان دین و دولت پرداخته آن حدود را از آبادانی بری سازد و در سمت راه مخالفان حاصل نگذارد و آن جناب در ساعت سعد بمطلب شتافته در دارالسلطنه تبریز با شاه بنده خان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان و حکام آن سرحد متفق شده قریب پنج هزار جوان برداشته بجانب قلعه وان حرکت در آمد و همه جا توفیق همعان و اقبال همربک تا بکردستان رسیده آوازه صولت و شکوه رستم مثالش دلهای مخالفان را از جای در آورده پای قرار آن گروه بی مقدار لغزیده متفرق بادیه ادبار گشتند و آن نامدار بقتل و غارت آن دیار [9a] پرداخته آن سمت را موافق دلخواه شاه ساخته سالمأ غانمأ مراجعت بدارالسلطنه تبریز نمود و با سرهای مقتولان و اسیران کردستان در قشلاق مازندران بشرف پای بوس اشرف همیون رسید و خدمات^{۷۱} که بتقدیم رسانیده بود مستحسن طبع اشرف افتاده بنوازشات شاهانه سرافراز گردید و بیشتر از پیشتر منظور نظر کیمیا اثر شهریار بنده پرور میبود تا در سینه بارس ثیل خمس و ثلثین و الف

که حافظ احمد پاشای سردار روم بمحاصره قلعه بغداد مشغول بود خاقان گیتی ستان فردوس

مکان خان مغفرت نشان را با فوج از افواج قاهره بتعاقب خلیل سلطان سیل سپر بجانب سامره بضبط آنراه که سر راه موصل و دیاربکر است و با سفاین و کشتیها آذوقه بمعسکر اروام می آورند فرستادند که بقدم جلادت و سر پنجه قدرت آن راه را در دریا و خشکی بر مترددان مسدود ساخته نگذارد که احدی از لشکر و کسی از بارآور باردوی رومیان عفريت منظر تواند آمد و آن شیر بیشه بسالت و شهامت بموجب فرمان بدان ولایت رفته بنوعی آن راه مضبوط و مسدود گردید که مرغی در هوا و ماهی در دریا از بیم صولت آن وافر سعادت قدرت پرواز و حرکت ننمودی در اول حال که آن خان مغفرت مأل بدان حدود رسید خبر رسیدن عمر کهای مراد پاشاء بیگلربیگی دیاربکر که از آن سرحد آذوقه بسیار با سپاه و ینگچری باردوی رومی می آورد از شنیدن اینخبر خان مغفرت بهر با غازیان نصرت اثر باستقبال آن گروه بداختر رفته از دو جانب دجله سر راه را بعزم جنگ گرفت و تکیه باقبال بیزوال شاهی ظل الهی نموده دست جرات از آستین جلادت بیرون آورده بحملات دلیرانه و صدمات پردلانه سلک جمعیت آن گروه از هم پاشیده عمر کها با قریب دویست سیصد نفر از جنود شقاوت اثر بقتل آورده آنهمه آذوقه و نقدی که بوده بدست در آورده مراجعت بسامره نمود و بقول میرزا حاتم بیگ وزیر کرمان رؤس مخالفان و آذوقه را والد او نظام الملک که وزیر خان مغفرت نشان بود باردوی معلی که در کنار شط نزول داشت آورده بنظر انور شاهی ظل الهی رسانیده آنحضرت خان مرحوم را با یوزباشیان رفیق او بخلعت خاص اختصاص بخشیدند و در سینه ست و ثلثین و الف توشقان ثیل بعد از مراجعت حافظ احمد در اول سال

^{۶۸} ق : بیشتر.

^{۶۹} ق : سوزاندن .

^{۷۰} ق : ناحیه .

^{۷۱} ق : خدمتی .

که آقا بیگ دیوان بیگی فوت شده بود منصب عالی دیوان اعلی را بمعظم الیه شفقت فرمودند و آن جناب در ساعت سعد دخل در امور دیوانی نموده موافق عدل و انصاف رتق فتق^{۷۲} مهمات جزوی و کلی بوده کارسازی خلق الله میفرمودند و علی الدوام بلکه صبح و شام در اندیشه تحصیل دعای خیر جبهه ذات اقدس اعلی از خواص و عوام میبود و امم خلائق از یمن معدلت آن خان عدالت شعار بفراغ بال بدعای دوام دولت قاهره اشتغال مینمودند

گفتار در ارسال خان ظفر مآل کرت دیگر بامر سرداری آذربایجان و خبرداری آن محال

نگارنده نقاش بهزاد دست

حریر^{۷۳} سخن را چنین نقش بست

که چون خبر شورش و انقلاب در سرحد گرجستان و ارتداد موراو گرجی و کشته شدن شاه بنده^{۷۴} خان ترکمان و قرچقای^{۷۵} خان و یوسف خان در ولایت روم شایع شد حافظ احمد پاشای بیگلربیگی دیاربکر را سردار سپاه عثمانی کرده بسرحد قزلباش مامور گردید و چون خبر سرداری او و جمعیت لشکر اکراد و اروام در سرحد دیاربکر بلند آوازه گردید هر یک از اهل شر و فساد که فرصت جوی بودند وقت را غنیمت دانسته سر از گریبان [9b] عصیان و سرکشی برآورده برهمزن هنگامه عافیت عجزه و زیردستان گشتند و در سرحد آذربایجان شورش و غوغای کردان بی ایمان پدید آمد مثل شیر بیگ مکرری حق نعمت این دودمان ولایت نشان بر طاق نسیان گذاشته بقتل و غارت در مراغه و حوالی تبریز پرداخت در اول حال^{۷۶} زمان بیگ ناظر را بدفع او ارسال نمودند و مشار الیه بر سر شیر بیگ ایلغار نمود و شیربیگ در یکی از جبال کردستان متحصن گردید و از جبهه سختی مکان و ارتفاع جبال و ضیق طرق او را بدست نتوانست آورد مراجعت بدارالسلطنه تبریز نمود ثانیاً که باز خبر شورش آن دیار بخاقان والاتبار^{۷۷} رسید در سنه توشقان ئیل ست و ثلثین و الف خان جلادت نشان را که دیوان بیگی بود بار دیگر از برای دفع شر آن گروه کریه منظر و محافظت اموال و ناموس مسلمانان و صوفیان تبریزی بدارالسلطنه تبریز مقرر فرمودند و آن جناب در ساعت مسعود از اردوی معلی بیرون آمده روی توجه بمقصد آورد و قشون آذربایجان را فراهم آورده متوجه دفع شر متمردان آن محال گردید چون صیت رسیدن سپه دار ایران ثانی رستم دستان بر گروه کردان^{۷۸} رسید از بیم جان^{۷۹} ترک مسکن و اصل مکان خود کرده گریزان شدند و هر کدام در جانبی از کوههای کردستان تحصن اختیار نمودند و آن جناب سعی بلیغ از برای بدست در آوردن اهل شر و فساد بکار برده جمعی کثیر را طعمه شمشیر گردانید

^{۷۲} ق : رتق و فتق .

^{۷۳} ق : حریم .

^{۷۴} ق : شاه بند .

^{۷۵} ق : قرچقای .

^{۷۶} ق « حال » را ندارد .

^{۷۷} ق : ولا تبار .

^{۷۸} ق : گردان .

^{۷۹} ق : خان .

بتخصیص شیر بیگ مکرری که از بیم صولت عالیجاه زمان بیگ ناظر پناه بکوههای سخت آسمان رفعت برده بود و چون عالیجاه مذکور مراجعت بدرگاه معلى نمود بار دیگر آن بدکار با اهل اشرار دران دیار بازار و اضرار عجزه پرداخته خان جلادت نشان با جمعی از غازیان که اسب یکین داشتند بر سر آن نمک بحرام تاخت آورده شیربیگ سرآسیمه وار از جای در آمد و فرصت بدر رفتن با عیال و اطفال نیافته بناچار عازم جنگ و پیکار گردید تهمتن دوران اندیشه از کثرت ایلغار و قلت اعوان و انصار ناکرده از وفور اخلاص و اعتقاد که در این دودمان ولایت نشان داشت هم از گرد راه بران سپاه گمراه تاخته باقبال شاه آن گروه را از هم پاشیده شیر بیگ روباه صفت راه گریز پیش گرفته قطع نظر از عیال و اطفال نموده بار دیگر بوادی گمنامی شنافت خان مغفرت نشان بداق بیگ پسر او را با دیگر اولاد اناثا و ذکورا اسیر کرده با دیگر اسرا^{۸۰} و سرها بدرگاه شاه عالم پناه فرستاده بخلع و انعام بیگران شاهانه سرافراز و در میان امثال و اقران بلبلند آوازی گمی ممتاز گردید و حاتم بیگ تحریر نموده که یک دختر شیر بیگ که اسیر گشته بود در خانه خان مغفور مرحوم میبود و سر و اسیر را والد او بدرگاه عالم پناه برد

و مکرر بتاخت و غارت دران ولایت اشتغال مینمود و تا حوالی قلعه وان لگدکوب آن شیردل و خان دشمن گسل بود و آن دیار را بمرتب^{۸۱} از حیز انتفاع انداخت که تا سالها روی بآبادانی نیآورد [10a] و تا حین ارتحال خاقان گیتی ستان فردوس آشیان آن جناب در دارالسلطنه تبریز بضبط و نسق و خبرداری آن سرحد اشتغال داشت

گفتار در فصل این اوراق و رسیدن خان بلند مکان بهابوس خسرو آفاق و مشرف شدن بتربیت آنحضرت و سرافراز گشتن بمناصب ارجمند

عندلیب نغمه پرداز گلشن بینش و بلبل نوا ساز گلستان دانش صوت نادره کار اقبال و زمزمه احوال خجسته مآل خان باجاه و جلال در انجمن گلزار بدین پرده دلایز و نغمه شکرریز بترنم درآمده در محافل و مجالس صفحه یادگار برای قانون اخلاص منشان فدوی شعار حسن ساز و شعله آواز موافق ساخته بدین حکایات رنگین و روایات دلنشین در مقصد کلی این اوراق سرودن آغاز نمود که بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوه ضمائر خورشید شعاع صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود چون^{۸۲} نهال اقبال هر صاحب شوکت که باشعه لمعات رای منیر نشو و نما یابد بمقتضای فحوای کانهها کوکب دری یوقد من شجره مبارکه لغت^{۸۳} حال خجسته مآل او شود هر آئینه بخت بلندش بانوار فیروزی آثار بهدی الله لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایه گرانمایه بخت ارجمندش از امداد عنایت استفاد^{۸۴} و الله بهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت برافرازد که موافق کریمه و رفعا مکاناً علیاً پای قدر و منزلت بمرتبه اعلی رساند و این معنی را آن صاحب سعادت می تواند یافت که پیوسته از سر صدق نیست و صفائی^{۸۵} طویت در وادی سربازی [10b] و جانفشانی نسبت بدودمان قدس نشان صفوت مکان بقدم اعتقاد طی نماید زیرا که این دولت ابد پیوند را خاصیتی است که هر معتقد اخلاص شعار که از روی صافی دل پیشانی نیاز بخاکروب این آستان اقبال طراز ساید از پرتو آفتاب عنایت ملک بی انباز نهال

^{۸۰} ب : اسرا.

^{۸۱} ق : بمرتبه ای .

^{۸۲} ق : که چون .

^{۸۳} ق : نعت .

^{۸۴} ق : استفاد .

^{۸۵} ق : صفای .

آمالش سایه گستر گشته غنچه تمنایش در چمن مراد به نسیم سرافرازی شکفتن گیرد و هر یک از میدان پاک طینت و صوفیان صافی نیت که در طریق ارادت دودمان ولایت نشان جان باختن را حیات ابدی پندارد نشأه^{۸۶} دارین دریافته سرخ روی دنیا و آخرت میگردد^{۸۷} نظیر این مثال مآل حال خان حمیده فعال ستوده خصالیست که از ایام صبی تا سنه ثلاث و خمسین و الف پیوسته بقدم اعتقاد و اخلاص در وادی جان سپاری و صوفیگری طی مینمود و آن صوفی صافی ضمیر امیری شیرگیری^{۸۸} بود که همیشه در میان فرق انام بوفور جلادت و شهامت و بسالت مشهور که از بیم صلابت و هیبتش هژبر بیشه هیجا ترسان و شیر فلک در میدان او لرزان و طعمه شمشیر آتش بارش از مغز سر اعدای همیشه مقرر و شربت^{۸۹} ناوک دلدوزش^{۹۰} از خون غنچه دل مخالف پیوسته میسر و از ضرب گرز گران سنگش سر پهلوانان روز میدان با سپر و مغفر متصل و از جلوه قامت سنان جان ستانش پهلوی بهادران مصاف با زره و جوشن منفصل و از بیم شنیدن نام رستم شکوهش پیوسته خون دل قیصر روم از دیده افراسیاب ترک در چکیدن

نظم

تو گفתי رستم دستانت^{۹۱} یا سام
 بهر جا مرکبش جولان گرفتی
 که او را توسن گردون شده رام
 چه^{۹۲} گوی چرخ در چوگان گرفتی
 دم تیغش [11a] تن بهرام سودی

و چون پیوسته خبر سلوک خان مغفرت نشان قرع سمع شهریار جوانبخت کامکار و خاقان بنده پرور دیندار شاه صفی بهادر خان طاب ثراه و جعل الجنه مئواه میگردد که آن جناب از وفور اخلاص و اعتقاد قریب دو سال در محال آذربایجان بضبط مملکت و زراعت و انصاف و مروت با خواص و عوام آن ولایت بنوعی اشتغال مینماید که هیچ متقلب از متقلبان و معاند از مخالفان^{۹۳} اکراد و اروام نتواند که از بیم صیت صلابت و عدالت او پرکاه از خرمن رعیت تصرف نماید علی الخصوص که خبر ارتحال حضرت خاقان گیتی ستان فردوس مکان دران سرحد در حین^{۹۴} که خسرو پاشا و موراو گرجی مردود نمک بحرام از جانب سلطان مراد قیصر روم بسرداری لشکر عثمانی و آمدن ایشان باین مرزبوم^{۹۵} بلند آوازه گردید در هر گوشه ازان ولایت بی توشه سر از گریبان فتنه و فساد بر آورده اراده سری و سروری می نمودند و آن جناب در چنان وقتی متزلزل نگشته باقبال بیزوال خاقان جوانبخت بعقل کامل و فکر صایب شر هر یک ازان گروه بدبخت را بعنف و لطف رفع نموده رعایا و برآیا از یمن توجه و ثبات قدم در وادی اخلاص و جانسپاری آن جناب در جا و مقام خود بامید تمام بدعای دوام دولت ابدی الاتصال شاهی پرداخته بفراغ بال بشغل دنیوی و اخروی مشغول بودند لهذا چون وجود فایض الجود آن صوفی اخلاص شعار و غلام صافی ضمیر جانسپار در پایه سریر خلافت مصیر بسیار ضرور بود خاقان والاگهر

^{۸۶} ب: نشأ.

^{۸۷} ق: گردد.

^{۸۸} ق: امیر شیرگیری.

^{۸۹} ق: شربت.

^{۹۰} ق: دلدوزش.

^{۹۱} ق: داستان.

^{۹۲} ق: چو.

^{۹۳} ق: مخالفات.

^{۹۴} ق: حینی.

^{۹۵} ق: مرز و بوم.

رقم طلب از روی شفقت از عقب آن خان سعادت بهر ارسال داشته که بزودی زود بموکب ظفر ورود پیوند که در دفع رومیان مصدر خدمات گردد معظم الیه بر حسب فرمان واجب الازعان بایلغار متوجه بارگاه فلک مقدار [11b] گردید در سنه مبارکه ثیلان ثیل تسع و ثلاثین و الف که بهار اول از سال دوم جلوس میمنت مائونس شاهی ظل الاهی بود که از برای دفع و رفع شر سردار روم خسرو پاشا در همدان نزول اجلال واقع بود بشرف پایبوس و نوازشات خسرو ایران و زیننده تاج و تخت کیان سرافراز و ممتاز گردید و نواب اشرف از روی لطف و شفقت با آن صوفی یکدل و یکجهه آغاز مکالمه نموده لحظه فلحظه^{۹۶} احوال ممالک آذربایجان را میپرسیدند و آن جناب از روی صدق و صفا چنانچه بود بذروه عرض رسانیده عرض نمود که در حین بیرون آمدن این بنده جانسپار مسموع شد و بتحقیق انجامید که شیخ بهاءالدین مکرری و زینل بیگ محمودی و سایر سرداران عشایر اکراد قریب ده هزار کس از آن گروه ناکس در سرحد وان جمعیت نموده اند چون کسی از غلامان آستان قدس نشان در آن سرحد نیست مبدا معاندان دین و دولت عازم تبریز شده هنگامه عافیت مسلمانان را بر هم زند اگر شهیار دیندار رعیت پرور مجددا یکی از غلامان دانشور بکومک بدارالسلطنه تبریز مقرر دارند بصلاح دولت اقرب خواهد بود خاقان والاگهر از شنیدن آن خبر بتحسین و آفرین آن جناب را سرافراز ساختند و نقدی بیگ شاملو را که داروغه فراش خانه همیون بود بسرحد آذربایجان مقرر فرمودند

گفتار در آمدن خسرو پاشاء سردار با لشکر بیشمار و محاربات قزلباش با عثمانیان اوباش

چون حافظ احمد پاشاء بعد از مدتها که محاصره قلعه بغداد نموده بود و از بیم دستبرد غازیان و صوفیان آستان خلافت آشیان گریزان بجانب آل عثمان مراجعت نمود سلطان مراد خسرو پاشاء وزیر اعظم را سردار سپاه گردانیده با موراو گرجی که در آن حین از بیم تدبیر و شمشیر خاقان گیتی ستان فردوس آشیان از [12a] گرجستان گریخته نزد سلطان مراد آمده بود و در خدمت خواندگار داد خواسته که ممالک آذربایجان را مسخر سازد بنابراین برفاقت خسرو پاشا مامور و در قشلاق بتدبیر خسرو آفاق مقتول گردید و خسرو پاشا بعد از قتل موراو نمک بحرام متردد خاطر بود که آیا از کدام جانب لشکر بایران کشد از طرف آذربایجان از بیم رستم خان و اتفاق امرا و سپاه جرات آمدن نمی نمود آخر الامر قرار یافت که از راه موصل و شهرزور متوجه بغداد شود که خبر ارتحال خاقان گیتی ستان اسکنها^{۹۷} الله فی الفردایس الجنان و جلوس میمنت مانوس شهیار جوانبخت کامکار شاه صفی اسکنها^{۹۸} الله فی روضه الرضوان بوزیر اعظم رسید بیشتر از پیشتر در آمدن بسرحد قزلباش ساعی گشت و جمعیت عظیم از قبایل اروام و عشایر اکراد و سپاهی و قاپوقولی و ینگچری و پاشایان^{۹۹} و حکام سرحد آل عثمان از ثغور اسلام و حدود فرنگ تا سرحد عجم فراهم آورده با خزانه موفور و یراق جباخانه و توپ و بادلیج غیر محصور از راه شهرزور متوجه قلم رو علی شکر گردید چون بموصل رسید توپخانه را در آنجا گذاشت و جمعی را بجانب حله فرستاد که چون هنگام حصاد غله بود جسر حله را کشیده محال آن طرف فرات را بحیطة ضبط درآورند و برخی مقرر فرمود که بانجام و سرانجام محصولات سبز کرده به

^{۹۶} ق : لحظه به لحظه .

^{۹۷} ق : اسکنه .

^{۹۸} ب : ساکنها ؛ ق : اسکنه .

^{۹۹} ق : پادشایان .

پردازند که در هنگام محاصره بغداد عساکر عثمانی از مهر^{۱۰۰} آذوقه تنگی و تنقیص نکشند و خود بشهرزور در^{۱۰۱} آمده رحل اقامت انداخت و چون خان احمد خان والی اردلان را کوفتی عارض شده بود و ارکان دولت قاهره بودن او را در آن ولایت مصلحت ندیده و از جانب میر مامون برادرش خاطر جمع نبودند بنابراین بموجب فرمان جانی بیگ یساول صحبت شاملو خان احمد را در همدان باردوی معلی [12b] رسانید و میر مامون در غیبت خان احمد خان کسان معتمد نزد خسرو پاشا فرستاده اظهار دولخواهی سلطان مراد نموده تکلیف آمدن بولایت اردلان کرد خسرو پاشا اطاعت و انقیاد او را مقدمه فتوحات دانسته ولایت اردلان را بسهولت مسخر گردانید و تعمیر قلعه گل عنبر و پلنگان نموده حکام و حارسان بایراق قلعه داری تعیین نمود و میر مامون با طوایف اردلان لوازم فرمانبرداری بتقدیم رسانیده خسرو پاشا همان بدستور در شهرزور توقف داشت چون این خبر بسمع شریف خاقان والاگهر رسید از خطه طویه همدان بیرون آمده در حوالی شهر در چمنهای دلنشین آن ولایت نزول اجلال فرموده سپه سالار ایران زینل خان بیگدلوی^{۱۰۲} شاملو که بحسب فرمان با عساکر ظفر نشان بمقاتله لشکر روم تا شهربان بغداد رفته در کیلک نام محلی قشلاق اختیار کرده بود از استماع رفتن خسرو پاشا باردلان و اقامت نمودن او در شهرزور از آنجا عود نموده بماه دشت آمد که سردار روم بهر طرف حرکت کند او نیز بمقتضای وقت عمل نماید در خلال این حال معلوم شد که خسرو پاشا نقای^{۱۰۳} پاشا نامی را که از شجاعان امراء نامدار روم است با چند سردار و قرب ده هزار نفر از جنود شقاوت ورود روم مقدمه الجیش گردانیده تا قلعه مریوان که منتهی ولایت زور است رسیده اند و آن قلعه را نیز بتصرف در آورده اند زینل خان بملاحظه آنکه مبدا مخالفان دلیری کرده از مریوان بقصبه حسن آباد که مسکن و مقام خان احمد خانست و بالکای همدان پیوسته است دست درازی نمایند از درگاه معلی چهار پنج هزار کس از غلام و قورچی و تفنگچی بسرکردگی جانی بیگ یساول صحبت بدانصوب مقرر فرمودند و زینل خان نیز جمعی از عساکر منصوره را بسرکردگی [13a] ولیخان بیگ ایمانلوء افشار فرستاد که از آن مکان خبردار باشند و این دو سردار و جنود ظفر شعار بهم پیوستند و چون از آمدن اروام بقلعه مریوان آگاه شدند حقیقت را بزینل خان اعلام نمودند که صلاح^{۱۰۴} دولت باشد برخصت خان بعزم دستبرد بر سر آن گروه انبوه تاخت برند^{۱۰۵} زینل خان از وفور غرور تهور از سر رشته احتیاط دور مانده و تمکن و وقار که لازمه سردار^{۱۰۶} است منظور نداشته بقدیم بی تابی بوادای حرب و قتال شتافت و أغروق اردو را در ماهی دشت گذاشته سبای^{۱۰۷} با جنود موفور قلباش بایلغار متوجه آن فئه قلیل گشته آن همه مسافت بعیده را در دو شبانروز طی نمود و بی آنکه بر کیفیت جا و مقام اطلاع یابد که طریقه محاربه در آن سرزمین بچه عنوان درخور است در روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان المبارک یسل آراسته بی باکانه عازم جنگ شد و گروه اروام اطراف خود را از روی احتیاط استحکام داده یک طرف را آب انداخته آنچنان ساخته بودند که از بسیاری گل و لای ستوران دران سرزمینهای قلب مجال حرکت نداشته و طرف دیگر که اندک وسعت میدان داری بود جر و خندق حفر نموده به تفنگچی بسیار و کماندار بیشمار استحکام

^{۱۰۰} ق: بی .

^{۱۰۱} ق: «در» را ندارد .

^{۱۰۲} ق: بیگدلی .

^{۱۰۳} ق: نقای .

^{۱۰۴} ق: اگر صلاح .

^{۱۰۵} ق: بزند .

^{۱۰۶} ق: سرداری .

^{۱۰۷} ق: صباح .

داده زینل خان بیملاحظه از گرد راه بیرون آمده تیزعنایی کرده بر سر اروام تاخت آورد فیما بین در سر خندق جنگی صعب اتفاق افتاد چنانچه موازی سیصد نفر بلکه بیشتر از مخالفان بقتل رسیدند و همچنان از جانب دیگر خندق جمعی از ایشان نیز راه عدم پیمودند بالاخره جنود روم شکست بر داشته از خندق گریزان خود را بدامن کوه پناه قلعه کشیدند و فوجی از افواج قاهره بر سر اردوی رومیه که در میان دره و از لشکر خالی بود رفته هر کس از ملازمان سپاه بدست در آمد بقتل رسید و غازیان از برای اخذ غنیمت بمیان خیمهای [13b] رومیه در آمده بنهب و غارت مشغول گشتند و از طرف دیگر غازیان جلادت اثر بجانب^{۱۰۸} که رومیان آب انداخته بودند ندانسته بدان سمت جلو انداخته از بسیاری گل و لای محلی خبردار شدند که مرد و مرکب تا سینه دران باتلاق فرو رفته که هیچ یک راه بیرون شد نداشتند غازیان از وقوع این حال آغاز قلق و اضطراب نموده در همان تهیه مصیبت و سرگردانی پای بست حوادث شدند رومیان که دران بلندی کوه از بیم صولت و شکوه غازیان پلنگ خوی روباه صفت در سوراخهای آن کوه و عقب سنگهای گران خزیده بودند از مشاهده نهنگان بحر جلادت و مردانگی که دران محنت و بلا گرفتار شده و عقب ایشان از کومک و مدد گسیخته ازان دامن کوه حریم قلعه مثل سیل بلا روی بایشان آورده همگی را بگلولة تفنگ مرگ آهنگ و پیکان تیر مرگ تاثیر گرفتند از آسیب تفنگ سینه سوز و ناوک دلدوز که ازان بلندی بر مثال تگرگ آسمانی میریختند غازیان از راه تزلزل و اضطراب مجال دست و پا زدن نیافتند و همچنان فوجی از رومیان باردوی خود مراجعت نموده در میان خیمها با غازیان که باخذ غنیمت مشغول بودند دست و^{۱۰۹} گریبان شده جنگ عظیم در پیوست غازیان که اکثر اسبهای خود را پر بار کرده خود پیاده مانده مجال سواری نیافتند و بتصور آنکه از جانب خسرو پاشا کومک تازه زور رسیده بغایت مضطرب گشته فرصت یکجا جمع شدن و معاونت یکدیگر نیافته دست از غنایم بر داشته بتفاریق روی باز گشتن آوردند زینل خان در همان مکان که ایستاده بود ثبات قدم ورزیده^{۱۱۰} فرود آمد و سایبانی بر پای کرده در همانجا نشست و غازیان را بعنف و لطف بجنگ و جدل ترغیب و تحریص مینمود و از راه آنکه جای نامناسب و سرزمین قلب پر گل و لای بود مانع تردد ستوران شده آن [14a] توقف بیجا باعث تضییع^{۱۱۱} جوانان کار آمدنی میشد زینل خان دیگر مصلحت در توقف ندیده بالضرورة دست از محاربه کشیده پس نشست و از گردش روزگار و اصابت عین الکمال چشم زخم عظیم بر عساکر قزلباش رسید بنوعیکه تخمینا یک هزار جوان فدوی نشان شربت ناگوار مرگ خوردند و از معارف قتیلان آن وادی شبلی سلطان چرخس حاکم خوزستان^{۱۱۲} و حسن سلطان اردکلو و ولی بیگ یوزباشی تکلو و یوسف بیگ یوزباشی غلامان بودند بعد از این واقعه زینل خان صلاح در توقف آنجا ندیده جمعی^{۱۱۳} از جوانان کارآمدنی را بحراست قلعه حسن آباد تعیین نموده خود با عموم سپاه از مقابل لشکر روم^{۱۱۴} بیگ سو نشست و سردار رومیه از وقوع این حالات دلیرتر گشته از دربند جقان عبور نموده بالکای همدان در آمد از قضای آسمانی در هنگام^{۱۱۵} که متواتر و متوالی خبر پیش آمدن سردار باردوی معلی میرسید اهل اردو ازین خبرها متزلزل گشتند بمرتبه که یک نوبت از رسیدن

^{۱۰۸} ق: جلادت [شعار] از جانبی.

^{۱۰۹} ق: در.

^{۱۱۰} ق: وزیده.

^{۱۱۱} ب: تضییع.

^{۱۱۲} ق: شولستان.

^{۱۱۳} ق: جمی.

^{۱۱۴} ق: لشکر.

^{۱۱۵} ق: هنگامی.

علامت گرد و غبار در حوالی اردوی معلی اردو بنوعی بهم برآمده بود که کسی کسی را نمیشناخت و همگی اهل اردو گمان کردند که خسرو پاشا سردار با عثمانیان رسیده اند از امرا و سپاه و اردوبازاری و قلقلچی آغاز قلق و اضطراب نمودند و بسیاری روی بر فرار آوردند این خبر بشاه والاگهر رسید آن حضرت بیرون تشریف آورده بر بالای صندلی نشستند ملازمان بساط اقدس و ملتزمان بزم مقدس ثریا مشال بر دور آن حضرت در آمده همگی متفق اللفظ^{۱۱۶} و المعنی زبان بدعا بر آورده استدعای سواری نمودند و معروض داشتند که علامت مخالفان نزدیک باردوی معلی رسیده و اردوی^{۱۱۷} بنوعی بهم برآمده که کسی از عهده ضبط نمیتواند بر آمد و احتمال که نقصان تمام بدین و^{۱۱۸} دولت [14b] راه یابد آن حضرت مطلق از سخنان ایشان از جا در نیامده بلکه از روی تمکین و وقار در نهایت عظمت بخاطر جمع قرار گرفته قهوه طلب فرمودند لحظه برین گذشت علامت گرد بر هم خورد مشخص شد که احشامات الوسات همدان که سمت راه بودند از بیم ضرر مخالفان با گله و رمه و خانه کوچ بجای سخت و مکان با رفعت پر درخت پیش از رسیدن سردار از سمت راه خود را بکنار میرسانیدند و چون عبور ایشان از کنار اردوی معلی واقع شده بود گرد و غبار عالم گیر گشته نزدیک بود که تمام اردو پایمال حوادث شود امراء عظام از تمکین و وقار خاقان فلک مقدار پایبوس خجالت نموده زبان بعد از این معنی گشادند بعد از ظهور^{۱۱۹} این واقعه مقرر شد که زینل خان با عساکر منصوره باردو ملحق شده و الکای همدان را خالی نموده چند کوچ بر عقب نشینند تا مشخص شود که انتهای مطلب سردار چه چیز بوده و بکدام جانب میل خواهد نمود بعد از آن آنچه مصلحت وقت باشد بعمل آورند

گفتار در وقایع سال میمنت مآل یونت ثیل مطابق اربعین و الف کشته شدن زینل خان و مراجعت نمودن خسرو پاشا و محاربه نمودن خان مغفرت نشان با مخالفان در هرسین

چون ایام عمر و زندگانی سپاه غارتگری از وزیدن نسیم روح افزای لشکر بهار بنهایت انجامید و سلطان نوروز فیروز باب و رنگ تمام پای دلاوری در رکاب شرف و اقبال در آورده دو اسبه بر قلب سپاه برد تاخته بیک حمله سردی ایام را از ساحت جهان برانداخت اعنی شهسوار معرکه طارم چهارم بزیب و زینت تمام با کبکبه سور و سرور و طنطنه نور و حضور از سر منزل حوت بیرون خرامیده بدولت سرای حمل نزول فرمود از فیض بهار عالم آرائی و شاهدان رعنائی [15a] بساطین و ازهار گلشن سرای جهان بتخصیص سرزمینهای نزهت بخش الکای همدان و گوشهای خضرت و نصارت^{۱۲۰} بی مثل^{۱۲۱} و مانند کوه الوند از سبزه و سه برگه^{۱۲۲} و گل و لاله غیرت افزای گلستان ارم گشت و لاله زار از کثرت ژاله مانند قح و پیاله از برای دفع افسردگی فصل شتا از آب و آتش لبریز گشته باعث دلگرمی باده نوشان بزم نشاط گردید

نظم

^{۱۱۶} ب : متفق اللفظ .

^{۱۱۷} ق : اردو .

^{۱۱۸} ق : « و » را ندارد .

^{۱۱۹} ق : ظهر .

^{۱۲۰} ب ، ق : نظارت .

^{۱۲۱} ق : به مثل .

^{۱۲۲} ب : سه بلگه .

باز شمیم بهار کرد معطر دماغ از می گلگون گرفت لاله نعمان ایاغ
 مشعله افروز دهر بهر فروغ جهان از گل و^{۱۲۳} مل بر فروخت هر طرفی صد چراغ
 شهنشاہ ممالک عجم اورنگ نشین بارگاه کسری و جم بعد از ترتیب جشن نوروزی چند روزی در
 بیلاقات همدان بعیش و نشاط اوقات خجسته ساعات را گذرانیده قرار مراجعت بصوب چمن خرقان
 قزوین دادند و فرمان همیون بنفاد پیوست که همدان و درجزین و ایلات و اویماقات آن حدود را
 بکوچانند^{۱۲۴} و در سمت راه مخالفان آبادانی نگذارند بنابران^{۱۲۵} اردوی معلی کوچ کرده در ضمان امان
 ملک منان در عقبه آج خرقان که میانه قزوین و درجزین واقعست نزول نمودند و حکم عالی صدور
 یافت که ملاذ مخلصان و شجاع دوران تهمتن ایران منظور نظر خاقان رضوان مکان خان مغفرت نشان
 اعنی رستم بیگ دیوان بیگی با بعضی از یوزباشیان غلام و غلامان وفاکیش اخلاص اندیش از اردوی
 معلی بیرون رفته بحوالی و حواشی اردوی رومیان بتازد و همه روزه از احوال آن گروه انبوه با خبر بوده
 باشند و آن مبارز کارطلب با دلاوران جنگ جوی بدور جنود نامعدود روم محیط گشته از نزول و ارتحال
 اروام خبردار بوده در هنگام فرصت قدم جلادت [15b]^{۱۲۶} پیش گذاشته بقدر فرصت دستبردهای
 نمایان مینمودند و همچنان غازیان کارآزمای از اردوی معلی بدفعات جدا شده تا کنار اردوی مخالفان
 تاخته روز بروز سر و اسیر و آخرمه بنظر انور میرسانیدند و دقیقه از دقایق مردی و مردانگی فرو
 گذاشت^{۱۲۷} نکرده لحظه آن گروه انبوه را آسوده و مرفه نمی گذاشتند چنانچه از بیم دستبرد قزلباش
 رومیان از اردوی خود بطلب زخیره و^{۱۲۸} مایحتاج بیرون نمی توانستند آمد و خسرو پاشا سه روز بیش در
 حدود درجزین توقف ناکرده با دل پر خوف و بیم قرار مراجعت نموده سبب آن از کلام آینده بوضوح می
 پیوند

^{۱۲۳} ق: «و» را ندارد.

^{۱۲۴} ب: بکچانند.

^{۱۲۵} ق: بنابر این.

^{۱۲۶} در حاشیه: «حاتم بیگ تحریر نموده است که خان مغفور مرحوم که بموجب فرمان واجب الاذعان با فوج از قورچی و
 غلامان از برای خبرگیری از اردوی معلی بیرون آمده در کنار رودخانه حوالی قریه کلنکین فرود آمدند و من هم بودم شخصی
 از سنیان ساکن آن قریه باردوی خسرو پاشا رفته مینماید که فوج قلیلی از قزلباش درین حوالی فرود آمده اند که اگر جمعی را
 مقرر دارید ایشان را اسیر و دستگیری می توان نمود سردار نخد پاشا نامی را سردار جمعی از اروام کرده بر سر غازیان فرستاد و
 آن گروه در حوالی آنجا فرود آمده که نزدیک صبح بر سر قزلباش بریزند ناگاه شخصی از سکان آن مکان که شیعه بود خبر
 یافته بر بلندی بر آمده فریاد می کند که قشون رستم خان بیائید که رومیها در اینجا فرود آمده اند نخود پاشا صدای او را
 شنیده توهم نموده با آن سنی که بلد ایشان بود خطاب میکند که تو از جانب قزلباش جاسوس بوده او را بقتل رسانیده
 مراجعت مینماید و آن مرد شیعه فریاد کنان نزد خواجه نظام والد حاتم بیگ آمده شرح احوال را بیان نموده خواجه او را نزد
 خان مغفور آورد خان مرحوم از استماع آن خبر همانلحظه سوار شده بتعاقب ایلغار نمود و روز دیگر نزدیک بظهر در قریه شوند
 بر آن سپاه محنت پیوند رسیده جنگ عظیم و نبرد قوی روی داد باقبال شاه شکست بران سپاه [15b] رسید و خلیفه نام
 ملازم خان مغفرت نشان نخود پاشا را بنوک سنان جان ستان از خانه زین بر زمین انداخته سرش را بریده بنظر خان آورد و
 قریب هفتصد سر و زنده بدست در آورده و آخرمه ها غنیمت گرفته در آن حوالی که نزدیک معسکر سردار روم بود فرود آمده
 سر و زنده با والد حاتم بیگ باردوی شاه ظفر یک فرستاده بتحسین و آفرین سرافراز گردید [16a]. این حاشیه در متن
 علامتی ندارد.

^{۱۲۷} ق: گذاشته.

^{۱۲۸} ق: «و» را ندارد.

گفتار در کشته شدن زینل خان بفرمان قهرمان زمان و مراجعت نمودن سردار روم و محاربه نمودن خان مغفرت نشان باتفاق حسین خان با سپاه عثمانیان و غالب آمدن بر مخالفان بتقدیر ملک منان

بر عقلای دهر و خردگزیان سعادتمند بهر پوشیده و پنهان نباشد که آئینه‌ی خاطر عموم^{۱۲۹} خلایق که صیقل زده‌ی دست قدرت صانع آفرینش و ابداعست هر لحظه‌ی از غبار وحشت تیرگی می‌پذیرد و بهر دمی زنگ کدورتش تزیید میگیرد فکیف مرآت ضمیر اذکیا و ارباب که بنابر صفای طینت از اندک غباری تیره تر میگردد هر گاه نسبت بعامه و اوسط الناس این معنی متحقق باشد در باره پادشاهان عظیم الشان^{۱۳۰} که بظاهر صفات و کمالند چه محل اشتباه پس آگاه دلان انجمن هوشمندی علی الخصوص آنانی که در خدمت سلاطین حشمت آئین و خوانین صاحب تمکین شرف قرب و منزلت دریافته بعضی مجالست و بودن هم صحبت ممتاز و بعرض مطالب ارباب حاجت

از سایر مقربان بساط عزت

سرافراز بوده باشند [16a] و مع هذا دعوی ارادت و پیرمردی^{۱۳۱} و اخلاص و صوفیگری واجب و لازمست که در همه حال شرط ادب و آداب چاکری و شکرگزاری این مراتب علیا مرعی و مسلوک داشته در هنگام محاوره و گفتگو ملاحظه احتیاط منظور باید داشت

نظم

سخن را چنان پایه دارد نگاه
که آخر نباید شدن عذرخواه
زیرا که طبع پادشاهان دیشان مانند شعله آتش سوزانست هر چند از فراخ حوصلگی با او بر وفق مدارا^{۱۳۲} سلوک نمایند اما رفته رفته آئینه خاطر انورشان چنان زنگ کدورت میگیرد که جز بصیقل^{۱۳۳} تیغ آبدار زدوده نگردد و آخر نتیجه آن بر وجهی که مخزون خاطر خطیر است از پرده خفا بمنصه ظهور میرسد

بیت

سخن را چنان گوئی هنگام گفت
که آخر ازینت نیاید شگفت
زینل خان از تندى مزاج و زیاده روی در اثنای محاورات باظهار سخنان بی اصل وحشت انگیز جرأت و دلیری میکرد و باین سبب دوستان و یکجهت‌ان را بد مظنه میساخت و بتوجهات عارضی^{۱۳۴} ولینعمت از جای رفته در مجالس و غیره خصوص^{۱۳۵} در هنگام کشیدن جام می ارغوانی رنگ حرفهای زیاده سری و بی ادبی از مشار الیه ظهور مییافت و ازین گونه گفتگوی طبع اشرف همیون ازو وحشت گرفته همیشه بهانه جوی بودند و معلوم شد که دلیری خسرو پاشاء سردار روم و پیش آمدن رومیه و این همه خرابی و اذیت رسیدن برعیای و عجزه همدان و درجین از واقعه جنگ مریوان بود که از غرور و بی باکی طریق

^{۱۲۹} ب : عمام .

^{۱۳۰} ب ، ق : عظم الشان .

^{۱۳۱} ق « و مع هذا دعوی ارادت و پیرمردی » را ندارد .

^{۱۳۲} ق : مدار .

^{۱۳۳} ب : بصیقل .

^{۱۳۴} ق : عارض .

^{۱۳۵} ق : خصوصاً .

حزم مرعی نداشته بی تابانه پیش رفته در محل نامناسب طرح جنگ انداخته [16b] بی امر و اشاره اشرف اعلی و بی آنکه با سایر امرا و اعیان دولت قاهره و ریش سفیدان کاردریده تجربه حاصل نموده مشوره نماید برای خود مرتکب محاربه گشته جمعی کثیر از دلیران دلیر ضایع شدند و سردار روم دلیر شده از عقب اردوی معلی تا چمن خرقان آمد^{۱۳۶} این معنی موجب ازدیاد اسباب وحشت و افزونی انحراف مزاج اشرف گشته شعله غضب قیامت لهب شاهانه در باره او اشتعال پذیرفت و در روزی که او را بجهه بعضی مصلحتها طلب فرموده بودند مورد عتاب و خطاب گشته همان لحظه در حوالی خیمه حرم محترم بیرام بیگ غلام و خواجه سرایان حسب فرمان بقتلش پرداختند چون خبر قتل او بخسرو پاشا سردار رسید خوف و هراس عظیم بر او و سایر پاشایان مستولی شد که البته پادشاه قزلباش تدبیری در دفع اروام اندیشیده که این همه منزل پس ننشسته ما را بمیان الکای خود در آورده تا ما ملاحظه نمائیم که از کدام راه مراجعت خواهیم نمود که یک تن از ما بدر نخواهد رفت اگر نه چنان بود در چنین وقتی مثل زینل خان امیری که سردار و سپه سالار قزلباشست و نهایت جرأت و جلالت و کاردانی بقتل رسانیدن ثمره آنست که جنود ظفر ورود قزلباش دور ما را در میان گرفته بعد ازین متوجه محاربه خواهند بود پس تا آذوقه و قوت و قدرتی با ما هست از روی تدبیر مراجعت باید نمود خسرو پاشا نیز تصدیق این قول نموده فوراً مکتوبی مشتمل بر ادای مراسم تعزیه و سوگواری شاه گیتی ستان فردوس مکان و لوازم تهنیت و مبارکباد جلوس [17a] میمنت مانوس همیون اعلی و اظهار سلامت نفس و صلاح اندیشی خود و خیرخواهی خلائق بخدمت اشرف نوشته مصحوب بابا خان بیگ یوزباشی ملازمان خاصه^{۱۳۷} شریفه که در جنگ مریوان گرفتار اروام شده بود ارسال نمود هر چند ظاهر بود که غرض از فرستادن مکتوب بجز حيله و تزویر سپاهیان نیست و چون اراده باز گشتن و بر سر بغداد رفتن داشت میخواهد که بحکایت مصلحانه و لطایف الحیل چند روزی اطفاء^{۱۳۸} نوایر حرب و قتال نموده عساکر را بسلامت ازان مهلکه بیرون برد بنابر مراعات جانب ظاهر و رعایت رسوم و عادات که جزو اعظم فرمانروایان اقالیم جهانست جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته فرستادند چون سخنان مکراندود او از صدق و راستی عاری بود بنابراین شجاع دوران رستم بیگ دیوان بیگی را سردار افواج قاهره نموده متعاقب فرستادند رفتن خان مغفرت نشان بصوب دارالسلام و فتوحات آن ایام در محل خود گذارش^{۱۳۹} خواهد یافت انشاءالله و تعالی

شرح مراجعت نمودن خسرو پاشا سردار روم و محاصره نمودن قلعه بغداد و رسیدن خان مغفرت نشان بکومک حسین خان در جنگ هرسین و یافتن مرتبه سرداری لشکر فیروزی اثر و تعاقب نمودن عثمانیان بدگهر

فارس مضمار قصه پردازی یعنی قلم عطارد شیم در عرصه گاه مقصود بدین نمط تک و تاز مینماید که چون خسرو پاشا فرستادن مکتوب را وسیله نجات خود و لشکر روم دانست بلا توقف از راه [17b] بغداد عازم شد و چون خبر مراجعت او بتحقیق پیوست حسین خان حاکم لرستان که در موکب همیون بود رخصت یافته که بالکاء خود رود زیرا که عبور لشکر مخالف از حوالی لرستان واقع میشود از حدود الکای

^{۱۳۶} ق: آمده .

^{۱۳۷} ب: خواصه .

^{۱۳۸} ق: انطفاء .

^{۱۳۹} ق: گزارش .

خود باخبر باشد که مبادا بقلعه جستان و مندلی تعرضی رسانند و حسین خان بموجب فرمان متوجه لرستان گردید و چون بهر سینه رسید مخالفان از توجه او خبردار گشته تا موازی شش هفت هزار سوار که از اردوی خود از برای تحصیل آذوقه بیرون آمده بودند و همه با اسبان شامی بدو آسوده و مبارزان نامی کارطلب یسل بسته سر راه بر خان گرفتند حسین خان نیز توکل کل بر خدا و تکیه^{۱۴۰} بر اقبال بی‌زوال شاه دین پناه نموده با فوج قلیل از قشون لرستان سر راه بران سپاه بی پایان گرفته عازم محاربه شد از اتفاقات حسنه که به نیروی دولت ابدپیوند همیشه یاری و همراهی صوفیان فدوی این دودمان ولایت نشان مینماید در چنین وقتی شجاعت دستگاه عالیجاه اعنی خان مغفرت پناه که از بدایت حال با جمعی از دلبران ظفر مآل که بسه هزار سوار میرسیدند از اردوی مخالف خبردار و از چپ و راست بتاخت و قتل و غارت معاندان مأمور بوده از رفتن حسین خان و بیرون آمدن سپاه عثمانی از اردوی سردار با خبر گشته آن صوفی فدوی شعار بایلغار یکومک خان و دفع شر معاندان با سه هزار جوان بمعمرکه میدان رسید و محل صبحی آن دو امیر نیک اختر بیک دیگر ملحق گشتند حسین خان امیدوار شده بامید تمام متوجه استقبال مخالفان [18a] شده در طلوع آفتاب عالم تاب طلیعه سپاه روم نمایان گردید که تزوک بسته و یسل آراسته بمحل جنگ رسیدند غازیان با نام و ننگ از الوار و غلامان ظفر شعار با اسباب و استعداد جنگ صف قتال در میدان جدال آراسته بترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در اول زوال دست باستعمال آلت قتال برده حملهای غریب و صدمات قوی فیمابین روی نمود و تا غروب آفتاب میانه آن دو سپاه کینه خواه بازار گیرودار گرمی داشت و بالاخره به نیروی اقبال بی‌زوال^{۱۴۱} شاهی جنود ظفر ورود قزلباش قدم جلادت پیش گذاشته بخدمات دلیرانه آن گروه بی شکوه را پریشان و متفرق ساختند و قریب دو هزار و پانصد نفر از رومیه جریح و قتیل گشتند و موازی پانصد راس اسب مع^{۱۴۲} زین و یراق از مخالفان گرفتند و چون اروام آثار غلبه غازیان و عجز و انکسار خود مشاهده نمودند دست از کارزار بر داشته خود را بکنار کشیدند عساکر نصرت مأثر نیز روی بباز گشتن آوردند که درین اثنا خبر بخان مغفرت انتما رسید که اینک قریب جمعیت از اروام واقعه^{۱۴۳} شده ظاهره که درین شام تعاقب غازیان ظفر فرجام نمایند و چنین معلوم شد که در هنگام^{۱۴۴} که سرداران لشکر در معرکه جنگ ضعف خود را مشاهده نمودند کسان نزد خسرو پاشا فرستاده کومک طلبیدند خسرو پاشا موازی پنج هزار سوار بمدد ایشان ارسال نمود در هنگام غروب آفتاب که هر دو فریق دست از محاربه بر داشته متوجه آرامگاه بودند رسیدند از شنیدن این خبر آن صوفی صافی ضمیر فدوی [18b] اثر خان والاگهر نیکو سیر و آن غلام پاک اعتقاد از وفور اخلاص و اعتقاد که بدودمان قدس نشان داشت تکیه بر اقبال بی‌زوال شهریار جوانبخت کامکار نموده با وجود متفرق شدن جنود ظفر ورود با فوجی قلیل که همراه بودند عطف عنان نموده مشاعل خورشید مثال برافروخته بر سر اردوی معاندان تاخت لشکر اروام از رسیدن خان مغفور مرحوم و شنیدن نام نامی تهمتن ایران تاب توقف و لشکرآرائی نیاورده مانند ستاره بنات النعش متفرق گشته احوال و اثقال را گذاشته افتان و خیزان گریزان خود را باردوی سردار روم رسانیدند خان عالیشان ظفر نشان در تاریکی شب تعاقب مخالفان^{۱۴۵} مصلحت دولت روزافزون ندانسته

^{۱۴۰} ق: خداوند که.

^{۱۴۱} ق: زوال.

^{۱۴۲} ق «مع» را ندارد.

^{۱۴۳} ق: واقع.

^{۱۴۴} ق: هنگامی.

^{۱۴۵} ق: مخالفان را.

با سرهای مقتولان و گرفتاران معرکه میدان و آخرمه فراوان باتفاق حسین خان مراجعت فرمود حسین خان بصوب الکاء خود رفته و خان مغفور سرها و اسیران با عرضه داشت بدرگاه خاقان رضوان آشیان فرستاده ازین خدمات پسندیده و جانسپاریها که بتازگی روی داده شده بود مورد تحسین و آفرین شاه و امرا و سپاه گردید خاقان^{۱۴۶} رضوان مکان رقم طلب از عقب خان مرحوم فرستاده که بزودی زود خود را بپایه سریر خلافت مصیر رساند مبادا خدای نخواستہ از ظفرهای متعدد آن جانسپار فدوی آثار بچشم زخم اهل روزگار گرفتار آید بنا بر فرمان واجب الادعان خان مغفرت نشان مراجعت نموده در ساعت سعد شرف پایبوس دریافته بخلاع گرانمایه سرافراز و بشفقتهای بیش [19a] از پیش شاهانه ممتاز گردید

شرح محاصره نمودن سردار روم قلعه دارالسلام بغداد را و رفتن خان مغفرت نشان باستخلاص محصوران

قبل ازین مذکور شد که خسرو پاشای سردار عساکر عثمانی از بیم دستبرد^{۱۴۷} اخلاص منشان فدوی آثار^{۱۴۸} دودمان قدس نشان صلح را وسیله نجات خود و لشکر دانسته مکتوبی در باب صلح بدرگاه فلک پیشگاه ارسال داشته عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف ساخت و از راه شهرزور بجانب ماهی دشت که سمت راه بغداد است^{۱۴۹} و غرض از لشکرکشی او بدست در آوردن عراق عرب بود بحرکت در آمد تا آنکه بتاریخ هشتم ربیع الاول بیای قلعه بغداد رسیده روزی چند از برای رسیدن توپخانه که در موصل گذاشته بود در جانب مزار خبیثه ابو حنیفه ملعون منزل نموده بعد از وصول توپخانه و توپچیان ماهر فرنگی بیای قلعه از برج طرف شمالی^{۱۵۰} کنار شط که به برج اولیا مشهور است تا رکنی که ابتدای جانب شرقیست بسررداری و حسن اهتمام خود منوط گردانیده و جانب جنوبی را که بدروازه قراقپو اشتہار دارد بدستور از^{۱۵۱} برج کنار شط تا رکنی که منتهی جانب جنوبیست بسرکردگی زورپادشا که بیگلربیگی معتبر پادشاه رومست قرار داده سیه تعیین نمود و همچنین اطراف و جانب قلعه را سیبها و مورچلها بر امرا و پاشایان و سنجق بیگیان و بلوک باشیان تقسیم نموده توپهای اژدها صولت رعد صدای برق نمای سنگ انداز را نصب نموده توپچیان ماهر باریک بین و تفنگچیان آهنین چنگ آتش [19b] شراره که در شب تار چشم مور را نشانه ساختندی معین کرده شروع در امر قلعه گیری کردند و از نخوت و غروری که داشت تسخیر آن بلده طیبه را که بمحارست دورباش حارسان جنود غیبی از تعرض حوادث مصون و محروس بود سهل و آسان دانسته در اول حال خواست که بصدمات توپهای کوه مانند تزلزل در بنیان بروج و حصار و هراس در دل صوفیان قلعه دار جان نثار اندازد شروع در توپ انداختن و خندق انباشتن نموده در اندک روزی از ضرب سنگ توپهای اژدها پیکر آتشخوار و بادلیجهای^{۱۵۲} غرنده آهن گذاز که شبان روزی قریب یک هزار گلوله بلکه بیشتر انداخته میشد قوایم بروج مشیده عالییه را که در زمان حضرت گیتی ستان فردوس آشیان ساخته و پرداخته معمار همت والای آنحضرت بود متزلزل ساختند و

^{۱۴۶} ق : خان .

^{۱۴۷} ق : و ستیز .

^{۱۴۸} ب : آثار .

^{۱۴۹} ق : داشت .

^{۱۵۰} ق : شمال .

^{۱۵۱} ق : بر .

^{۱۵۲} ق : بادلیجهای .

رخنها پدید آمده خندق نیز بخاک انباشته شد^{۱۵۳} و در چند محل مستعد یورش و مهیای دویدن گردیده چند بروج را بر زمین هموار گردانیدند اما صفی قلیخان ملقب بشیر علی علیه السلام و غلامان جانسپار و قورچیان اخلاص شعار و تفنگچیان فدوی آثار تکیه بر عنایت حضرت آفریدگار و ارواح مقدسه ائمه اطهار و اقبال بیژوال شاه ستوده خصال کرده از روی تسلط و اقتدار قدم جلادت پیش گذاشته دفع شر آن گروه بی شکوه مینمودند و مطلقاً از کثرت و ازدحام اعدا تزلزل بخود راه نداده بالکلیه نقش خوف و بیم از^{۱۵۴} لوح دل و صحیفه ضمیر سترده آثار اختلال در ناصیه احوال هیچ یک از قلعه داران ظاهر و نمایان نمیشد بلکه نقد جان بهر نثار و ایثار بر کف اخلاص گرفته مردانه میکوشیدند [20a] و همه روزه بین الجانبین از شام تا بام^{۱۵۵} و از بام تا بشام شعله آتش حرب و قتال اشتعال داشت تا آنکه آوازه وصول تهمتن دوران و سردار لشکر فیروزی اثر ایران و رسیدن موکب نصرت نشان اعلی خاقانی شیوع یافته سردار بی مقدار روم متزلزل گشته چون از اطراف و جوانب مستعد و آماده یورش شده بودند بنا بر ان بتاریخ سیم شهر ربیع الثانی با هجوم عام و ازدحام تمام از چهار طرف روی بقلعه مبارکه آوردند و یورش عظیم کرده بمرتبه که تا حال از مردم کهن سال قلعه گیر و قلعه دار چنان جنگ و جدال از هیچ سردار نشان نداده سه نوبت بلافاصله پی در پی هجوم آوردند غازیان قلعه دار از روی اقتدار بمدافعه پرداخته در هر مرتبه جمعی کثیر و برخی غفیر هدف سهام قضا و حسام تقدیر گشتند تا مرتبه چهارم مانند مور و ملخ از رخنهای بروج و جدار روی باندرون حصار آورده از تلهای خاک و خندق صعود نموده چند آلائی که عبارت از لوا^{۱۵۶} علمست ببالای بروج نصب نموده جمعی کثیر از دیوار سرازیر گشته داخل قلعه شدند الحق آن روز غریب جلادت و جان فشانی از شیرعلی عم^{۱۵۷} و غازیان اخلاص منش وفاکیش بظهور پیوست چون صفی قلیخان و مین باشیان و سران و سروران قزلباش تجلد و ازدحام اروام بدان نوع مشاهده نمودند همگی با خان جلادت نشان اعنی شیر علی علیه السلام متفق گشته سپهرهای فراخ دامن بر سر افراخته و تیغهای خون آشام از نیام آخته قدم جرأت و جان فشانی پیش گذاشته بضرب شمشیر بران و گرز گران و ناوک دلدوز و گلوله تفنگ سینه سوز آن قوم بد روز را از کوچه [20b] و خیابان شهر و بروج و حصار بدر کرده جمعی کثیر را براه عدم فرستادند القصه صوفیان دودمان والاشان به نیروی بخت بلند و دولت ابدپیوند شهریار کام کار سعادت مند مظفر و منصور گشته اعادی دین و دولت را مخدول و متکوب ساختند و چندان کشته از مخالف بر زیر یکدیگر چه در کوچه شهر و خندق افتاده که عبور اوهم تیزگام بپای خیال از آن دشوار بل محال مینمود خسرو پاشا بعد از این واقعه دانست که کاری از پیش نمیروند و این همه سعی و جهد جز ریختن خون سپاه و تلف شدن لشکر و خسران دنیا و آخرت ملکی از برای حکومت بدست در نمی آید و از بیم سطوت و صلابت سردار و لشکرکش ایران که لحظه فلحظه^{۱۵۸} خبر وصول آن خان ظفر نشان^{۱۵۹} میرسید یکبارگی دستش از دامن مقصود کوتاه شده و از تسخیر قلعه مایوس گشته عزم مراجعت جزم نمود و چند روزی در حوالی مشاهد مقدسه حضرات عالیات کاظمین علیهم السلام توقف کرده تا احمال و اثقال از آب گذرانیده از راه موصل

^{۱۵۳} ق: شده .

^{۱۵۴} ب: از: .

^{۱۵۵} ق: بام .

^{۱۵۶} ق: لوا .

^{۱۵۷} ق: «عم» را ندارد .

^{۱۵۸} ق: به لحظه .

^{۱۵۹} ق: ظفر نشان .

متوجه دیار بکر شد بر ارباب هوش و خرد پوشیده نماند که از آمدن سردار با لشکر بی‌شمار روم بدین مرز بوم آنچه مقصود سلطان مراد قیصر بود بحصول نه^{۱۶۰} پیوست و جمعی کثیر از معارف سپاه که از آن جمله زورپاشا بود در یورش قلعه و در معارک که ذکر شد بکشتن داد از بیم عتاب و خطاب پادشاه روم و طعن و سرزنش اضداد با بعضی از مدبران و عقلای کاردیده قرار داد که در بلده حله در کنار شط فرات جانب غربی شهر قلعه بنا کند و جمعی از اروام با یراق و ذخیره تمام بحراست آن قلعه گذارد و آن طرف آب را که نصف عراق [21a] عربست بحیطه ضبط در آورده این معنی را دست آویز خود سازد که بین الجمهور مورد طعن و بدنامی نباشد لهذا خلیل پاشا را بحکومت حله مقرر داشته از امرا و پاشا و سنجق رومیه با لشکر و حشر اوباش و اجامره هر طایفه بوعدهای جمیله فریفته ساخته بضبط و حراست حله فرستاد

گفتار در سرافراز شدن خان مغفرت نشان بمرتبه سرداری لشکر فیروزی اثر و ممتاز گشتن بمنصب والای تفنگچی آقاسی گری تفنگچیان رکاب اقدس و متوجه شدن بتسخیر بلده حله

اما نقش طرازان بدایع آثار و مصوران صورتکده عجایب اخبار لشکرکشی و کشورگیری خان فدوی شعار را بر صفحه^{۱۶۱} بیان از برای قانون اهل جهان بقلم دو زبان نگارش داده اند که چون از انهای جواسیس و اخبار خان قلعه دار شیرعلی عم^{۱۶۲} بوضوح پیوست که خسرو پاشای سردار روم عازم تسخیر قلعه بغدادست خاقان والاگهر باندیشه دفع آن لشکر پر شور و شر در بساط کنگاش مکرر قرار گرفته بعد از مشاوره که با ارکان دولت در این باب نموده بودند قرار چنان یافت که یکی از کاردانان بساط دولت را بسرداری لشکر ظفر آثار مقرر داشته پیشتر از موکب معلی بصوب دارالسلام ارسال نمایند و همچنان از برای تسخیر الکای اردلان که بوسیله میرمامون برادر خان احمد خان از تصرف بیرون رفته بود معین گردانند نظر بر احوال هر یک از ارکان دولت قاهره انداختند هیچ یک را قابل این امر خطیر ندیده چون از ناصیه احوال خان مغفرت مآل لامع^{۱۶۳} و هویدا بود که از آثار شجاعت و اخلاص خوف و هراس در دل معاندان خدا ناشناس [21b] بهمرسیده مکرراً در زمان خاقان گیتی ستان فردوس مکان باین امر مامور و بر اعادی دین و دولت مظفر و منصور بود لهذا شهریار بنده پرور حق شناس آن غلام فدوی با اخلاص اعنی خان مغفور مرحوم را بسرداری سپاه نصرت دستگاه مقرر و مامور ساخته بخلعت خاص و یراق و اسباب ضروری اختصاص بخشیدند و خان فدوی شعار بموجب فرمان شاه کامکار با لشکر فیروزی آثار از راه مندلی روی توجه بدفع شر مخالفان خاکسار آورد^{۱۶۴} و بعد از روانه شدن سردار خان احمد خان والی اردلان که از راه خیط دماغ و کوفتی که عارض ذاتش شده بود حسب فرمان در اردوی معلی میبود استدعا نمود که رفته چند قلعه از اردلان که در تصرف رومیانست مسخر گرداند خاقان رضوان مکان آن خان عالیشان را بدان صوب مقرر فرموده حکم شد که اردوی معلی از راه همدان و چمچمال از عقب سردار ظفر مآل بدار السلام بغداد بحرکت در آید القصه تهمتن دوران و لشکرکش ایران اعنی خان مغفرت نشان در مندلی نزول نموده مترصد امر پادشاهی بود که پیش رفته کمر اجتهاد بدفع شر

^{۱۶۰} ق « نه » را ندارد .

^{۱۶۱} ق : به صفحه .

^{۱۶۲} ق « عم » را ندارد .

^{۱۶۳} ب ق : لامع .

^{۱۶۴} ق : آورده .

عثمانیان بدبنیان بر میان بندد که خبر مراجعت سردار بی وقار رسید خان نصرت شعار بتعاقب از یورت مندلی بصوب بغداد شتافته و موکب نصرت قرین نیز متعاقب نهضت نموده کوچ بر کوچ شکار کنان صید افکنان طی منازل و مراحل مینمودند و چون خان مغفور مرحوم ببغداد رسید مشخص و معلوم شد که خلیل پاشا با دوازده هزار کس از پیاده و سوار سپاهی و ینگچری بقلعه حله در آمده [22a] بساختن قلعه و کشیدن حصار و حفر خندق اشتغال دارند حقیقت این احوال بعرض شهریار بلند اقبال رسانیدند در حین^{۱۶۵} که هنوز موکب اعلی همایون فال و چتر فلک فرسای شاه ستوده خصال بر ساحت ملک عراق عرب سایه گستر نگشته بود که وقایع حله بنوعی که بظهور پیوست از عرایض صفی قلی خان و خان بلند ارکان مشخص خاقان رضوان آشیان گردید بنابراین فرمان قضا مضا عز و صدور^{۱۶۶} یافت که شجاعت دستگاه عالیجه رستم بیگ دیوان بیگی و سردار لشکر نصرت اثر با افواج قاهره که همراه اویند از بغداد متوجه حله شده بدفع آن حادثه پردازد و رایات فیروزی آیات در حرکت مسارعت نموده در روز چهارم شهر جمادی الثانی اربعین و الف داخل دار السلام بغداد شدند و حقیقت استحکام قلعه حله و انبوهی شجعان قلعه دار و توپخانه و استعداد قلعه داری چنانچه شاید و باید ترتیب یافته بود بمعرض عرض رسید بنا بر آن حضرت خاقان رضوان آشیان از امرا و ملازمان رکاب اقدس و ملتزمان بساط مقدس که در موکب همایون اعلی به بغداد آمده بودند و جمعی دیگر از قورچیان و غلامان و مین باشیان از تفنگچی و سایر ملازمان درگاه را بمدد و کومک سردار ظفر شعار روانه حله فرمودند شرح لشکر کشیدن خان جلادت نشان بتسخیر قلعه بلند ارکان حله و بدست در آوردن آن بتوفیق خالق انس و جان

قبل ازین تحریر یافت که خسرو پاشا سردار از برای دست آویز خلیل پاشا را با پاشایان و سنجق بیگیان با دوازده [22b] هزار جوان از سپاهی و قاپوقلی و ینگچری و گدوک بضبط قلعه حله مقرر نمود خلیل پاشا با سپاه و توپخانه و یراق قلعه داری داخل حله شده باستحکام آن مکان پرداخته سه جانب آن را حصار استوار و بروج عالی مشیده قرار داده خندق عمیق حفر نمودند و یکطرف دیگر که بشط فرات اتصال دارد احتیاج بحصار و برج و بارو نداشت به ینگچری و نوپچی استحکام یافت و ذخیره فراوان بعنف و تعدی از رعایای آن مکان گرفته بقلعه درآوردند که درین حین خبر ورود سردار ظفر کردار و لشکر قیامت آثار بکنار شط فرات رسید گروه اروام توپ و بادلیج و ضربزن بمقابل^{۱۶۷} لشکر قزلباش از برای ممانعت عبور غازیان نصرت تلاش از آب باین جانب نصب نموده متواتر گلوله باردوی خان عالیشان می انداختند اما چون تهمتن دوران و لشکرکش ایران با صوفیان والاشان از بغداد متوجه آن بلده ارم بنیاد گردید منزل بمنزل طی مسافت نموده تا کنار آب فرات حوالی حله رسیده آن مکان را لشکرگاه ساخت و از برای عبور لشکر فیروزی اثر اراده جسر ساختن کرد از رسیدن گلوله آتشین پی در پی که از قلعه رومیان می انداختند در آن مکان جسر بستن و عبور نمودن مصلحت ندیده بل متعذر بود بنا بر آن پنج شش فرسنگ پائین نهر فرات رفته چند سفینه و نی صال^{۱۶۸} و زورق و کلک بسعی و همراهی شیخ مهناه عرب که از زمره شاهی سیونان بود بدست در آورده اسبان و شتران و الاغان^{۱۶۹} را برهنه باب

^{۱۶۵} ق : حینی .

^{۱۶۶} ق : مضا عز صدور .

^{۱۶۷} ق : مقابل .

^{۱۶۸} ق : وصال .

^{۱۶۹} ق : الاغ ها .

انداخته خود با احمال و اثقال با کلک و سفاین و نی سال^{۱۷۰} از آب عبور کردند اگر چه مشقت بسیار از راه عسرت و تنگی آذوقه و گذشتن [23a] از آب کشیدند و خسران و آزار بسیار از فقدان ماکولات و علیق دواب بر عساکر ظفر مآب رسید نهایت بحسن سعی و تدبیر خان مغفرت نشان کل عساکر و قولقچیان اردو و اردو بازاریان بسلامت

بپای قلعه

رسیده^{۱۷۱} نزول نمودند و رفته رفته باهتمام خان ذیشان عسرت و تنگی آذوقه بفراخی مبدل گردید و بعد از ملاحظه اطراف و جوانب قلعه خان مغفرت نشان از راه خیر اندیشی و رفع نزاع و خون ریزش^{۱۷۲} حجت نامه از برای خلیل پاشا و اهل قلعه فرستاده بسپردن قلعه و ترک لجاج و عناد دلالت نمود و آن قوم تبه روزگار از بخت برگشتگی نصایح ارجمند خانی را گوش نکرده بنوعی در خصومت و نزاع راسخ بودند که جز قلعه داری و جنگ و جدال بر زبان هیچیک از آن قوم بدفعال نمیگذشت چون سخنان خیر اندیشانه مشفقانه در خاص و عام آن قوم بدفجرام اثر نکرد لاجرم خان جلادت نشان و امرای عالیشان بعد از رفع حجت امن و امان دامان غیرت و مردانگی بر میان جان زده از روی تجلد و جانفشانی همت بتسخیر قلعه حله گماشتند و نخست یراق جسر ترتیب داده جبهه آمد و شد اردوبازاری و عبور لشکر و رسانیدن اسباب ضروری و فراوانی ذخیره و مایحتاج سپاه در محل مناسب جسر عالی بسته شد رعایا از هر طرف آغاز تردد باردوی قزلباش نموده اجناس ماکولات و علیق دواب می آوردند و ایضا همت بحر خاصیت شاهانه متلاطم گشته چند خروار زر از خزانه عامره جبهه مدد خرج عساکر نزد خان بلندمکان فرستاده که در میانه لشکر و ملازمان فدوی اثر قسمت نماید خان مغفور مرحوم بقرار قاعده و قانون بی حیف و میل [23b] آن همه زر را بنمود مسعود بعدالت قسمت نمود بعد از آن مورچلهها و سیبها بر امرا و اعیان سپاه قسمت کرده شهر حله را مرکزوار در میان^{۱۷۳} گرفتند و شروع در کندن جر و نقب و پیش بردن سیبه و انباشتن خندق نمودند

و گروه بی شکوه روم بقدم عناد و لجاج پیش آمده بروج و حصار را بوجود سپاهی و ینگچری استحکام داده دست بانداختن تیر و تفنگ برآورده لحظه از افروختن شعله آتش جنگ و توپ و تفنگ نمی آسودند و بر بالای گنبدی که بمکان حضرت صاحب الزمان صلوات الله الملك المنان اشتهاار دارد که در رفعت و بلندی ثانی اثنین گنبد ملک حرمان و مشرف باردوی فلک شکوه قزلباش بود چندین نفر از ینگچری و توپچی با توپ و تفنگ بر آن بالا رفته از آن بلندی گلوله آتشی باردوی غازیان فدوی میریختند و هر چند خان جلادت نشان و امرای عالیشان در دفع آن حادثه میکوشیدند صورت نیافت زیرا که خان مغفور مرحوم از وفور اعتقاد راضی نمیشد که توپ و تفنگ بجانب مقام صاحب الزمان اندازند آخرالامر چون غازیان از بیم آن متعذر بودند بخدمت نواب خاقان رضوان مکان عرض نموده ... بجبهه ... مغفرت ... مقرر فرمود [د] ... و تفنگ ... کسیف را بدرک ... رکاب شاهی باشاره آن خان دو سه روز گنبد را از وجود نابود آنقوم مردود پاک ساختند

^{۱۷۰} ق: با امراء و عساکر .

^{۱۷۱} ق: بسلامت نزدیک قلعه رسیده .

^{۱۷۲} ق: خونریزی .

^{۱۷۳} ق: مرکز وارد .

و چون کربلاء معلی و آن طرف آب فرات در تصرف رومیان بود و سکنه آنجا از تسلط اجامره و اوباش رومی و اعراب و تکلیفات عنیف آن طایفه بجان آمده بودند و با وجود وصول قزلباش بمواعید خسرو پاشای سردار روم و رسیدن مدد و کمک امیدوار بوده دست تعدی از ملک کوتاه نمی کردند خان مغفرت نشان از برای استخلاص آن بلاد و عباد موازی سه هزار جوان جلادت نشان بسرکردگی قلندر سلطان توکلی چغتای و میر کلان خفاجه^{۱۷۴} مین باشی و فوجی از ملازمان صفی قلیخان بیگلر بیگی بغداد را نیز همراه کرده بدفع شر مخالفان بکربلاء معلی ارسال فرمود چون معاندان بدکار از رسیدن لشکر نصرت شعار خبر یافتند راه گریز پیش گرفته ساحت آن دیار از یمن توجه خان عدالت آثار از خار تعرض اهل عدوان پاک گردید خسرو پاشا بر حسب وعده که با خلیل پاشا کرده بود که اگر در قلعه حله محصور قزلباش شوند کمک بجبهه او روانه نماید بنا بر آن تقی پاشاء کور خزینه دار را^{۱۷۵} و چندی از سرهنگان دیار روم فرستاده که داخل قلعه حله شده باتفاق سایر قلعه داران در حفظ و حراست قلعه قیام نمایند چون خبر محاصره قلعه و نام نامی خان شجاعت دستگاه و رسیدن سپاه ظفر پناه بکربلای معلی بتقی پاشاء مذکور رسید از بیم جان از راه بیابان گریزان خود را باردوی سردار روم رسانیدند القصة [24a] خان مغفور مرحوم با شجاعان این مرزبوم^{۱۷۶} کمر جلادت و جرات بر میان بسته دامن جهد و اجتهاد بر کمر مردانگی استوار نموده در تسخیر قلعه سعی تمام مینمودند و تا دو ماه در پای قلعه فیمابین هر دو فریق شعله آتش جدال و قتال اشتعال داشته سفیر تیر و گلوله توپ و تفنگ در آمد و شد میبود و اروام سعی تمام و جهد مالاکلام در لوازم قلعه داری نموده کوشش میکردند تا آنکه لشکر فیروزی اثر از هر جانب پای مردی و مردانگی پیش نهاده سببها و حوالها^{۱۷۷} بیای بروج و خندق رسانیدند چون محصوران قوت و قدرت غازیان جلادت نشان را بدین مثابه مشاهده نمودند و خبر مراجعت تقی پاشاء خزینه دار را^{۱۷۸} شنیده یکبارگی از کمک و امداد سردار مایوس گشتند تزلزل و اختلال تمام بر احوال آن قوم بدفرجام بهم رسید از قلعه داری و جرات خود در نافرمانی پشیمان شده مانند ماهی بی آب در شبکه اضطراب افتادند و از دلیری قزلباش که بقدم مردانگی از خندق گذشته بر بروج صعود نموده چاره جوی کار خود گشتند و جز فرار وسیله نجاه نیافتند سرداران قلعه باین اندیشه سر در گریبان فکر بردند که اگر با پیادگان قلعه راه فرار به پیمائیم از میان قزلباش پیاده بدر رفتن محالست و اگر بی خبر اینها اراده رفتن نمائیم ایشان مانع شده نخواهند گذاشت که قدم از قلعه بیرون گذاریم پس ایشان را تحریص و ترغیب در قلعه داری باید نمود و بی خبر بدر رفت تا آنکه در شب یک شنبه پنجم شهر شعبان المعظم که تندباد اجل بی اعتدالانه در وزیدن آمد و صاعقه و گرد و غبار روی هوا را تیره و تار داشت و ظلمت لیل از تاریکی چاه ویل نشان میداد بلطایف الحیل [24b] بهانه شبیخون و بسبب قزلباش ریختن از یک دروازه که بسبب شاهوردی خان حاکم لرستان بود بیرون آمده راه فرار پیش گرفتند و علی پاشای کسکن^{۱۷۹} و سایر سپاه که از فرار خلیل پاشا آگاه شدند متعاقب یکدیگر بیرون آمده بعضی پیاده و تتمه سواره راه هزیمت پیمودن گرفتند بقیه از اروام که در برابر مورچل و سببه بحراست قیام داشتند از واقعه خبردار گشته در شهر سرگردان و حیران یوم یفر المرء

^{۱۷۴} ب : خفاجه .

^{۱۷۵} ق : خزینه دار با .

^{۱۷۶} ق : مرز و بوم .

^{۱۷۷} ق : جوال ها .

^{۱۷۸} ق « را » را ندارد .

^{۱۷۹} ق « کسکن » را ندارد .

من اخیه گویان بهر طرف روی می آوردند خود را گرفتار بند و بلا و پای بسته رنج و عنا میدیدند و چون جنود مسعود از واقعه اروام خبر یافتند همانلحظه بتعاقب ایشان شتافتند و سایر غازیان بشهر ریخته در صحرا و بیابان و درون شهر تیغ یمانی غازیان بسر افشانی مخالفان پرداخته در اندک زمانی جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی غفیر اسیر و دستگیر گشتند ذوالفقار پاشا باتفاق خواهرزاده خلیل پاشا که جوان خوش سیمای صاحب حسن^{۱۸۰} بود با پانصد نفر کمابیش که راه فرار و نجاه مسدود دیده خود را بنارین قلعه رسانیده پناه بانجا برده بودند روز دیگر کس^{۱۸۱} بخدمت تهمتن دوران خان جلادت نشان سپهدار ایران فرستاده طلب عفو و امان گشتند و خان مغفرت نشان جنود قاهره را از تعرض آن گروه منع نمودند

از جرات و فدویت و اعتقاد خان مغفور مرحوم که نسبت بحضرات ائمه داشته میرزا حاتم تحریر نموده است که در اثنای که قلعه مفتوح شد ملعونی بود از متعصبان سنی که پیوسته در بالای مناره رفته ناسزا بحضرت امیر عم میگفت فرمود او را آوردند و قبا ی پر باروط دوخته برو پوشانیده آتش زدند و او را باین سزا بجهنم واصل گردانید بعد از آن خان مغفرت نشان در ایوان که مقابل نارین قلعه بود برابر آنگروه بجان رسیده اینهمه توپ و تفنگ مطلقاً پروا از آن ناکرده که من سردار لشکر ظفر شعارم در چنین وقتی که انقوم همه کشته شدن را بر خود قرار داده بودند در برابر تیر ایشان قرار گرفتن و پروا ناکردن کمال جرات و دلیری است و آن فدوی تا غروب آفتاب در آن ایوان نشسته بود و من و برادرم در پشت بام یک طرف ایوان ایستاده تماشا میکردیم و آن شب بکشیک اهل نارین قلعه پرداخته نزدیک صبح والد مرا باندرون قلعه فرستاده که ایشان را از جانب سردار استمالت داده از قلعه بیرون آورد در اثنای که والد با ایشان گفتگو میکرد که در دم صبح خان مرحوم داخل نارین قلعه شده دو نفر غلام همراهش بود والد از ملاحظه آن جرات مضطرب گشته باظمای آن قوم خاطر نشان کرد که اگر راه نجات خواهید باید که از روی عجز دست بر دامن خان زنید که او از روی مرحمت بر شما نگیرد و آنجماعت از بیم صولت آن صاحب جرات بیکبار سر بر قدمش گذاشته طالب عفو و امان گشتند و نزدیک بطولع آفتاب قشون قزلباش بر در قلعه جمعیت نمودند و من [و] برادرم در آن بام تماشا میکردیم که خان مرحوم بالا صفا نشسته یک یک از آن گروه اروام که والد می آورد بقورچی و غلام میسپردند قورچیان و غلامان درگاه شاهی

ایشان را از نارین قلعه باردوی گردون شکوه آوردند خان مغفور مرحوم ذوالفقار پاشا را با خواهرزاده خلیل پاشا و عظماء آن قوم را در جوار خیمه دولت خود جای داده بقیه را بامرا و غازیان سپرده که در باره ایشان بدانچه امر اشرف اعلی صادر گردد عمل نمایند و احوال گریختگان [25a] آن که چون آفتاب عالمتاب طالع شد وقت^{۱۸۲} اروام که قریب دو سه فرسخ آمده بودند خبردار گشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر در آن دشت و بر نمودار شد و شاهویردیخان لر و سپاه لرستان از پیش و تتمه غازیان از عقب رسیده اروام از بیم و اضطراب آلت جارحه و کارزار انداخته راه فرار پیمودند و غازیان از عقب ایشان در آن بیابان متفرق گشته بدفعات سر و اسیر و آخرمه گرفته مراجعت مینمودند علی پاشای کسکن بدست ملازمان شاهویردیخان زنده گرفتار شد و سوی^{۱۸۳} خلیل پاشا و تخمین^{۱۸۴} سی چهل نفر که پیش رفته بودند از

^{۱۸۰} ق : حسنی .

^{۱۸۱} ق : کسی .

^{۱۸۲} ق : وقتی .

^{۱۸۳} ق : سوای .

^{۱۸۴} ق : تخمیناً .

ان دوازده هزار کس کسی جان بدر نبرد و از ثقاه استماع افتاد که در حین^{۱۸۵} که موکب شاهی بکربلای معلی در حرکت بود از قلعه حله تا کربلا اجساد قتیلان در آن بیابان افتاده بود القصه قلعه حله به نیروی اقبال بیزوال شاهی بدست یاری تدبیر و شمشیر خان مغفور مرحوم مفتوح گشته تمامی ولایت عراق عرب از خار تعرض معاندان دین و دولت مصفی^{۱۸۶} گشت

شرح نهضت موکب نصرت قرین از بغداد بحله و مخصوص گشتن خان ظفر نشان بشفقتهای گوناگون خسرو ایران

صحیفه طراز اقراء و ربک الاکرم الذی علم بالقلم و سخن پرداز علم الانسان مالم^{۱۸۷} یعلم یعنی کلک بدایع نگار عنوان صحیفه سخن را بدین گونه آرایش میدهد که انتساب دودمان قدس نشان سلسله علییه صفویه بخاندان نبوت و ولایت و دودمان امامت و کرامت روشن تر از آفتاب تابان و ظاهر تر از خورشید رخشان^{۱۸۸} است و از غایت اشتها احتیاج باظهار و بیان نیست [25b] و ظهور و آغاز نشو و نمای سلطنت صوری این خانواده رفیع الی غایه هر امری از امور ضروری این دولت روی نموده بی معاونت خلق الله بلکه بامداد بواطن قدسی موطن آن برگزیدگان درگاه اله صورت انجام یافته و هر حادثه مشکل و عقده لاینفصل و اختلالی که در پی^{۱۸۹} سرانجامی اسباب سلطنت پیش آمده اگر احیاناً روزی چند از حوادث روزگار و اقتضاء فلک ستیزه کار در عهده تعویق مانده عاقبت بمقالید مکرمت لم یزلی حضرت مفتاح الابواب و مفتاح موهبت لایزالی جناب مسبب الاسباب بنوعی گشایش یافته

ع

که عقل دوربین گردیده حیران

و صورت این مدعا بکرات و مرآت بر ضمائر عبادالله از احبا و اضداد پرتو ظهور انداخته بنوعی که حیرت افزای خرد خرده^{۱۹۰} بین بوده و در زمان خجسته نشان خاقان رضوان آشیان شاه صفی بهادر خان اسکنه الله فی الفردیس الجنان زیاده از ازمنه ماضیه ایام سعادت انجام فرمانروایی^{۱۹۱} آبا و اجداد عالیمقام اعدای مخذول العاقبه سر بشورش و فساد و خونریزش بر آورده بر همزن هنگامه دولت و عافیت عبادالله شدند هر یک از آنها از سر سبزی ریاض سلطنت و دولت ابد پیوند که از سحاب موهبت یزدانی و امداد ارواح مقدسه حضرات طیبین و طاهرین و انفس^{۱۹۲} قدسیه اولیا و اهل الله همیشه تازه و شادابست بمعاونت جنود غیبی و لطایف لاریبی باسان ترین وجهی و خوبترین صورتی که در خواطر اذکیا و ضمائر عقلا خطور نداشت بر حسب دلخواه احبا و نیکخواهان دودمان ولایت نشان صورت [26a] انجام می یافت چنانچه از کلام گذشته و آینده این اوراق واضح و لایحست اولاً آنکه اعظم وقایع و بزرگترین سوانح آن ایام فرخنده فرجام آمد و رفت خسرو پاشاء سردار روم و از دست بیرون رفتن قلعه‌های این مرزبوم^{۱۹۳}

^{۱۸۵} ق: حینی .

^{۱۸۶} ق: مصفا .

^{۱۸۷} ق: مالا .

^{۱۸۸} ق: درخشان .

^{۱۸۹} ق: بی .

^{۱۹۰} ب: خورده .

^{۱۹۱} ب: ق: فرمانروای .

^{۱۹۲} ب: ق: انفاس .

^{۱۹۳} ق: مرز و بوم بود .

که نصف عراق عرب بود چنانچه مذکور شد باهتمام و سعی خان مغفور مرحوم که از وفور اعتقاد و اخلاص تکیه بر اقبال بیزوال شاه ستوده خصال نموده بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و الکای اردلان که بوسوسه میر مامون برادر خان احمد خان بتصرف رومیان در آمده بود بدست یاری خان احمد خان و سعی زمان بیگ ناظر بیوتات و تفنگچی آقاسی که حسب فرمان با سه^{۱۹۴} هزار توپچی و تفنگچی بمدد خان احمد خان رفته بود مفتوح گشت و جمعی کثیر از مستحفظان هر قلعه از پاشا و سنجق و ینگى چرى^{۱۹۵} و غیره قتیل و اسیر گشته بقیه السیف بموصل و دیار بکر رفتند چنانچه دیتاری از اروام در آن دیار نماند و چون شاه غفران پناه بغداد نزول فرمودند که عریضه فتح اردلان رسید ازین خبر بهجت اثر شاه والاگهر سجده شکر بجای آورده مقرر شد که عالیجاه زمان بیگ با ملازمان رکاب اقدس بزودی باردوی گردون شکوه پیوندد که بمدد سردار بحله رود زمان بیگ بموجب فرمان متوجه اردوی معلی شد که در راه مریض گشته سرخ روی بسفر آخرت شتافت عنایت شاهانه شامل حال اولاد نامدارش گشته منصب نظارت را بولد ارشدش حسین بیگ تفویض فرمودند خان احمد خان در بغداد سعادت بساط بوس دریافت بخلایع گرانمایه سرافراز گردید و چون هنوز خبر فتح قلعه حله شایع نشده بود قرار یافت [26b] که موکب همیون بجانب حله بحرکت در آید و در ساعت سعد از بغداد کوچ کرده که عریضه سردار ظفر شعار و امرای نامدار مشتمل بر فتح قلعه حله رسید و ازین خبر بهجت اثر خاطر شاه و سپاه بهجت بر بهجت افزود و رایات ظفر آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال

بعد از طی منازل و مراحل^{۱۹۶}

در تاریخ روز شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم بحله رسیده که خان مغفور مرحوم با امرای عظام و عساکر نصرت فرجام با سرها و اسیران باستقبال موکب جاه و جلال رسیدند و در حوالی شهر بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشته مشمول نوازش و الطاف شاهانه گردیدند و رایات نصرت قرین از جسرى که مجدداً بر آب فرات بسته بودند عبور فرموده در محل مناسب که خیمه دولت نصب شده بود نزول اجلال فرمودند روز دیگر بجهه دیدن سر و اسیر و احترامه و باز رسیدن بمردانگی ملازمان درگاه معلی مجلسی در غایت عظمت و سطوت آراستند سردار با وقار با امرای نامدار در آن مجلس بهشت آئین از روی ادب و تمکین هر یک علی قدر مراتبهم در مکان مناسب قرار گرفتند و از دو جانب بارگاه گردون اشتباه از غلام و قورچی و تفنگچی صف آرا گشتند نخست علی پاشاء کسکن و ذوالفقار پاشا و صنع الله بیگ خواهرزاده خلیل پاشا را بنظر همیون رسانیدند آنحضرت از روی مروت که جبلی ذات خجسته صفاتش بود در ایشان نگریسته بند از دستشان برداشته مقرر شد که بمجلس در آیند پاشایان از عنایت و الطاف شاهانه جبین بر خاک آستانه گذاشته زبان بدعا و ثنا بر آورده حسب فرمان در حواشی مجلس بهشت نشان آرام گرفتند و طبقات [27a] لشکر ظفر اثر قشون قشون با سرها و اسیران و آخرتمها از نظر کیمیا اثر گذشتند و گرفتاران را که در شهر و صحرا اسیر غازیان شده بودند و قریب دو هزار کس میشدند بشکرانه فتوحات که روی نمود آزاد و مطلق العنان فرمودند بعضی از ایشان ملازمت این درگاه اختیار نموده در سلک ملازمان منسلک گشتند و تتمه رخصت رفتن بالكاء خود یافته روانه دیار بکر شدند

^{۱۹۴} ق : سه .

^{۱۹۵} ق : نیکچری .

^{۱۹۶} ق حاشیه را این طور در متن می آورد : « بعد از طی مسافت » .

عظما و پاشایان را بمعتمدان بارگاه سپرده که آنچه درباره ایشان مصلحت دولت باشد بعمل آورند بعد از فراغ از دیدن سر و اسیر همت بحر خاصیت شاهانه در باره امرا و سایر ملازمان که در معارک جان فشانی کرده بودند بتلاطم در آمده هر یک را بمنصبهای ارجمند و خلایق فاخره و انعام وافر سرافراز گردانیدند منصب والاء تفنگچی آفاسی تفنگچیان رکاب ظفر انتساب علاوه منصب دیوان بیگی و سرداری بخان فدوی از راه نیکو بندگی با خلعت تن پوش و اسب با زین و لجام طلا شفقت فرمودند روز دیگر موکب نصرت اثر از حله بقصد زیارت و طواف مشاهد مقدسه عرش درجه کربلای معلی و نجف اشرف علی مشرفها الف تحیه و الثنا نهضت نموده در چهاردهم شهر شعبان بارض مقدس کربلای معلی و آستان عرش نشان حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا رسیده از گرد راه با هزار آرزو و اشتیاق بسعدت زیارت مرقد مطهر و روضه منور استسعاد یافته بوظایف شکر و محامد عطایای نامتناهی الهی قیام و اقدام فرمودند درین اثنا نسیم روح افزای بهار در وزیدن آمده نکست رسان مشام روزگار گردید و عالم بر از نو حضرت و نصارت^{۱۹۷} جوانی یافت جشن [27b] نوروزی در آن بقعه شریفه و روضه منوره قرار یافت و خدام عالیمقام و جایران^{۱۹۸} آن مراقد واجب الاحترام و ارباب فقر و حاجات را بصلات و نوازشات خوش دل و سرافراز فرمودند روز دیگر سال میمنت مال قوی ثیل احدی و اربعین و الف سال نسیم جلوس خاقانی مجلسی در غایت عظمت و کامرانی آراسته بدیدن پیشکش و باز رسیدن سر و اسیرانی که امراء سر حد فرستاده بودند پرداختند طهماسب قلی خان بیگلر بیگی ایروان که از برای تنبه^{۱۹۹} و تادیب اکراد محمودی و غیره باخلاط و عادل جواز رفته بود به نیروی بخت بلند و دولت ارجمند شاهی بر یاغیان این دودمان قدس نشان ظفر یافته سر بسیار و اسیر و اسباب و غنیمت بشمار بدست در آورده بدرگاه معلی فرستاده بود با پیشکش از نظر انور گذشت و دیگر سرهای افغانان قندهار و تنبه^{۲۰۰} یافتن شیرخان و خبر فتح قلعه فوشنج و بدست در آمدن شاهزاده سلطان بندی بن سلطان خسرو ابن شاه سلیم پادشاه هندوستان که علیمردان خان حاکم قندهار ارسال نموده بود و دیگر سر سهراب بیگ گرچی که سمیون^{۲۰۱} خان والی کارتیل را بقتل آورده بود طهمورث خان که از اعمال و افعال ناشایست سابقه خود نادم و پشیمان گشته با حضرت اعلی خاقانی طریقه اخلاص و بندگی مسلوک میداشت از روی دولتخواهی بقتل او مبادرت نموده با عریضه ضراعت آمیز و^{۲۰۲} صبیحه خود را با دختران ماه پیکر و غلامان غلمان صورت بدرگاه گردون اشتباه فرستاده بود بجایزه و جلدوی این خدمت حکومت کارتیل سوی^{۲۰۳} تفلیس بگریین خان پسر او مرحمت فرمودند و خلایق فاخره با رقمهای شفقت شاهانه از برای طهماسب قلیخان و علیمردان^{۲۰۴} ازین دودمان [28a] روی گردان عنایت نموده مقرر شد که شاهزاده سلطان بندی را بپایه سریر اعلی رساند

^{۱۹۷} ب، ق: نظارت.

^{۱۹۸} ق: جابران.

^{۱۹۹} ق: تنبیه.

^{۲۰۰} ق: تنبیه.

^{۲۰۱} ق: سمایون.

^{۲۰۲} ق «و» را ندارد.

^{۲۰۳} ق: سواي.

^{۲۰۴} ق: علیمردان خان.

شرح نهضت موکب شاهی از کربلای معلی بدریافتن سعادت زیارت شاه اولیا و مقام غیبت حضرت صاحب الزمان عم^{۲۰۵} و مراجعت فرمودن بمقر خلافت

چون خاطر دریا مقاطر شاهی از امور ضروری دولت ابد پیوند جمع گردید زیارت وداع مرقد منور مطهر حضرت خامس آل عبا فرموده در بهترین ساعتی از ساعات روی توجه بقصد زیارت و طواف مرقد معطر و روضه منور حضرت امام المشرق و المغارب مصدوقه انما ولیکم الله بجانب خطه طیبه نجف اشرف آوردند و با جهان جهان آرزو و عالم عالم اشتیاق بدان سعادت عظمی و موهبت کبری مشرف گشته بعد از ادای زیارت و رسانیدن نذورات و صدقات بارباب استحقاق عنان عزیمت بصوب دار السلام بغداد انعطاف داده در اول ماه مبارک رمضان بدار السلام رسیده ده روز در آن خطه دلبذیر قصد اقامت فرموده بانتظام مهمام ضروریه آنجا پرداختند و جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان رکاب اقدس را بمعاونت شیر علی بیگلر بیگی عراق عرب تعیین نمودند و شکست و بست برج و باره که بعهدده تخته خان استاجلو شده بود حسب المدعا سر انجام داده دیگر توقف در آن دیار ضرور نبود بنا بر آن عزم زیارت حضرات امامین تمامین عسکرین علیهما التحیه و الثنا فرموده متوجه سر من ری^{۲۰۶} که بسامره اشتهار دارد گردیدند و بعد از استسعاد سعادت زیارت و نوازش سکنه آن مقام با سعادت که از بیم حوادث و انقلاب روزگار جمیع پربشان [28b] حال و متزلزل احوال بودند کوچانیده بمراقد متبرکه معصومین فرستادند از آنجا کوچ کرده از راه تقوٰز الهمه در هارون آباد باردوی آغروق پیوستند و از راه ییلاقات بحرکت در آمده در هر منزلی از منازل سان عساکر ظفر مآثر دیده حکام لرستان و کردستان و سایر محال را رخصت اوطان دادند و رایات جلال طی منازل و مراحل نموده در توی سرکان سه روز مهمان امام قلی خان بیگلر بیگی فارس بودند داود خان برادر مشار الیه رخصت الکای خود یافته روانه قراباغ شد و از آنجا روی توجه بدار السلطنه اصفهان آوردند بتاریخ چهارم شهر ذی الحجه الحرام^{۲۰۷} بمقر سلطنت و مستقر خلافت رسیده بفیروزی و اقبال در دولتخانه مبارکه نقش جهان نزول اجلال نمودند از وقایع و سوانح اقبال که درین سال در ایام توقف دار السلطنه اصفهان بظهور پیوست آن که آمدن چاوش برسالت از نزد خسرو پاشا سردار روم و آوردن امرا و گرفتاران قزلباش است قبل ازین شمسی خان قزاقلر حاکم قلعه^{۲۰۸} اخسقه در معرکه گرفتار رومیان شده در استنبول محبوس بود و بعد از گرفتاری او حکومت اخسقه را بسلیم خان ذوالقدر عنایت نمودند و او نیز در اول جلوس بمحاربه اروام از قلعه بیرون آمده در معرکه گرفتار شد و در دیار بکر در نزد خسرو پاشا محبوس^{۲۰۹} میبود بعد^{۲۱۰} از آمد و رفت خسرو پاشا و فتح قلعه حله که بسعی جمیل خان مغفور مرحوم تیسر پذیر گردید گرفتاران حله و غیره چنانچه مذکور شد بشکرانه این فتح مبین اسراء روم را که بدویست سیصد نفر میرسیدند آزاد و مطلق العنان گردانیدند بنابران ارکان دولت [29a] عثمانی در برابر این مکرمت علیا در مقام اطلاق خانان مذکور در آمده شمسی خان را اعزاز فرموده بدیار بکر نزد خسرو پاشا فرستادند که با سلیم خان و یک

^{۲۰۵} ق « عم » را ندارد .

^{۲۰۶} ق : را ی .

^{۲۰۷} ق : الحجه .

^{۲۰۸} ق « قلعه » را ندارد .

^{۲۰۹} ق : محبوب .

^{۲۱۰} ق : و بعد .

دو نفر از گرفتاران قزلباش که در آنجا بودند قرین اعزاز و احترام روانه درگاه فلک احتشام شاهی نمایند خسرو پاشا ایشان را معزز و مکرم با یکی از چاوشان و مکتوبی مصحوب چاوش مذکور بخدمت اشرف اعلی فرستاد^{۲۱۱} اظهار اخلاص و خیر اندیشی طرفین نموده بود خوانین و چاوش مذکور در دار السلطنه اصفهان شرف پایبوس اشرف همیون دریافتند چاوش بعنایات خسروانه سرافراز شده علی پاشاء کسکن اغلی و ذوالفقار پاشا و جمعی دیگر از اعیان رومیه که در نزد امرا بودند همراه چاوش بدیار روم روانه نمودند و جواب مکتوب خسرو پاشا بر نهج خیر و صواب قلمی شده جانی بیگ یساول صحبت شاملو را برسالت روم تعیین فرموده نزد سردار روم فرستادند که هر گاه از آن طرف در مقام صداقت و دوستی و رفع نزاع و خصومت در آیند نواب همیون ما که از خاندان ولایت و کرامتیم چرا از برای رفاه عبادالله و امنیت بلاد مسلمین بصلح راضی نباشیم امید که آنچه خیر خلق الله است از ممکن غیب بمنصه ظهور آید دیگر از سوانح ایام خروج درویش رضای قزوینی است که در دار السلطنه قزوین واقع شد آن بدکار در کافرآباد نام محلی از مواضع قزوین دکان زهد فروشی گشوده اظهار کشف و کرامت میکرد و ساده لوحان اتراک و تازی یک بفریب و افسون او از راه رفته جمعی^{۲۱۲} کثیر دست ارادت باو دادند و کار بجائی رسید که از اطراف و جوانب نذورات [29b] و هدایا می آوردند و او گاهی خود را نایب صاحب الزمان میشمرد و گاهی دعوی مهدویت مینمود و هر روزه^{۲۱۳} شیلان کشیده مایحتاج مجلس او بدستور مجلس ملوک سرانجام می یافت تا آنکه جمعیت عظیم بر سر او واقع شده با جمعیت و ازدحام متوجه قزوین شد و اول بدر خانه شاهویردی بیگ ترخان ترکمان که داروغه شهر بود آمده ملازمان داروغه بممانعت او پرداختند درویش رضا باستانه امام زاده که بشاه زاده حسین موسوم است در آمده مترصد آمدن داروغه و وزیر بود عمال چون حال بدینمنوال مشاهده نمودند در شهر جار شاهیسونی زده خلق آن دیار یراقدار جمع شده بدفع شر او پرداختند و درویش در یکی از حجرهای آستانه در آمده در را بر^{۲۱۴} روی خود بست آخر الامر سقف حجره را شکافته کاه دود کرده آن بدکار را خفه ساختند و چند نفر که با او در حجره بودند سوختند و جمعی دیگر که در بیرون بجنگ مشغول شده بقتل رسیدند و آن فتنه عظیم فرو نشست

دیگر از سوانح ایام مقتول شدن چندی از امرا و مکحول شدن شاه زاده‌ها اول حیدر سلطان قوینلوی حصار لو که حاکم تنکابن گیلان بود چند نفر را که بشکایت او آمده بودند بخود سر بقتل ایشان پرداخته بود بنابراین بموجب فرمان او را از پوست بیرون آورده پوستش را پر کاه کرده بدرگاه آوردند دویم عیسی خان قورچی باشی و پسرهای او که بسعی چراغ خان زاهدی روی نمود زیرا که خاطر نشان اشرف کرده بود که بعد از واقعه ناگزیر خاقان گیتی ستان عیسی خان خواست که ولد اکبر خود سید محمد را که دخترزاده حضرت خاقان فردوس آشیان بود در مازندران بتخت شاهی جلوس نماید [30a] بنا بر رعایت حزم و احتیاط که میبایست که میبایست سودای سلطنت در سر داشته باشند و نقصان بدین و دولت ازین رهگذر راه یابد بعد از مشاوره و کنگاش قرار یافت که پسرهای عیسی خان را بقتل رسانیده سایر شاهزادگان را مکحول سازند بنا بر فرمان واجب الاذعان خان مرحوم با چراغ خان بمنزل عیسی خان رفته و سه پسر او را گرفته در چهار باغ بعالم آخرت فرستادند و ایضا چهار پسر خلیفه سلطان اعتماد الدوله و میرزا محسن رضوی داماد او را مکحول البصر ساخته یک پسر میرزا رضی صدر و سه پسر میرزا

^{۲۱۱} ق: فرستاده .

^{۲۱۲} ق: جمع .

^{۲۱۳} ق: روز .

^{۲۱۴} ق: به .

رفیع را نیز مکحول^{۲۱۵} نمودند و پسرهای قرا حسن استاجلو را که در ساوه و قم بودند چهار نفر بقتل رسیدند میرزا رفیع از امر صدارت و خلیفه سلطان از وزارت معزول شدند

وقایع متنوعه تفویض وزارت بطالب خان و صدارت بمیرزا حبیب الله

در اوایل سنه پیچی ٹیل موافق هزار و چهل و دو وزارت اعظم بطالبخان ولد مرحوم حاتم بیگ نصیری اردوبادی عنایت نمودند ارباب استعداد تاریخ ها درین باب برشته نظم کشیده اند مثل

ع
روان^{۲۱۶} شد باز آب از جوی دولت

و منشی الممالک گفته

تاریخ

گنه اولدی وزیر طالبخان

و ایضا منصب صدارت بمیرزا حبیب الله ابن سید السند المحققین خاتم المجتهدین میر سید حسین الحسینی کرکی جبل العاملی شفقت فرمودند و

نبی شریعت تاریخست

و دیگر از سوانح ایام تعیین منصب قورچی باشیگریست بچراغ خان زاهدی و کشته شدن عیسی خان است مشارالیه ولد شیخ شریف بیگ متولی آستان ملایک پاسبان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ [30b] صفی الدین بود و با عیسی خان باطنا صفائی^{۲۱۷} نداشت زیرا که جماعت شیخاوند زیاده اعتباری بوالد او نمیکردند بنابراین در صدد بدگویی عیسی خان و پسرهای او در آمده همت بر فنای ایشان و جمعی که از آن حکایات خبر داشتند گماشت بعد از قتل پسرهای عیسی خان از منصب قورچی باشیگری معزول شد و بسعی چراغ خان تخته خان استاجلو که با قورچی باشی مربوط و همزبان بود و میر محمد طاهر که از سادات سمنان و وزیرش بود هر یک بجریمه مغضور گشته بقتل رسیدند و منصب قورچی باشیگری را بچراغ خان عنایت نمودند و الکا و تیول و منازل عیسی خان و^{۲۱۸} ضبط اموال او بمشارالیه مقرر شد و عیسی خان را نیز باو سپردند و هر ساله صد تومان از برای معاش او مقرر فرمودند که در گوشه ساکن بوده بقیه عمر بطاعت بگذرانند چراغ خان حیوة^{۲۱۹} او را متضمن انواع مفاسد دولت خود دانسته بعرض رسانید که عدم عیسی خان بر حیوتش^{۲۲۰} اختیار کردن مناسب حال و تقویت دولت خواهد بود^{۲۲۱} مجملا چراغ خان عیسی خان را بمعتمدان سپرده ببهانه آنکه او را باردبیل برند در آن جانب پل الله ویردی خان در باغ او را فرود آورده همان شب بچله کمان از میان برداشتند

^{۲۱۵} ق: مکحول البصر .

^{۲۱۶} ق: روانه .

^{۲۱۷} ب: صفای .

^{۲۱۸} ق « و » را ندارد .

^{۲۱۹} ق: حیات .

^{۲۲۰} ق: حیاتش .

^{۲۲۱} ب: بودن .

گفتار در وقایع سنه مبارکه اثنی و اربعین و الف که سال چهارم جلوس خاقان رضوان مکانست

در آن ایام فرخنده انجام خاقان گردون احتشام در دولتخانه مبارکه دارالسلطنه اصفهان جشن نوروز سلطانی ترتیب داده امرای عظام و علمای کرام و سادات ذوی الاحترام پایبوس تهنیت و مبارک باد آن روز فیروز نموده همگی خوشدل و خوشوقت بیمین توجه و شفقت [31a] شاهی گشتند بعد از فراغ از مهمات ضروری بسیر و تماشای گل‌های الوان و باغات روح افزای چهار باغ و هزار جریب و چوگان بازی و قبیق^{۲۲۲} اندازی اشتغال مینمودند و ایام طراوت^{۲۲۳} بخش سعادت انجام بهار را بعیش عشرت^{۲۲۴} و عدل و عدالت گذرانیدند و همیشه در خاطر دریا مقاطر شاهی بود که گلزار چمن دولت را از خار و خس بیپده^{۲۲۵} آلاینانجمن فتن و آشوب رفت و روب دهد و خاطر مبارک را یکبارگی از فکرهای بیحاصل ارباب شرارت جمع نمایند بنا بر رفع مفاسد مفسدان و تقویت دین و دولت و امنیت بلاد و رفاه عباد مقرر شد که دو پسر شاه غفران اساس^{۲۲۶} شاه عباس و یک پسر امامقلی میرزا و برادر خاقان رضوان مکان که در الموت محبوس بودند از کوه انداختند و سایر شاهزاده گان را مکحول البصر ساختند و سلطانحسین خان و لد علیقلی میرزا شاملو نیز بقتل رسید و چون آثار طغیان و بی ادبی از یوسف آقای یوزباشی غلامان خاصه^{۲۲۷} شریفه و خواجه سرایان سفید ظاهر میشد علیقلی بیگ برادر خان مغفور مرحوم بموجب فرمان سر پرشور او را از تن جدا کرده بنظر انور رسانید و بجایزه و جلدو اموال و خانهای او را بمشار الیه شفقت شد و گیو بیگ که رابطه قومی بیوسف آقا داشت مقتول شده مالش را بکلب علی بیگ عنایت نمودند و قزاق خان چرکس که از اقوام او و بیگلر بیگی شیروان بود معزول گشته جای او را بفرخ سلطان حاکم دربند و دربند را بسیاوش بیگ و لقب سلطانی مرحمت فرمودند و قوچه^{۲۲۸} بیگ برادرزاده یوسف آقا امیر شکار^{۲۲۹} و مهرداد مهر شرف نفاذ بود معزول شد و امیر شکاری را بخسرو بیگ عنایت شد و دیگر کشته شدن چراغ خان قورچی باشی است که چون از وفور [31b] ظلم و ستم و خونهای ناحق مظلومان و آه و ناله درویشان و سکنه و متوطنان بلده طیبه اردبیل که از زیادتی ظلم گماشتگان او و بی اعتدالی پدرش که متولی سرکار فیض آثار بود باوج عیوق رسیده پیمانه هستی او لبریز گشته بنا بر تحریک کارفرمایان قضا و قدر پادشاه عدالت گستر امر بر قتل آن بد اختر فرمود در حین^{۲۳۰} که آن بیدادگر از دولتخانه مبارکه بمنزل خود رفت جناب شجاعت مآب علیقلی بیگ برادر خان مغفرت نشان با جمعی از قورچیان آجرلو بموجب فرمان واجب الاذعان بخانه او رفته سر پر غرور او را بضرب خنجر الماس فعل از تن جدا کرده بنظر انور رسانید و بتحسین و آفرین سر افراز گردید خاقان

^{۲۲۲} ق: قبیق .

^{۲۲۳} ب: طروت .

^{۲۲۴} ق: و عشرت .

^{۲۲۵} ق: ببهوده .

^{۲۲۶} ق «اساس» را ندارد .

^{۲۲۷} ب: خواصه .

^{۲۲۸} ق: قوچه .

^{۲۲۹} ق: که میر شکار .

^{۲۳۰} ق: و در حینی .

والا گهر منصب قورچی باشیگری را بامیر خان سوکلن ذوالقدر که مهرداد و حاکم کرمان بود عنایت فرموده مهرداری را بولد او عبدالله بیگ مرحمت نمودند

گفتار در طغیان و عصیان داود خان ولد الله ویردی خان باتفاق طهمورث خان و توجه خان مغفرت نشان از برای تنبیه و تادیب اهل عصیان بصوب گرجستان

در نسخه شریفه عالم آرای عباسی مسطور است که بنا بر تقصیری که در ارتداد و عصیان موراو نمک بحرام از محمد قلی خان زیاد اعلی واقع شده بود از ایالت قراباغ معزول گشته بیگلر بیگی ولایت قراباغ را بداود خان ولد الله ویردیخان عنایت شد و طهمورث خان گرجی که از روی جهالت و سرکشی در وادی سرگردانی بود از خواب غفلت بیدار شده و از کردهای سابق نادم و پشیمان گشته با داود خان آغاز خصوصیت و آشنایی^{۲۳۱} نموده باو توسل کرد که بشفاعت او [32a] از سخط و غضب پادشاهی عفو و امان باید خاقان گیتی ستان فردوس مکان حسب الاستدعای داود خان از تقصیر او گذشته همان الکای کاخ که از راه عصیان او در آن دیار دتاری نمانده بود عنایت شد و بدین سبب فیما بین خصوصیت و آمد و رفت بود و خاقان رضوان آشیان که بر تخت فیروز بخت ایران متمکن شد از روی لطف و شفقت استمالت نامها متواتر باسم او عز و ورود^{۲۳۲} یافته بخلاع فاخره و انعامات و تفقدات متکاثره سرافرازی یافت و مقرر شد که صبیّه خود را مصحوب معتمدان بدرگاه فلک اشتباه فرستد و مشار الیه فرمان پادشاهی را قبول نموده صبیّه خود را فرستاد و چون سر سهراب بیگ را ارسال نمود بجایزه آن حکومت کارتیل بگرجین میرزا و ولد او مرحمت فرمودند و از ناوران کارتیل حسب الامر اعلی حکومت او را پذیرفته کمال اطاعت بظهور می آوردند و بیمن توجه خاقانی طهمورث خان کامروای دولت و عزت بوده میانه او و داود خان بهمان دستور طبقه خصوصیت و دوستی مرعی بود و هر چند گاه یکدیگر را ملاقات کرده چند روز با هم در کنار آب کر و آب قانق بصحبت و شکار مشغول بودند داود خان بنا بر شکوه آقایان قاجار در سفر خسرو پاشاء سردار بموجب فرمان خاقان کامکار در رکاب ظفر انتساب بود و در هنگام مراجعت از بغداد در توی سرکان که تیول امام قلیخان برادرش^{۲۳۳} بود شبی در مجلس در هنگام شرب شراب آغاز بدمستی کرده حرفهای خشونت آمیز گفته او را بخفت و خاری از آن مجلس بیرون کردند اگر چه خاقان والا گهر روز دیگر بدلجوئی آن بد اختر در آمده [32b] از روی اشفاق و نصایح مرشدانه با او تکلم نمودند و وعده ضیافت در خیمه او فرمودند و او^{۲۳۴} از بد باطنی^{۲۳۵} که داشت مطلقا نصیحتهای مرشد کامل در باب سلوک با آقایان قاجار که ازو شاکی بودند بسمع رضا اصفا ننمود و از بدگویی چراغ خان که خاقان رضوانمکان وعده ضیافت او داده بودند و او مانع بود نرفتند بنا بر آن بیرخصت اشرف همیون از اردو جدا شده بقراباغ رفت با وجود این همه بی ادبی او^{۲۳۶} خاقان رضوانمکان از راه حق خدمت برادر و پدرش بتغافل پادشاهانه گذرانیده^{۲۳۷} در مقام بازخواست نشدند و چون خبر قتل یوسف

^{۲۳۱} ب : آشنای .

^{۲۳۲} ق : عز ورود .

^{۲۳۳} ق بجای « برادرش » « مقرر شده » را مینویسد .

^{۲۳۴} ق « او » را ندارد .

^{۲۳۵} ب : بد باطنی .

^{۲۳۶} ق « او » را ندارد .

^{۲۳۷} ق « گذرانیده » را ندارد .

آقا و امرا بآن بد باطن رسید خوف عظیم بر او مستولی شده از جهل و غرور و نشأ^{۲۳۸} سودا و جنون که از شراب شبان روز ازدیاد یافته تخیلات نغمسانی نیز علاوه آنها گشته از بیم سخط و غضب پادشاهی اندیشه نموده دست در فتراک معاونت طهمورث خان زد که باستصواب او درینولایت لوی قتل و غارت بر افرازد و ازین دودمان ولایت نشان روی گردان شده دست بر دامان آل عثمان زند و آن دو جاهل نادان در باب ارتداد این دودمان همداستان گشته طهمورث خان با لشکر گران بهبانه شکار بکنار آب قبری آمد و داود^{۲۳۹} خان آقایان قاجار را مستمال ساخته تکلیف مرافقت و شکار نمود و آن جماعت از صوفیگری و ساده لوحی ملایمت آن مردود را حمل بر حسن سلوک نموده باتفاق روانه شدند و در یورتی که فرود آمده بودند خبر آمدن طهمورث رسید داود^{۲۴۰} مردود امر نمود تا کل آقایان پیشتر [33a] ازو سوار شده^{۲۴۱} باستقبال طهمورث خان پردازند که از عقب خواهیم^{۲۴۲} رسید عساکر قزاقان بفرمان او در غایت زینت روانه شدند و طهمورث خان نیز ازانواران گرجستان با سپاه مکمل یراق پیشتر باستقبال ایشان فرستاد و چون^{۲۴۳} آن دو فریق بیکدیگر رسیدند که کفار فجار بیکبار بر غازیان قاجار در آویختند و در یک لحظه جمع کثیر را شهید کردند ما باقی از مشاهده این حال فرار نمودند و گرجیان اموال ایشان را غارت نموده متوجه یورت داود مردود شدند و چون آن دو نمک بحرام ملاقات هم نمودند باتفاق متوجه گنجه و قزاقان شدند و چون این خبر بساکنان قزاقان رسید رعایا و غیره سراسیمه گشته هر کدام بجانبی از کوهها متفرق شدند و^{۲۴۴} گرجیان قتل و غارت تمام در آنولایت نمودند و چون لشکر چندان^{۲۴۵} با طهمورث همراه نبود ترس و واهمه برو مستولی شده با اموال و اسباب باتفاق داود مردود از قزاقان بگرجستان عود نمود و چون این خبر در دارالسلطنه اصفهان بعرض خاقان رضوانمکان رسید آن حضرت ازین رهگذر متالم شده حکومت قزاقان^{۲۴۶} بدستور بمحمد قلی خان زیاد اغلی و بردع را به پیکر خان ایگرمی دورد عنایت فرمودند و حکومت تفلیس را برستم خان قوللر آقاسی که نواده لوارصاب خان ماضیست مرحمت فرمودند و مناشیر استمالت باسم اعیان گرجستان عز صدور یافته که بی دغدغه بر سر رستم خان که وارث آنولایتست جمع شوند و خان^{۲۴۷} مرحوم مغفور سردار و تفنگچی آقاسی با جمیع امرا [33b] و ملازمان از قورچی و تفنگچی و غلام و سایر عساکر نصرت نشان^{۲۴۸} که بسفر

خراسان از برای دفع شر اوزبکان تعیین شده بودند و خان مغفرت نشان در سرزمین الکاء خار بجمعیست سپاه ظفر شعار اشتغال داشت بسفر

^{۲۳۸} ق: نشأ.

^{۲۳۹} ب: داد.

^{۲۴۰} ق: داود خان.

^{۲۴۱} ق: نشده.

^{۲۴۲} ق: خواهیم.

^{۲۴۳} ق: فرستادند چون.

^{۲۴۴} ق: «و» را ندارد.

^{۲۴۵} ق: چندانی.

^{۲۴۶} ق: قزاقان را.

^{۲۴۷} در ق: «و مقرر شد که خان» را خوانده میشود ولی این جمله در متن اصلی محو شده است.

^{۲۴۸} ق: نصرت نشان را.

گرجستان مامور ساخته روانه فرمودند که ارباب طغیان را تنبه^{۲۴۹} و تادیب نموده رستم خان را بر مسند حکومت و دارائی گرجستان متمکن سازد اما طهمورث و داود مردود که از قراباغ مراجعت بگرجستان نمودند لشکر بسیار و حشر بیشمار بر سر آن دو بدکار جمعیت نموده کرت دیگر متوجه قراباغ شدند و داود مردود آوازه انداخته کتابت از برای امرای شیروان و ایروان فرستاده بود که شاهزاده از صلب نواب گیتی ستان فردوس آشیان در فارس نزد برادر امیر امام قلیخان هست که در زمره فرزندان اوست عنقریب او را در دارالملک شیراز بر تخت شاهی جای^{۲۵۰} داده سکه و خطبه بنام او آرایش خواهد یافت و من حسب الصلاح برادرم باین امر اقدام نموده ام و طهمورث با وجود فراست فریب خورده پای در وادی مخالفت این دودمان والاشان گذاشته با آن مردود همدستان شد القصه امرای شیروان و غیره نوشتجات او را بدرگاه عالم پناه فرستادند خاقان رضوانمکان از مطالعه آن با امام قلیخان بد مظنه شده از روی احتیاط رقم طلب بشیراز فرستادند و امام قلیخان را بدرگاه معلی طلب فرمودند از قضا خان از شنیدن طغیان برادر مضطرب گشته چند نفر ملازمان خود را وعده انعام داده بسرعت بقرباغ فرستاده که در محل فرصت سر پر شور آن مردود را از تن جدا کرده برسانند بنا بر آن از آمدن بدرگاه معلی بهانه نموده عذر خواست که شاید خبری از آنها برسد شهریار ایران [34a] از بهانه امام قلیخان بدگمان شده رقم دیگر ارسال نمودند که در نیامدن او عذر پذیر شده اما پسرهای خود را بملازمت فرستد امام قلیخان سه پسر بزرگ خود را بدرگاه عالم پناه فرستاد و^{۲۵۱} خود نیز متعاقب بحرکت در آمد

گفتار در نهضت ریایات نصرت آیات جاه و جلال بدار السلطنه قزوین و تولد یافتن شاه زاده با عدل و دین

نگارنده اخبار مسرت آثار ماسلف و نقش بند احوال میمنت مآل دودمان شاه نجف بقلم مشک افشان وقایع نگار بر اوراق صحایف سیر و اخبار بدینمنط آرایش مینمایند^{۲۵۲} که چون اخبار شورش قراباغ و گرجستان بتحقیق پیوست و آمدن ارباب طغیان کره بعد اولی بقرباغ بمسامع عز و جلال رسید محمد قلی خان زیاد اغلی را با قول بیگیان^{۲۵۳} پیشتر و رستم خان والی گرجستان را متعاقب روانه نمودند و سردار ظفر کردار با عساکر نصرت شعار بموجب فرمان روانه آنصوب شده ریایات فیروزی آیات نیز بتاریخ هیجدهم شهر جمادی الاول از دار السلطنه اصفهان بحرکت در آمده چند روز در باغ قوشخانه توقف فرمودند صفی قلی بیگ و فتح علی بیگ و علیقلی بیگ پسرهای امام قلیخان بشرف پایبوس سرافراز شدند و از آنجا کوچ بر کوچ بدار السلطنه قزوین رسیده در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و چون شدت سرما و کثرت بارندگی برف شده بود بنابراین قشلاق همیون در قزوین واقع شد از سوانح اقبال که درین سال فرخنده فال میمنت مآل در دار السلطنه قزوین روی نمود آنست که بمساعدت بخت خداداد کوبکی تابان و دری [34b] درخشان از مطلع سلطنت طلوع نمود که عالم و عالمیان از پرتو نور آن روشنی حاصل نمودند اعنی دهنده بی منت و قادر با قدرت از خزانه لم ید و لم یولد بخاقان کامیاب گوهر گرامی عطا فرموده در ساعتی که از جمیع معایب نجومی معرا و کواکب مسعود در اوج شرف با هم قران آن مولود عاقبت محمود قدم بعرصه وجود نهاد کافه انام بتخصیص صوفیان صافی اعتقاد دودمان

^{۲۴۹} ق : تنبیه .

^{۲۵۰} ب : جایی .

^{۲۵۱} ق : فرستاده .

^{۲۵۲} ق : می نماید .

^{۲۵۳} ب : بیگیان .

قدش نشان از خبر مسرت اثر آن اختر برج سلطنت گوشه کلاه شادمانی باوج ایوان آسمانی رسانیدند و غنچه گل امید امیدواران در گلستان مراد از نسیم عنبر شمیم روح افزای این عطیه والا در شکفتن آمده غلغله نشاط و صدای شادمانی در عالم ملک و ملکوت^{۲۵۴} افتاد و نام نامی و اسم سامی آن مولود گرامی بسلطانمحمد موسوم و عباس ثانی ملقب گردید و سبب آنکه یکی از صوفیان صافی دل روشن ضمیر در آن شب که آن بدر منیر بقدم میمنت لزوم جهان را منور گردانید در واقعه^{۲۵۵} نواب گیتی ستان فردوس مکان را دید که آن حضرت بجهه این مولود مسعود بغایت مشعوفند و میفرمودند که این نبیره گرامی عباس ثانی ماست چون از خواب بیدار شد این لفظ گوهر بار در نثار را حساب کرده از اتفاقات حسنه موافق تاریخ میلاد کثیر الاسعاد آن حضرت بود و باینطریق در سلک اشعار و رشته نظم در آورده بنظر خجسته اثر خاقانی در آورده صله و جایزه تمام یافت

قطعه

داد یزدان بشاه فرزندی	که چه او گوش آسمان نشنفت
بدری از برج شاه طالع شد [35a]	که خور از شرم طلعتش نهفت
چون نهد بر فراز تخت قدم	عالم از گرد ظلم خواهد رفت
شاه گیتی ستان مرا در خواب	داد این مژده گل گلم بشکفت
گفتم ای شاه چیست تاریخش	شاه عباس ثانی ما گفت
امید که غنچه گل ^{۲۵۶} گلزار همیشه بهار دولت ابد توامان شکفته و خندان و از نسیم عنبر آگین	

فیاض لایزال^{۲۵۷}

پیوسته در چمن^{۲۵۸} سلطنت دودمان کرامت و ولایت تا ظهور و خروج حضرت صاحب الزمان صلوات الله الملك المنان سر سبز و شاداب و نهال سرو مرحمت^{۲۵۹} بوستان صفیه صفویه که برگزیدگان حضرت ذوالجلال و الاکرامند در عالم بر مفارق عالمیان سایه گستر باد بمحمد^{۲۶۰} و آله الامجاد دیگر از سوانح ایام آنکه از اعمال ناصواب و افعال داود و طهمورث بد مآب و رسیدن کتابات آن مردود که از برای امرای سرحد نوشته بودند و تصریح نموده که این حرکت که از ما صدور یافته محض دولخواهی شاهزاده که در فارس نزد امام قلیخانست و عنقریب لوای دولتش بسیعی آن جناب ارتفاع خواهد یافت خان مشار الیه نیز واقف گشته بود که نوشتجات بنظر انور رسیده و ازینجهه نواب اشرف با او بد مظنه و او نیز بدگمان شده رای جهان آرا بر آن قرار یافت که چون این آوازه بخواص و عوام الناس رسیده و حزم و احتیاط و دور اندیشی پادشاهان مقتضی بر انست که خاطر انور را^{۲۶۱} ازین گونه دغدغه فارغ سازند بنا بر آن در

^{۲۵۴} ق: ملک ملکوت .

^{۲۵۵} ق: واقعه ای .

^{۲۵۶} ق: « گل » را ندارد .

^{۲۵۷} ق: فقط « لایزال » را میاورد .

^{۲۵۸} ق: « چون » بجای « در چمن » .

^{۲۵۹} ق: و مرحمت .

^{۲۶۰} ق: به حمد .

^{۲۶۱} ق: « را » را ندارد .

شی چراغان که در مجلس بهشت نشان پسرهای امام قلیخان از نشاه^{۲۶۲} شراب بیخود و مدهوش^{۲۶۳} و از باده^{۲۶۴} تقرب مغرور و بیشعور بودند هر سه بقتل رسیدند [35b] و کلب علی بیگ ایشیک آقاسی و داود بیگ گرجی داماد امام قلیخان و علیقلی بیگ برادر خان مغفرت نشان را مقرر فرمودند که سر امام قلیخان را بنظر انور رسانند همان لحظه فدویان بخانه آن خان شتافته بقتلش پرداختند و اموال و اسباب آنچه همراه داشت بحیطه ضبط در آوردند در اول حال اغور لو خان ایشیک آقاسی باشی را بضبط مملکت و اموال آنجای او مقرر داشتند در آخر بنا بر شکوه میرزا ابوالحسن و میرزا محسن که حسب الامر رفیق خان بودند از بی پروائی^{۲۶۴} او و تغافل در امر پادشاهی در باب سایر اولاد امام قلیخان اغورلوخان را از فارس طلب فرمودند و الکای خان را بر امر تقسیم نمودند حکومت کوه کیلویه را بنقدیخان و حکومت لار بکلب علیخان و دورق بمهدیخان عرب عنایت شد و بهرام بیگ بامارت دشتستان و برخوردار سلطان ذوالقدر بایالت حویزه و بحرین سرافراز گردیدند و سوی دار الملک شیراز که خاصه شد تمامی آن مهال را حاکم تعیین کردند و وزارت شیراز بمیرزا ابوالحسن مذکور که وزیر امام قلیخان بود شفقت نموده مهم سایر اولاد خان را باو حواله نمودند و چون جان بخشی از جانب اشرف بر اولاد او شده بود میرزا ابوالحسن همگی را از دیدن عاطل گردانید از اعمال ناشایست داود مردود سلسله الله ویردیخان که بیمن تربیت این دودمان والاشان سر افتخار بر عیوق رسانیده اساس سلطنت طرح انداخته از قومش اصفهان تا سواحل عمان که یک ماهه راهست در تحت حکم و فرمان ایشان بود بباد بی نیازی رفته ذکور و اناث با خاک یکسان گشتند دیگر آن که عریضه [36a] سردار ظفر شعار و رستم خان والی با سرهای کفار و اسیران گرجستان رسید کیفیت احوال و تبیین این مقال آنکه چون آوازه آمدن رستم خان والی و امرای قراباغ و متعاقب آمدن سردار ظفر مال بان دو مردود داود خان و طهمورث خان که در گنجه و قراباغ بقتل و غارت اشتغال داشتند رسید متزلزل گشته پای اقامتشان سستی پذیرفته از قراباغ بگرجستان عود نمودند محمد قلیخان بگنجه رسیده بر مسند حکومت متمکن شد و سایر امرای قراباغ هر یک در محل مقرر قرار گرفتند و چون رستم خان نزدیک تفلیس رسید اعیان و ازناوران و تاودان^{۲۶۵} کارتیل بجانب رستم خان شتافته فوج استقبال نموده طوق اطاعت و انقیاد را بر گردن^{۲۶۶} نهاده کمر ملازمت او را بر میان جان بستند و رستم خان بیمن توجه خاقان زمان و امداد سردار ظفر توامان در غایت عظمت داخل تفلیس شده تکیه بر مسند حکومت زد و چون خان مغفور مرحوم داخل گرجستان شد امرای سر حد آذربایجان و شیروان و سایر محال محروسه و عساکر منصوره در اردوی نصرت آثار سردار جمعیت داشتند طهمورث و داود مردود از بیم سطوت و صولت سردار از کاخت باباشی آچوق فرار نمودند و خان مغفور مرحوم

با افواج قاهره بتعاقب آن دو مردود مطرود برسم ایلغار بدر رفته و تا حوالی باشی آچوق تعاقب نمود و جمعی از لشکر کفار فجار طهمورث نابکار از شمشیر الماس فعل غازیان گذشتند و آن بد اختر بمشقت آنچه تمامتر از میان بدر رفتند و خان مغفور مرحوم اسیر فراوان و غنیمت بی پایان گرفته با مجاهدان مراجعت بگرجستان کارتیل نمود و بموجب فرمان واجب الادعان خان مغفرت نشان

۲۶۲ ب: نشأ .

۲۶۳ ق: بی هوش .

۲۶۴ ب: بی پروای .

۲۶۵ ق: تاویدان .

۲۶۶ ق: گردان .

حکم کرد تا قلعه^{۲۶۷} که در گوری خاقان گیتی ستان بنا فرموده بودند^{۲۶۸} تعمیر نمایند و حاکم و حارس و آنچه لازم^{۲۶۹} بود تعیین نموده از کارتیل روی توجه بکاخت آورد چون گرجیان کاخت که قدم بر وادی مخالفت گذشته بودند و مستوجب قتل شده که کافر حربی اند بمدلول آیه کریمه اقتلوا^{۲۷۰} المشرکین [36b] کافه آن گروه را شکاری وار بموجب اشاره سردار عساکر قزلباش بمیان گیرند و بر متنفسی از آن بیدینان ابقا نکنند و غازیان در اطراف گرجستان متفرق شده آغاز قتل و غارت کردند گرجیان از مشاهده آن حال در بحر اضطراب افتاده روی بجنگل آوردند و در هر بیشه و دره سقناق نموده بمحافظت خود می پرداختند و مجاهدان دین تفحص ایشان کرده سقناق را بر هم زده مردان طعمه شمشیر بران و نسا و صبیان اسیر و اموال غارت میشد و آنچه روز که عساکر فیروز در آن ولایت بودند در میان گرجیان علامت قیامت ظاهر شده بهر سو متفرق گشته از روی اضطراب

یوم^{۲۷۱} یفر المرء من حیث گویان^{۲۷۲}

قدم بر وادی فرار میگذاشتند و عساکر ظفر مآثر دقیقه^{۲۷۳} از دقایق قتل و غارت فرو گذاشت نکردند حتی اطفال گهواره را با گهواره چهار پاره ساختند والیان باشی آچوق و دادیان و گوریال از شکوه صولت و سطوت سردار ظفر شعار اندیشه مند گشته کسان معتمد خود را نزد خان مغفور مرحوم فرستاده اظهار بندگی و یکجتهی درگاه شاهی نمودند و بهیچوجه با طهمورث و داود مردود در مقام وفاق نشدند و ایشان را درین مخالفت نكوهشی بسیار کردند و آن دو بدبخت در کمال خجلت و ندامت در آن حدود بی سر و سامان بسر میبردند داود مردود بجانب روم گریخت و هر دو آواره ادبار شدند بالجمله مهمات گرجستان بر حسب دلخواه ابناء دین و دولت ساخته و پرداخته شد و قلعه کلیسیای آلاورد را نیز تعمیر نموده حاکم و حارس تعیین یافت خدمات آن غلام اخلاص کیش وفا منش مستحسن طبع پادشاه افتاده حکم اشرف همیون [37a] بنفاذ پیوست که چون از اروام و اکراد خطه وان دست درازی بچخور سعد و سر حد آذربایجان واقع میشود خان مغفرت نشان با عساکر ظفر توامان متوجه تسخیر قلعه وان و تنبه^{۲۷۴} و تادیب سرکشان دودمان ولایت نشان گردد شرح رفتن خان مرحوم بصوب قلعه وان و محاربه نمودن با جنود روم در محل خود^{۲۷۵} گزارش خواهد یافت انشاء الله و تعالی دیگر از سوانح ایام فوت صفی قلیخان ملقب بشیر علی عم بیگلر بیگی بغداد است که در دار السلطنه قزوین بمسامع شهریار با عدل و دین رسید خاقان رضوانمکان حکومت عراقعرب را و تولیت روضات مقدسات را بر نهجی که با

^{۲۶۷} ق: قلعه ای .

^{۲۶۸} ق: نموده بودند .

^{۲۶۹} ق: لازم .

^{۲۷۰} ق: و قاتلوا .

^{۲۷۱} ب: یو .

^{۲۷۲} ق: این حاشیه را ندارد .

^{۲۷۳} ق: دقیقه ای .

^{۲۷۴} ق: تنبیه .

^{۲۷۵} ق: « خود » را ندارد .

شیر علی بود به بیکتاش بیگ یوزباشی غلامان خاصه شریفه که با او رابطه خویشی داشت و مرد دلیری
کاردان و از آن دیار بلد و با خبر بود عنایت نمودند

گفتار در سنه مبارکه ثلث و اربعین و الف لشکر کشی خان مغفرت نشان بموجب فرمان بصوب قلعه وان
و وقایع این سال فرخنده فال که بتقدیر قادر لایزال از پس پرده خفا بظهور پیوست

چون موسم سرما و ایام شتا بانتهای رسید خسرو فیض بخش عالم در بیت الشرف حمل بر سریر سرافرازی
تمکن نمود و بساط عشرت و کامرانی برای عالمیان در فضای فلک چهارم گسترانید و نسیم عنبر شمیم
فصل بهار هوای لیل و نهار را برای اهل روزگار اعتدال بخشید سلطام گل جبهه استماع نغمه بلبل در
گلبن شاخ آغاز شکفتن نمود سبزه و ریاحین سر از گریبان خاک بر آورده دامن کوه و صحرا را خضرت و
نضارت^{۲۷۶} بخشید و ساحت خاک از سرسبزی [37b] و وفور سپاه گل و یاسمن و نرگس و سنبل رشک
مرغزار افلاک گردید سحاب دریا دل نیسانی از افاضه فضل ربانی درر آبدار و گهر شاهوار در دامن چمن
و جیب گلشن ریخت و مشاطه غم نامو بهاری بمیامن فیض انعام حضرت باری عقود لالکی خوشاب از
گوش و گردن لعبتان گلزار و عروسان ریاحین و ازهار آویخت پرده ساز و حسن آواز عندلیبان هزار
دستان متفق گشته بصد هزار زبان در اطراف جهان بدعای دوام دولت دودمان ولایت نشان و مخدولی
اعادی و نصرت صوفیان بدین نغمات دلایز مترنم بودند

نظم

چون گشت بهار عالم افروز	بشکفت چمن بیاد نوروز
از بهر نثار باد گل بیز	از شاخ شکوفه شد گهرریز
نرگس ز نوای بلبل زار	از خواب خمار گشت بیدار
از گوهر آبدار ژاله	پر شد قدح عقیق لاله

خاقان رضوانمکان در آن فصل طرب فزای^{۲۷۷} عشرت انگیز در باغ جنت بنیاد سعادت آباد که هر قطعه از
آن بهشت آباد رشک فرمای ارم ذات العمدات التی لم یخلق مثلها فی البلاد است جشن نوروزی و نشاط
قبیله اندازی ترتیب داده خیابانی مجدد در جانب شمالی منتهی باغ طرح انداخته درگاه مجدد بجانب
شرقی گشودند و پیوسته با خاصان بساط قرب و منزلت در آن عرصه دل گشا بشغل جریب اندازی و
چوگان بازی اشتغال مینمودند در این اثنا سوندک بیگ حاکم هرموز به درگاه عالم پناه آمده شمشیر
امیر تیمور گورکان صاحب قران را که اسم و نشان آن پادشاه بر آن نقش بود بنظر انور رسانید و آن
حضرت [38a] آن شمشیر را مقدمه فتوحات غیبی شمرده دولتخواهان این دودمان قدس نشان رسیدن
آن در اول سال فال و شگون دانستند زیرا که همیشه تیغ جهانگشای آن امیر جهانگیر بر فرق اعادی
ناصر و منصور بوده او را شایسته کمر مبارک شهریار دین دار دانستند امید که پیوسته ظفر و نصرت
قرین حال سعادت منوال در دولت ابدی الاتصال باد برب العباد دیگر آمدن جانی بیگ یساوول^{۲۷۸} صحبت
شاملو از ولایت روم که برسالت نزد خسرو پاشا وزیر و سردار لشکر عثمانی رفته بود رسید و چون
خسرو پاشا مذکور بفرمان سلطان مراد بقتل رسیده و محمد پاشا وزیر اعظم شده بود با او ملاقات کرده

^{۲۷۶} ب، ق: نظارت.

^{۲۷۷} ق: افزای.

^{۲۷۸} ب: یساوول.

در باب صلح گفتگو کرده فایده^{۲۷۹} از آن نشد^{۲۸۰} و چون خبر طغیان داود مردود و طهمورث خان رسید محمد پاشا از پیش خود مکتوب خیر اندیشانه با جانی خان روانه درگاه گیتی پناه گردانید خاقان رضوانمکان چون از کید و مکر عثمانیان واقف و از دست درازیهای اروام و اکراد خطه وان که در محال آذربایجان مینمودند آگاه گشته مناشیر فرمان عز شرف یافت که خان مغفور مرحوم سردار و تفنگچی آقاسی با عساکر نصرت نشان از جانب گرجستان بصوب خطه وان از برای تادیب و تنبیه^{۲۸۱} اکراد و اروام و تسخیر آن قلعه بلند ارکان روانه شود خان مغفرت نشان مهمات گرجستان را بر حسب مدعا صورت داده قلعه گوری و آلاورد را استحکام نموده حکومت کاخ را بموجب فرمان بسلیم خان شمس الدینلو مقرر داشته از روی آراستگی در غایت عظمت و شوکت [38b] با عساکر ظفر توامان متوجه قلعه وان شدند و چون مکرر رومیان با پادشاه خود عصیان میوزیدند و هیچ حاکمی را که بحکومت منصوب ساخته تمکین نمیدادند خصوصا در آن حین احمد آقا و اسمعیل آقا بخودسر متکفل مهمات آن ولایت و متصدی امر حکومت شده رومیه با ایشان متفق گشته اطاعت و انقیاد بظهور می آوردند اسمعیل آقا و احمد آقا گاهی بملاحظه نافرمانیها که نسبت بپادشاه روم کرده بودند از بیم بازخواست با منصوبان دولت ابد توامان تملق کرده اظهار شاهپرسیونی مینمودند چنانچه در دارالسلطنه قزوین جمعی از امیر زاده های اکراد مکرری بدرگاه سلاطین پناه آمده تسخیر قلعه وان را بدینجهات بسهولت بعرض اشرف اعلی میرسانیدند و چون خبر توجه سردار ظفر شعار و امرای نصرت آثار بر آن دو مکار رسید خوف و هراس بیشمار بر ایشان مستولی گشته متوجه قلعه داری گشتند و کومک از بیگلر بیگی دیار بکر مرتضی پاشا طلب نمودند خان مغفرت نشان بیای قلعه وان رسیده بنظر احتیاط اطراف آن را در آورده از هر جانب که توانست سیبه پیش بردن آن طرف را بر امرای تقسیم نموده طرح سیبه و مورچل در میانه سپاه انداختند قلعه وان قلعه بسیار محکمی^{۲۸۲} و سیبه بیای قلعه دشوار میرود زیرا که اصل قلعه با قلعه کوه اتصال دارد و شهرش در دامنه آن واقع^{۲۸۳} شده باغات بسیار دارد و جانب دیگرش دریاست که بدریای وان اشتها دارد و از چمنی که بدریا متصلست نمیتوان بنای سیبه گذاشت زیرا که از زمین آب بر می آید با وجود این جهات سردار جان نثار کمر جهد بر میان بسته شروع [39a] در لوازم سیبه بردن و امور قلعه گیری کردند و از آن جانب محصوران نیز بمدافعه پرداخته سفیر تیر مرگ تاثیر و گلوله تفنگ مرگ آهنگ از طرفین در آمد و شد از بام تا شام و از شام تا بام شعله آتش مصادمه و محاصره اشتعال داشت و چون حقیقت^{۲۸۴} محاصره قلعه وان قرع سمع خاقان رضوانمکان گردید ریایات عز و جلال بدولت و اقبال از قزوین بجانب تبریز بحرکت آمده که در دار السلطنه تبریز نزول اجلال نموده بمعاونت عساکر منصوره که بمحاصره مشغولند و انجام مایحتاج آن بر وجه احسن صورت پذیر گردد لهذا بلاتوقف و تامل از دار السلطنه قزوین در ساعت سعد کوچ فرموده منزل بمنزل نزول و ارتحال نموده تا بمیان^{۲۸۵} رسیدند از آنجا قصد ادراک زیارت و طواف مراقد مطهره منوره اجداد گرامی خود فرمودند و روی توجه بدار الارشاد اردبیل و آستان قدس نشان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الدین اسحق موسوی

^{۲۷۹} ق : فایده ای .

^{۲۸۰} ق : حاصل نشد .

^{۲۸۱} ق : تنبیه .

^{۲۸۲} ق : محکمی است .

^{۲۸۳} ق : واقعه .

^{۲۸۴} ق : تعقیب .

^{۲۸۵} ب , ق : بمیانج .

قدس الله اسرارهم آوردند و در کمال مسکنت و نیازمندی بشرف زیارت حضرت سلطان المحققین و مشایخ عظام جنب مقام آبا و اجداد کرام خود مشرف شدند بعد از ادای زیارت استمداد همت برای دفع اعدای دین و دولت از ارواح مقدسین آن برگزیدگان حضرت رب العالمین نموده بجانب کلخواران^{۲۸۶} تشریف شریف بردند و زیارت مرقد مطهر منور حضرت سلطان العارفین سید جبرئیل قدس سره فرموده مراجعت باردیبل کردند و بعد از انجام مطالب ارباب حاجت آنها و نوازش خدمه و عجزه روی توجه بمقصد [39b] گذاشته در روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع الاول بفیروزی و اقبال داخل دار السلطنه تبریز شده در دولخانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و در عرض راه بخاطر خطیر شاه کسری درگاه خطور نمود که مبدا رومیه و اکراد جانب موصل و جزیره و حدود دیار بکر اتفاق نموده دست درازی بحدود بغداد یا معاونت محصوران نمایند بنا بر آن کلبی خان بیگ^{۲۸۷} دوات دار قاجار را بجانب قلمرو علیشکر روانه نمودند که جمعی از عساکر و اویمقات آن حدود را جمع کرده باتفاق خان احمد خان اردلان و سپاه بغداد بطرف موصل و دیار بکر شتافته آتش نهب و غارت در آنولایت بر افروزد که مخالفان آنجای^{۲۸۸} بغیر صیانت اموال و محافظت قلاع خود بامر دیگر نپردازند مشار الیه بموجب فرمان با جنود فراوان از شهر زور بموصل شتافته تا حوالی جزیره و عمادیه رفته از اروام و اکراد جمعی کثیر را طعمه شمشیر ساخته آثار غلبه و اقتدار در آن دیار بظهور آورده مظفر و منصور با غنایم غیر محصور معاودت نموده با سرهای مقتولان و اسیران در دار السلطنه تبریز بشرف پایبوس سر افراز شد و ایضا رستم خان والی گرجستان را مقرر فرمودند که با جنود گرجی بقراجه اردهان و حدود ارض روم رفته عساکر اروام آنجای^{۲۸۹} را بخود مشغول سازد او نیز با سپاه فراوان بآن حدود رفته غبار قتل و غارت بر انگیزخته با سر و اسیر و غنیمت بسیار متوجه گرجستان شد و چون تسخیر قلعه وان درینوقت رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود صورت چند روی نمود که آن امر بتعویق افتاد

گفتار در محاربه نمودن خان مغفور [40a] مرحوم با جنود شقاوت ورود روم در پای قلعه وان و مفتوح شدن قلعه قارنه^{۲۹۰} یارخ بتوفیق خالق انس و جان

چون آوازه محاصره نمودن قلعه وان و جهد سردار و سعی عساکر ظفر شعار در تسخیر آن حصار در دیار روم منتشر گردید مرتضی پاشاء بیگلربیگی دیار بکر که از معتبران پاشایان بلاد روم بود و خود را از زمره وزراء اعظم میشمرد کسان باطراف و جوانب فرستاده لشکر طلب نمود و در اندک زمانی از عساکر مرعش و البستان و بلاد قرامان و دیار بکر و سایر محال اناطولی و گروه اکراد و لوند و گدوک بامید وعده های جمیل پادشاهی امیدوار شده باو پیوستند مرتضی پاشا با لشکر فراوان از روی آراستگی متوجه استخلاص محصوران قلعه وان شد اما از وفور جلالت و اقتدار سردار ظفر شعار و غازیان وفادار قزلباش اندیشه مند بوده دلیرانه جرات آمدن نمیکرد و کس نزد خلیل پاشاء بیگلربیگی ارض روم که او نیز خود را در مرتبه وزارت اعظم میدانست فرستاده با او درین باب همدستان^{۲۹۱} شد خلیل پاشا متفق گشته با

^{۲۸۶} ق: کلخواران .

^{۲۸۷} ق: کلب علی بیگ .

^{۲۸۸} ق: آنجا .

^{۲۸۹} ق: آنجا .

^{۲۹۰} ق: قارنی .

^{۲۹۱} ق: همداستان .

موازد ده هزار نفر از ارض روم باو پیوست و آن دو امیر بد اختر با چهل هزار نفر باتفاق یک دیگر روی بجانب قلعه وان آوردند و چون این خبر بسردار ظفر اثر رسید و مکرراً تحقیق حالات رومیه و لشکر آن سر حد نموده زیاده از ده پانزده هزار کس نشان نمیدادند و بخوابرها^{۲۹۲} نیز نمیرسید که عساکر روم جرات در جنگ امرا نمایند بنا بر آن حقیقت حالات را بپایه سریر اعلیٰ عرضه داشت نمودند و بهماندستور در امور قلعه گیری و سیه پیش بردن و حوالها^{۲۹۳} ترتیب [40b] دادن اهتمام داشتند و چون حقیقت آمدن اروام و جمعیت و اتفاق ایشان بسمع شریف^{۲۹۴} اشرف همیون رسید آنحضرت بنا بر مراسم حزم و احتیاط فرمان شرف نفاذ یافت که طهماسب قلیخان بیگلربیگی ایروان با امرای تابین خود متوجه وان شود و از درگاه معلی از قورچی و غلام و تفنگچی ملازمان رکاب اقدس قریب ده هزار کس بسرکردگی اغورلو خان ایشیک آقاسی باشی و کلب علیخان افشار حاکم ارومی بمدد سپاه منصوره مقرر فرمودند هنوز آن دو سپاه رزمخوار کار طلب باردوی سردار نامدار نرسیده بودند که جنود اروام دست و گریبان بپای قلعه وان وارد شده چون عساکر ظفر مأثر^{۲۹۵} یساق گرجستان کشیده و از امتداد سفر فی الجمله بی سامانی در میانه لشکر واقع شده بود سردار وفادار با امرای نامدار در بساط مشوره و کنگاش قرار گرفتند صنادید قلباش جنگ کردن مصلحت وقت نمیدانستند آخر الامر چنان قرار یافت که جنود ظفر ورود قلباش دست از کار سیه و مورچل برداشته یکجا جمع شوند که بعد از وصول اروام اگر صرفه در جنگ باشد مقاتله پردازند و الا بیکسو میل کرده منتظر رسیدن کومک باشند سردار جان سپار را اگر چه اینمعنی مکروه خاطرش بود نهایت بنا بر مصلحت بدین کنگاش عمل نموده امر نمود تا لشکر همگی از سیهها بیرون آمده و اردوی اغروق را کوچانیده در یکفرسخی قلعه در محل مناسب فرود آمدند و امراء نامدار و عظمای سپاه نصرت شعار عموماً در جنگ کردن متامل بوده درین باب وثیقه نوشته همگی خط و مهر بر آن نهادند و بسردار [41a] عالیقدر سپردند و با وجود این خان مغفور مرحوم از وفور غیرت و مردانگی در باب محاربه گفتگوی بسیار نموده بر خلاف رای امرا با موازی سه هزار سوار از غلامان فدوی شعار بعزم رزم آن گروه انبوه توجه نموده بر سر ایشان رفت و یک شب از امرا جدائی کرده امرا از حرکت سردار وفادار خبر یافته همگی مضطرب گشتند و بشفاعت آقا خان مقدم که در خدمت خان مرحوم از سایر امرا معزز و محترم و راه سخن داشت رخصت رفاقت و جنگ کردن یافتند و روز دیگر که آن صوفی سیه لباس شب در خلوت خانه واللیل اذا یغشی قرار گرفت و عابد سفید پوش صبح

سجادهٔ عبادت

در پیش طاق و الصبح اذا تنفس گسترانید و ابدال جهان گرد آسمان خورشید زرین چنگ زنگ زرین از روی تخت^{۲۹۶} تنوره قلندری در آویخت

بیت

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

بال مرصع گشود مرغ ملمع بدن

^{۲۹۲} ق: خاطرها.

^{۲۹۳} ق: جوالها.

^{۲۹۴} ق: «شریف» را ندارد.

^{۲۹۵} ق: مال.

^{۲۹۶} ق: بخت.

صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس کشان چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن
 درین برآمدن آفتاب عالم تاب که جنود شقاوت ورود روم یسال بسته و تزوک آراسته با توپ و تفنگ و
 زنجیر عرابه چنانچه قانون رومیانست بحریم قلعه رسیده پشت بر قلعه داده تیپ لشکر آراستند در^{۲۹۷}
 این حین سردار وفادار و امرای نامدار و عساکر نصرت آثار بمعرکه پیکار رسیده صفوف قتال و معرکه
 جدال ترتیب دادند خان مغفرت نشان در قول قرار گرفته جناحین را بر امرا از غلام و قورچی تعیین
 نمود و آقا خان مقدم چرخچی و جمعی از تفنگچی بمعاونت او مقرر فرمود دلیران کار آزمای رزمخواه
 جا بر جا [41b] که

شعر

همه بهادر و جوشن شکاف و سندان دوز

همه کمانکش و زور آزمای و عالم تاز

چو باد حمله برو همچو کوه حمله پذیر

چه^{۲۹۸} رعد بانگ زن و همچو برق تیغ گذار

صف آرا شدند و از طرفین دست باستعمال آلت جارحه برده فیما بین شعله آتش قتال و جدال اشتعال
 یافته سفیر تیر اجل تاثیر و گلوله تفنگ مرگ آهنگ بآمد و شد در آمد و رومیان با وجود ازدحام دلیرانه
 قدم بمعرکه نمیگذاشتند و سپاه را در قول یکجا جمع نموده از مقام خود حرکت ننمودند و توپچیان
 فرنگی و ینگچریان باریک بین گلوله را تگرگ آسا میریختند بنا بر آن خان مغفرت نشان مین باشیان
 تفنگچی را فوج فوج گروه گروه متعاقب یکدیگر بمیدان جنگ ارسال مینمود و از دو جانب دود باروط
 عالم گیر و شرر آتش تفنگ روی بر چرخ اثیر شد

نظم

تفکها اندر آن صحرای خونخوار شرارافشان همه چون شعله نار

ز بس دود تفنگ بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهان شد

درین اثنا فوجی از گروه اروام از جانب میمنه بمقابل میسره قزلباش آمده آغاز محاربه نمودند و از این
 طرف نیز جنود میسره که امیر ففتح ثانی مین باشی تفنگچیان اصفهان و فوج^{۲۹۹} از فئه^{۳۰۰} قزلباش و
 غلامان بودند به برابر آن گروه کوه شکوه در آمده جنگ در گرفت و از اثر صدای پر غوغای کرنای و نقاره
 و توپ و تفنگ و های هوی دلیران با نام و ننگ آشوب در زمین و ولوله در آسمان پدید آمد

مثنوی

بر آمد ز هر دو سپه بانک کوس هوا نیلگون شد زمین آبنوس

چنان آمد از نای ترکی خروش که از نای ترکان برآورد جوش

زمین گفتی از یکدگر [42a] بر درید سرافیل صور قیامت دمید

غبار زمین بر هوا راه بست عنان سلامت بیرون شد ز دست

جگر تاب شد نعرهای بلند گلوگیر شد حلقهای کمند

نهنگ خدنگ از کمین کمان نیاسود بر یک زمین یک زمان

^{۲۹۷} ق : و در .

^{۲۹۸} ق : چو .

^{۲۹۹} ق : فوجی .

^{۳۰۰} ب : فیهه ؛ ق « فئه » را ندارد .

ستون علم جامه در خون زده نجات از جهان خیمه بیرون زده
چنان گرم گشت آتش کارزار که از نعل اسبان بر آمد شرار

امیر فتاح ثانی با غازیان نامی پای ثبات و مردانگی افشوده بضرب تیغ جهان سوز و گلوله تفنگ آتش افروز و ناوک دلدوز جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و برخی دیگر را زخم‌دار پراکنده وادی ادبار ساختند رومیان از مشاهده آن حال کرت دیگر متفق گشته روی بمیدان آوردند و بضرب گلوله تفنگ که نگرگ مثال می‌بارید غازیان را متفرق ساختند و نزدیک بر آن که همگی از معرکه میدان روی گردان شده چشم زخم عاید شود^{۳۰۱} که سردار جلادت شعار از مشاهده آن حال بی‌تاب و اختیار گشته از قول توسن رخس مانند بحرکت در آورده بنفسه مباحثیر حرب شد امرای عظام از تجلد خان بلند مقام بناچار بار دیگر متوجه کارزار شدند و آن شیر شکار ثبات قدم نموده قطب وار در برابر معاندان ایستاده بکمانداری مشغول گردید هر چند آقا خان و سایر امرا التماس مراجعت نمودند فایده نبخشید و الحق در آن روز کمال جرات و جلادت از آن صوفی پاک طینت بظهور رسید زیرا که اکثر غازیان متفرق گشته بودند و آن نامدار به تنهایی^{۳۰۲} در برابر چندین هزار مخالف که غایت قوت و قدرت داشتند ایستادگی نمود و پاشایان [42b] از ملاحظه آن نوع جان‌فشانی و تهور جلو کشیده آرزوی میدان مبارزت^{۳۰۳} و جنگ مغلوبه نکردند مجملاً آن روز از بام تا به^{۳۰۴} شام برین نهج بازار گیر و دار گرم بود و چون شب بمیان آمد و هنگام افروختن مشاعل شد

باشاره خان مغفور مرحوم مشعلهای خورشید مثال افروخته بمیدان جدال رسانیدند و تا قریب سه چهار ساعت از شب گذشته در آن وادی پر غوغا سفیر تیر و گلوله تفنگ مرگ تاثیر از رسانیدن پیام اجل بگوش جوان و پیر لحظه^{۳۰۵} نیاسود تا آنکه گروه اروام پفریاد در آمدند که مگر در میان قزلباش نماز کردن نمیشد اینهمه ایستادگی تا کی از شب چیزی نماند^{۳۰۶} و نمازها قضا شد و خان جلادت نشان در آنمکان از جولان دادن اسب و ایستادن در میدان و تحریض و ترغیب سپاه ظفر پناه آرام نداشتند تا آنکه

جنود روم دست از محاربه برداشته در حریم قلعه فرود آمدند و خان مغفور مرحوم و امرا نیز مراجعت نموده نوروز بیک غلام خاصه شریفه و امیر فتاح ثانی را بطلايه لشکر مقرر داشته خود باردوی آغرق پیوستند و منتظر وصول کومک بودند روز دیگر معلوم شد که گروه عثمانی از کوشش و ایستادگی سردار و غازیان نصرت شعار و کشته شدن جمعی کثیر و زخم دار بودن برخی غفیر واهمه ناک شده در تاریکی شب خود را بقلعه کشیده اند و نصف پیشتر^{۳۰۷} از لشکر پشت بحصار داده پیش روی خود را خندق بریده بتوپ و تفنگ استحکام داده اند و دیگر میل و هوس جنگ با جنود مسعود ندارند و بحفظ حال خود و انتظام قلعه پرداخته اند احمد آقا را با جمعی از هواخواهان او بقتل آورده و اسمعیل آقا را مقید ساخته رقم تملیک بر اموال و اسباب ایشان کشیده اند و حاکم و حارس از سپاهی و قاپوقولی

۳۰۱ ق: شد .

۳۰۲ ق: تنهای .

۳۰۳ ق: مبارزه .

۳۰۴ ق: « به » را ندارد .

۳۰۵ ق: لحظه ای .

۳۰۶ ق: نمانده .

۳۰۷ ق: بیشتر .

مجدد تعیین نموده قلعه را استحکام تمام داده اند و چون آوازه آمدن رستم خان والی گرجستان بحدود ارض روم و کلبی خان^{۳۰۸} بیگ دوات دار بدیار بکر چنانچه در فوق مذکور شد بیاشایان رسید زیاده از آن توقف در حوصله طاقت خود ندیده هر کدام بولایت خود رفتند و چون درین واقعه زینل بیگ کرد محمودی حاکم قلعه قتور دولتنخواهی رومیه کرده مرتضی پاشا را او بآمدن قلعه وان دلیر کرده بود و برادرش لاجین نام با ایل [43a] و عشیرت اکراد محمودی در قلعه قتور که سمت راه قزلباش و آسیب ایشان بمرتددین معسکر همیون میرسید و دفع شر آن گروه نمک بحرام لازم بود بنابراین خان مغفرت نشان با عساکر ظفر مآثر بر سر قلعه مذکوره رفته بامر محاصره و مصادمه پرداخت و اکراد بدنهاد باستظهار اروام با عساکر نصرت انجام بقدم قلعه داری پیش آمده قریب بیست روز تردد قلعه داری نمودند و ازین طرف صوفیان اخلاص کیش وفامنش توپهای اژدر مانند بقلعه نصب نموده سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و مددی نیز از رومیه بدیشان نرسید آخر از قلعه داری عاجز شده دست در دامن استیمان زدند و بتضرع و عجز تمام با اهل و عیال بیرون آمده قلعه را تسلیم نمودند سردار نامدار حقیقت فتح آن حصار و امان خواستن آن قوم بدکار بعرض خاقان گردون و قار رسانیده بموجب فرمان اشرف اعلی بتصدق^{۳۰۹} فرق مبارک ایشان را امان داده خود کوچ بر کوچ متوجه تبریز شده بشرف پایبوس اشرف سرافراز شدند و خدمات و جان سپاریهای آن غلام جان نثار مستحسن افتاده مورد توجهات بیش از پیش شهریاری^{۳۱۰} گردید و چون ایام زمستان رسیده بود امرای عظام را نوازش فرموده رخصت الکا دادند و با وجود آنکه لاجین بیگ کرد مذکور مستحق انواع سیاست بود عنایت شهریار دین دار شامل حال او و عشیرت محمودی گردید^{۳۱۱} مورد شفقت و تربیت شاهانه گشته الکاء مرند را باو و ایل او مرحمت فرمودند و ایشان نیز در برابر مرحمت و جان بخشی قدم از دایره سرکشی بشاه راه خدمت و بندگی گذاشتند

میرزا حاتم تحریر نموده که والد من خواجه نظام الملک از خان مغفور مرحوم رخصت حاصل نموده بدرون قلعه قتور رفته آنگروه را در یک روز و یک شب دلالت نموده تا ایشان دست از جنگ کوتاه داشتند و لاجین بیگ با سیصد نفر باتفاق او بخدمت خان رسیده نوازش جان بخشی یافتند و او با عریضه فتح نامه بچاپاری رفت و در تبریز^{۳۱۲} پایبوس اشرف نموده چگونگی حالات را بذروه عرض رسانید^{۳۱۳}

سانحه^{۳۱۴} که در پای قلعه وان [43b] روی نمود کشته شدن صفی قلی بیگ ولد امیر گونه خان قاجار است کیفیت این احوال بر سبیل اجمال آنکه بعد از محاربه که فیما بین فیه^{۳۱۵} قزلباش و جنود روم در پای قلعه وان واقع شد خان مغفرت نشان روز دیگر در خلوت با بعضی از امراء عالیشان در بساط جانقی قرار گرفته در باب قلعه و بار دیگر مقاتله نمودن با اروام مشوره مینمود صفی قلی بیگ یوزباشی ولد امیر

^{۳۰۸} ق : کلب علی خان بیگ .

^{۳۰۹} ق : تصدیق .

^{۳۱۰} ق : شهریار .

^{۳۱۱} ق : گردیده .

^{۳۱۲} ب : تبریزی .

^{۳۱۳} ب علامتی در متن نیاورده .

^{۳۱۴} ق : سانحه ای .

^{۳۱۵} ق : لشکر .

گونه خان که از بادۀ جهل و غرور سرمست و بیشعور بود و از راه نخوت و غرور درین سفر با ملازمان سردار متکبرانه سلوک مینمود و این معنی خاطر آن جناب را مکدر داشت درین اثنا تمکین نکرده بی آنکه او را طلب کنند بمجلس جانقی در آمد و بی تامل و تعلل در سخن آمده آغاز هرزه گویی نمود هر چند او را منع کردند که شاید از تکلم باز ماند منع پذیر نشده سخنان درشت فتنه انگیز بمیان آورد سردار نامدار را از سوی ادب و بلندپروازی آن مدهوش مخمور جهل و غرور شعله آتش قیامت لهب التهاب یافته از جای خود جسته بیک ضرب شمشیر زبان هرزه گوی او را از گفتن خاموش گردانیده عیسی بیگ برادر سردار کارش باتمام رسانیده سرش از تن جدا ساخته بموجب فرمان بر سر نیزه کرده در تمام اردو گردانیدند بدین سبب میانه طهماسب قلی خان برادرش بیگلربیگی ایروان و جناب مغفرت مآب سردار وحشت پدید آمد و دو روز بعد از فتح قلعه قتلور طهماسب قلیخان حسب الفومان خاقان رضوانمکان بکومک سردار می آمد داخل اردو شد و بمصلحت خیر اندیشان از کشته شدن برادر سخن نگفت و بدیدن سردار آمده بطعام خوردن نماند روز دیگر خان [44a] مغفور مرحوم بدیدن طهماسب قلیخان تشریف بردند و چون از قلعه قتلور کوچ واقع^{۳۱۶} شد طهماسب قلی خان اراده رفتن ایروان کرد خان مغفرت نشان او را منع نموده که باتفاق بدرگاه عالم پناه رفته شرف پایبوس دریابیم و او درین باب سعی بود که فرمان همیون باسم طهماسب قلیخان رسید که چون بعرض رسانیده بودی که سردار نامدار بی جبهه محض عناد که فیما بین است برادرم را بقتل رسانید بنابراین مقرر داشتیم که هر دو باتفاق یکدیگر بپایه سریر خلافت مصیر آمده تا دیوان کرده شود طهماسب قلی خان فرمان پذیر شده بدار السلطنه تبریز آمد و در روزی که سردار عالیقدر و امراء نامدار بشرف پایبوس مشرف میشدند بموجب اشاره عالی قورچی باشی و امراء عالیشان پایه سریر عدالت بنیان آن دو خان بلند مکان را با هم صلح دادند که من بعد در خدمت حضرت اشرف اعلی از این مقوله گفتگو نمایم و خاقان رضوانمکان از روی لطف و مرحمت طهماسب قلی خان را نوازش فرموده خلایق فاخره و اسب با زین و لجام لؤلؤ نگار باو عنایت نمودند و طهماسب قلی خان سجده الطاف شهریاری بجای آورده چند روزی که در تبریز بود مکرراً^{۳۱۷} آن دو خان ذی شان بضيافت یکدیگر میرفتند و ظاهراً فیما بین صلح و صلاح بود

گفتار در وقایع سال فرخ فال تنگوز ئیل سنه اربع و اربعین و الف نهضت موکب معلی شاهی به ییلاق سهند و کشته شدن طالب خان و اغورلو خان و سرافراز شدن بعضی از امرا بمرتبه بلند و مناصب ارجمند

چون ایام زمستان را خسرو رضوانمکان در دارالسلطنه تبریز بخوشدلی و خرمی پایان رسانیدند در [44b] ایام فرخنده انجام بهار شاه کامران کامکار از برای سیر و تماشای چمن و گلزار ییلاق سهند از دارالسلطنه تبریز بیرون آمده متوجه آنصوب گشتند و چون خلف بیگ سفرچی باشی که بسرداری خراسان رفته بود بپایه سریر اعلی رسیده از بد سلوکی حسن خان بیگلربیگی هرات شکوه نموده و مینمود که خان با اوزبکان زبان یکی کرده اراده آنطرف دارد بنابراین حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که حسن خان سبای^{۳۱۸} بچاپاری بدرگاه معلی شاهی شتابد خان مشار الیه در دارالسلطنه تبریز شرف پایبوس نواب همیون دریافته جواهرهای سخنان عداوت بنیان غرض آلود خلف بیگ را در حضور اشرف

^{۳۱۶} ق : واقع .

^{۳۱۷} ق : مکرر .

^{۳۱۸} ق : صباح .

اعلی باحسن وجهی گفتگو نمود درین اثنا بخاطر دریا مقاطر شاهی رسید که بعین یقین^{۳۱۹} مشاهده خط آن نادره روزگار نمایند که مشار الیه خط نستعلیق را بآن نزاکت بی حک و اصلاح مینویسد یا مثل دیگران بدستکاری قلمتراش زیب و زینت میدهد در آن حالتی که از بیم سطوت قاهره تمام اعضای او در عرشه بود فرمودند که خان یک سطری بیادگار بنویس که از تو داشته باشیم از استماع این سخن هوش از سر بلکه جان از بدن مفارقت نموده در غایت خوف و اضطراب آن قالب بیروح قلم بر گرفته بی آنکه از بی شعوری داند چه بایدش^{۳۲۰} نوشت از بلندی اقبال بدستکاری کارکنان عالم غیب این بیت را نوشت که

هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
و از اتفاقات حسنه این بیت مناسب حال در غایت خوبی و نزاکت نوشته شده بود که هرگز در محل آرامیدگی خاطر قلم بآن خوبی نگشته [45a] و خط بآن نزاکت ننوشته بود و چون آن بیت بنظر خجسته اثر شهریار والاگهر رسید زبان بتحسین و آفرین گشوده فرمودند که خان اگر مخالفت این دودمان صریحا از تو ظهور یافته باشد ما ترا بصله این بیت بخشیدیم و بدیدن تو آمده آن روز مهمان تو باشیم حسن خان ازین جان بخشی سجده شکر الطاف شهرپاری بجای آورده بشرف پایبوس سرافراز و بجام راح ریحانی ممتاز گردید و چون حضرت اعلی بخواندن آن بیت تکرار میفرمودند حسن خان آن وقت دانست که آن بیت^{۳۲۱} او نوشته بعرض رسانیده گفت که بسر عزیز ولینعمت قسم که بنده را در خاطر نمیگذرد که این بیت را نوشته باشم القصه موکب همیون فال بدولت و اقبال بعد از طی مسافت در بیلاق سهند

در منازل که محل نزول پادشاهان و به بیواتات بایندری اشتها دارد

نزول اجلال فرمودند و در آن سرزمین مینو سرشت که از سبزی و خرمی و وفور گل و لاله و نرگس و بنفشه و سنبل و ریاحین و چشمهای آب زلال خوشگوار آن چمن زمرد فام رشک افزای باغ بهشت و از حضرت و نزاهت غیرت نمای بوستان ارم بود حضرت اعلی تکیه بر چهار بالش دولت و متکاء عشرت نموده آئین عیش و سرور بتازگی روی داد و چون وعده مهمانی بحسن خان هرات^{۳۲۲} فرموده بودند خان مشار الیه بتدارک اسباب ضروری ضیافت پرداخته از پیشکش و پاینداز و اسباب عیش و سرور ترتیب داد از قضا شبی که صباحش حضرت خاقان رضوانمکان در خانه حسن خان موعود بودند خان در خیمه طالب خان اعتماد الدوله مهمان بود درین اثناء اغورلو خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و اوتار خان غلام خاصه شریفه طرف عصر بدولتخانه [45b] می رفتند و چون عبورشان از در خیمه طالب خان واقع شد بی تکلیف و تکلف پیاده شده مهمان اعتماد الدوله شدند و از روی رغبت بکشیدن جام می ارغوانی رنگ پرداختند و چون سر حریفان از باده پیمائی جرعههای مالا مال ساقی گرم شد اغور لو خان و حسن بیگ یساؤل صحبت داماد طالب خان که هر دو بد مست باده نشاتین جاه و کیف شراب بودند رخت کشیک بدولتخانه مبارکه فرستاده خود در آخر شب در حالت مستی متوجه خدمت گشتند ظاهرا در اثناء

^{۳۱۹} ق : و یقین .

^{۳۲۰} ق : باید .

^{۳۲۱} ق : بیت را .

^{۳۲۲} ق : بیگلربیگی هرات .

نوشتن کشیک بهرام بیگ کشیکچی باشی از ظاهر نبودن ایشان فریاد کرد که رختشان آمده و خود نیامده اند کشیک نویس نیز بدین دستور در فرد نوشت چون این معنی را باغورلو خان ملازمش گفت مشار الیه بر آشفت و در در خیمه حرم علیه عالیه که محل خوابگاه نواب همیون بود با بهرام بیگ آغاز بد مستی کرده ببانگ بلند او را دشنام داده تهدید نمود چون بهرام بیگ بجواب ایشان در آمد اغور لو خان از وفور غرور چوبی بر سر بهرام بیگ زده سرش شکافته خون بر صورتش فرو ریخت و چون حضرت اعلی خاقانی بیدار بودند و بشغل شرب شراب و شنیدن نغمات دلاویز مشغول مجادله و گفتگوی ایشان قرع سمع اشرف گشته از تظلم کشیکچی باشی و سوی ادب آن دو بی ادب بدمست باده غرور و پندار که در درگاه معلی که بست و ملجاء ارباب اخلاص است و خلاف اهل عقیدت و صوفیان پاک اعتقاد که هر چند کسی مجرم و گناهکار باشد او را اذیت رسانند خاطر مبارک غبار آلود گشته از قهر و غضب آنشب در بستر راحت نه غنوده تا طلوع آفتاب شاه کامیاب بکشیدن جام شراب اشتغال نموده در همان [46a] روز بخانه حسن خان که موعود بودند سوار شده روی توجه آوردند و در اثناء سواری کشیکچی باشی با سر شکافته رخت خون آلود به برابر آمده شکوه ظلم و بی اعتدالی آن دو بد مست نمود از مشاهده آنحال نایره غضب شاهی اشتعال یافته در غایت آزرده گی و نهایت بی دماغی بخیمه حسن خان نزول نمودند اغورلو خان اینمعنی را سهل دانسته بر چنان تقصیری که کرده بود وقوعی نگذاشت و در محل سواری نیز حاضر نشد در آن وقت بحمام رفته بود از نبودن او در خدمت خاطر مبارک اشرف زیاده غبار آلود شده بود در^{۳۲۳} اثناء^{۳۲۴} که خاقان دادگستر تکیه بر متکاء عدالت زده با طالب خان گفتگو نمودند طالب خان خواست که این دیوان را دفع نماید بطریق معتاد دلیرانه گفتگو کرده معامله را بخود راجع ساخت و چون اسباب آن بدمستی در خانه او مهیا شده بود بمعرض عتاب در آمده که مردم را بخانه خود برده مست کرده بخانه ما می فرستی که بدمستی کنند طالب خان در جواب دلیری کرده گفت که وزیر و اعتماد الدوله ام نمی توانم در خانه را بروی خود و مردم به بندم ازین همزبانی غرض آلود او شعله آتش غضب شهریاری زبانه کشیده آنحضرت بی تابانه از مسند جسته بضرب تیغ جان فرسا زبان آن بی ادب را از تکلم باز داشت درین حین حسن بیگ یساول صحبت بی ادبانه بمجلس در آمده بگفتگو پرداخت و از روی جرات پیش دویده حسن خان که بر سر پا ایستاده بود آن مغرور را منع می کرد از مشاهده آن حال چون شعله آتش غضب شاهی اشتعال داشت اشاره همیون بسیاست او صادر گشت حسن خان او را بضرب شمشیر از پای در آورد و قزاق خان و علیقلی بیگ [46b] یساول صحبت برادر خان مرحوم را مقرر شد که سر اقورلو خان ایشیک آقاسی باشی را بنظر رسانند و ایشان بموجب فرمان در سر حمام در حین^{۳۲۵} که او از حمام بیرون آمده قطیفه در دوش نشسته بود بسروقتش رسیده بقتلش پرداختند و سر او را بنظر اقدس رسانیدند قاضی محسن ولد قاضی معزاء اصفهانی که از فضلا بود و در سلک ملازمان درگاه منسلک در آن مجلس حاضر از مشاهده آنحال بیجهه از مجلس فرار نمود از این حرکت ناهنجار و اجتناب نکردن او از مصاحبت امرا و مجالس شرب شراب حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست تا او را گرفته هر دو دستش را قطع نموده و چشمهایش^{۳۲۶} را کردند و در همان شب از هم گذشت از اقتضای تاثیرات افلاک و انجم در روز جمعه دویم ماه صفر سنه مذکوره این وقایع عظیمه

^{۳۲۳} ق: و در .

^{۳۲۴} ق: اثنائی .

^{۳۲۵} ق: حینی .

^{۳۲۶} ق: چشمهایش .

عبرت گزین وقوع یافت نواب کامیاب خاقانی بمضمون کریمه و لا تزر و ازرة و زر اخری عمل فرموده^{۳۲۷} اولاد و اقرباء مقتولان را از غضب و سخط پادشاهی ایمن گردانیدند و مجموع ممتلكات ایشان را بورشه گذاشتند عقلای دهر و صاحب حشمتان خرد بهر که بقرب سلاطین و مجالست مجلس^{۳۲۸} پادشاهان صاحب تمکین سرافراز گشته اند همیشه در هنگام همزبانی کمال ادب و آداب بندگی مرعی داشته بحرفی که ذره^{۳۲۹} از آن موجب غبار خاطر مبارک باشد لب نگشوده اند هر چند از لطف و شفقت پادشاهی قرب و منزلت پیش یافته اند طریقه حزم و احتیاط بیشتر مرعی داشته اند

بیت

شاه اگر لطف بی عدد راند
بنده باید که حد خود داند
و آنانی که این مسلک را منظور نداشته اند ندامت آن بوجوه مختلفه کشیده مکافات [47a] آن یافته اند
و تجربه اینمعنی نزد ارباب خرد واضح و محقق است و خلاف این دعوی ثابت بظهور آوردن کمال بی شعوری و غفلت و بیخردی است بفحوای این بیت

بیت

سخن دان پرورده پیر کهن
بیندیشد آنکه بگوید سخن
العاقل یکفیه الاشارة الحاصل خاقان رضوان مکان آن روز تا نصف شب در خانه حسن خان در بساط عیش و نشاط گذرانیدند و بعد از چند روز حسن خان را نوازش فرموده خلعت سراپا مرحمت نموده رخصت الکا دادند و وزارت دیوان اعلی را بمیرزا تقی الدین مشهور بسارو تقی وزیر دارالمرز عنایت شد و منصب ایشیک آقاسی باشیگری بامام قلی بیگ یوزباشی ایناللوی شاملو و سرداری عساکر خراسان بامیر خان قورچی باشی شفقت فرموده در روز شانزدهم ماه صفر بشرف پایبوس مشرف گشته هر یک بامری که مامور شده بودند پرداختند و از ییلاق سهند

در بیست و پنجم ماه ربیع الاول

روی توجه بچمن اوجان آورده در محل منزل^{۳۳۰} در یازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره امام قلی بیگ مذکور بخدمت رسیده پایبوس منصب ایشیک آقائی^{۳۳۱} نمود و رضا قلی سلطان بجبهه خلیفه الخلفاء^{۳۳۲} و اغورلو بیگ غلام بنظارت دفتر خانه همیون مقرر شده پایبوس نمودند و در اثنای راه محمد صالح بیگ برادر سارو تقی بوزارت مازندران و آقا زمان اصفهانی بوزارت رشت و میرزا تقی دولت آبادی بوزارت لاهیجان و میرزا عمادای کشیک نویس بوزارت قزوین و محمد بیگ ولد منوچهر بیگ غلام بجای حسن بیگ یساول صحبت تعیین فرموده پایبوس نمودند و بعد از چند روز عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشته در دولتخانه [47b] مبارکه نزول فرمودند

^{۳۲۷} ق: نموده .

^{۳۲۸} ق: مجالس .

^{۳۲۹} ق: ذره ای .

^{۳۳۰} ق: این جمله را اشتباه می آورد: «در یازدهم شهر ربیع الاول از ییلاق سهند روی توجه بچمن او جهان آورده در همان

منزل در بیست و پنجم ماه ربیع الاول» .

^{۳۳۱} ق: آقاسی .

^{۳۳۲} ق: خلیفه الخلفائی .

گفتار در جنگ امیر خان قورچی باشی سردار خراسان با عبدالعزیز خان اوزبیک

سابقا بتحریر پیوست که امیر خان سوکلن قورچی باشی سرداری عساکر نصرت نشان بصوب خراسان تعیین شده که عساکر خراسان را جمع نموده از آن سرحد باخبر باشد مشار^{۳۳۳} الیه در مشهد مقدس بجمعیت لشکر و تفنگچی مشغول بوده که خبر آمدن جنود شقاوت ورود اوزبیک بسرکردگی عبدالعزیز سلطان ولد ندر محمد خان و یلنگوش بهادر و سایر اتالیقان تا موازی بیست هزار سوار رسید امیر خان با منوچهر خان بیگلربیگی^{۳۳۴} مشهد مقدس و میر خفاجه مین باشی تفنگچیان خراسان بایلغار بر سر آن گروه اشار تاخت آورده بمرتبه^{۳۳۵} ایلغار کرده بودند که آنهمه راه را در دو روز و دو شب طی نموده صبح دیگر بامدادی که هندوی پاسبان شب دریچه صبح را بر روی ترکناز مشرق باز کرده عنان ریز از کمین گاه ظلام بر عرصه سپهر تاخته

بیت

چو خورشید تابنده بنمود چهر در باغ بگشود گردون سپهر
به محل مقرر آنقوم بداختر رسیده منوچهر خان که با قول بیگیان^{۳۳۶} و لشکریان خود پیشتر رسیده بود صف قتال و جدال آراسته منتظر رسیدن معاندان که درین اثنا علامت بی سعادت عبدالعزیز سلطان و اتالیقان و سپاه ترکستان نمایان گردید چون اوزبیکان علامت منوچهر خان و آن فوج قلیل که بسه هزار نفر می رسیدند دیده بیکبار روی بمعرکه کارزار [48a] آورده منوچهر خان از کثرت ایلغار اندیشه ناکرده تکیه بعون عنایت الهی نموده مردانه قدم جلادت پیش گذاشته بجنگ پرداخت و از جانبین جنگ در گرفته آغاز کشتن و بستن نمودند نزدیک بظهر امیر خان از عقب در رسید و لوای سرداری برافراشته غازیان را بتعاقب یکدیگر بکومک منوچهر خان بمیدان ارسال می نمود طرف عصر جنگ از سر نو درگرفت بمرتبه^{۳۳۷} که دوست از دشمن و دشمن از دوست تمیز نمی شد چون اوزبیکان جلادت و ثبات قدم غازیان در معرکه میدان بدان مثابه مشاهده نمودند خوف و هراس بسیار بدیشان مستولی گشته چاره جوی کار گشتند منوچهر خان در آخر روز بنفسه بتیپ عبدالعزیز سلطان حمله نموده بیک حمله آن گروه را از پیش برداشته درین حین که خود را بر تیپ زده بود تیری بر کاسه زانوی منوچهر خان خورده که پیکان در استخوان نشست و آن شیر شکار اظهار زخم خوردن ننموده بآن حال جدال و قتال نموده تا هنگام^{۳۳۸} که پرده ظلمانی شب بر روی روزگار کشیده و آفتاب نورانی مثل کوکب بخت معاندان سرنگون در چاه مغرب زوال متواری گشت که از طرفین مشاعل خورشید مثال افروختند و در آن شب ظلمانی غازیان از ثابت قدم خان جلادت نشان کثرت دیگر بر آن گروه محنت اثر تاختند و بضرع شمشیر بران و نیزه جان ستان آن لشکر گران را متفرق و ویران ساختند عبدالعزیز سلطان از مشاهده آن حال قطع نظر از احوال و اثقال نموده [48b] گریزان بجانب ترکستان بدر رفت و منوچهر خان طبل و علم و اسب و کتل و کتابخانه و کارخانه عبدالعزیز سلطان را کسب کرده مراجعت نمود و غازیان بتعاقب گریختگان شتافته تا نصف شب سر و اسیر بنظر خوانین عظام می رسانیدند و روز دیگر

^{۳۳۳} ب : اشاره .

^{۳۳۴} ب : بیگلربیگی .

^{۳۳۵} ق : بمرتبه ای .

^{۳۳۶} ب : قول بیگیان .

^{۳۳۷} ق : مرتبه ای .

^{۳۳۸} ق : هنگامی .

عساکر نصرت اثر و امرای نامور با اسباب و اسیر و سر متوجه مشهد مقدس معطر گردیدند و حقیقت این فتح نمایان در دارالسلطنه قزوین بعد از عرض اشرف رسیده قورچی باشی و امرا و سران سپاه بخلعت و انعام شاهانه سرافراز گردیدند و روغن بلسان باستدعای امیر خان از برای زخم پای منوچهر خان ارسال گردانیدند چنان باقواه^{۳۳۹} و السنه مسموع نمود که چون در رقم اشرف قلمی شده بود که روغن بلسان باستدعای امیر خان از برای زخم پای منوچهر خان فرستادیم منوچهر خان از وفور غیرت که مرا باستدعای قورچی باشی می خواهی من این روغن را نمیخواهم هر چند مرا درخواست کردند که روغن را بر زخم او بمالند قبول نکرد که زندگی من چرا باستدعای دیگری باشد و بهمان زخم از عالم رحلت نمود چون خبر فوت او بنواب اشرف رسید جای او را بولد ارشدش قرچغای^{۳۴۰} خان عنایت نمودند القصه حکم عالی بنفاد پیوست که عالیجاه امیر خان بدستور در سر حد خراسان بوده از آن سرحد با خبر باشد از سوانح و وقایع ایام اقامه دارالسلطنه قزوین [49a] در اول عریضه علیمردان خان رسید که صفدر خان ایلچی پادشاه هندوستان سلطان خرم شاه جهان با پیشکش فراوان بقندهار رسیده است نواب خاقان رضوانمکان رقم و خلعت مصحوب محمد بیگ یساول صحبت بجبهه ایلچی ارسال نمودند که مشار الیه را از روی اعزاز و احترام برداشته بپایه سریر خلافت مصیر رسانند و چون کتابخانه و اسباب عبدالعزیز سلطان که بیک هزار و پانصد تومان می رسید بنظر انور رسانیدند آن را بانعام رستم محمد خان ابن ولی محمد خان بنی عم او عنایت فرمودند و متعاقب خبر فوت امیر خان قورچی باشی در مشهد مقدس رسید نواب اشرف سرداری عساکر خراسان را باو تار خان گرجی مقرر داشته مشار الیه را بانصوب روانه نمودند و در اوایل بهار در قزوین طاعون شد بمرتبه^{۳۴۱} که هر روز جمعی کثیر راه عدم می پیمودند بنابراین موکب خاقان ایران از قزوین حرکت نموده به ییلاق دریاوک که نزدیک شهر است تشریف شریف ارزانی داشته در آن ییلاق نزول اجلال فرمودند که ملازم طهماسب قلی خان رسید و خبر آورد که جمعی از سوداگران سردودی و یک نفر جاسوس کمترین از استنبول آمده اند و می گویند که قیصر روم سلطان مراد لشکر بسیار و توپخانه بیشمار سامان و سرانجام نموده متوجه ایروانست و قلعه ایروان احتیاج بتعمیر برج و حصار دارد نواب اشرف چون علت طاعون اندکی در قزوین بر طرف شده بود از ییلاق دریاوک بشهر مراجعت فرموده در انتظار [49b] خبر بودند که از جانب بغداد چاپار بیگناتاش خان بیگلربیگی^{۳۴۲} عراق عرب رسید او نیز مذکور ساخت که سلطان مراد اراده آمدن بدینصوب دارد بنابراین امیر فتح مین باشی و تفتنچیپان رکاب اقدس را ببغداد مقرر فرمودند و جانی بیگ یساول صحبت شاملو را امر شد که بالکای آذربایجان رفته حکام شیروان و قراباغ و قشون آذربایجان را جمع نموده از سر حد خبردار بوده میادا از اکراد بد نهاد دست درازی بممالک چخور سعد و آذربایجان رسد شرح آمدن سلطان مراد بآذربایجان و بازگشتن او در سال نو مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد

^{۳۳۹} ق : افواه .

^{۳۴۰} ق : قرچقای .

^{۳۴۱} ق : مرتبه ای .

^{۳۴۲} ب : بیگلربیگی .

گفتار در وقایع و سوانح سال فرخنده فال سچقان نیل ترکی موافق خمس و اربعین و الف و آمدن والی روم باین مرزبوم^{۳۴۳} و سرافراز شدن خان فردوس مکان بمنصب والای^{۳۴۴} سپهسالاری و ایالت آذربایجان

بهاری آمد و عالم چمن شد
جهان از خرمی بر خویش بالید
ز سال نو همه غمها کهن شد
چنان گل از هوا شاداب می شد
گل قالی از^{۳۴۵} پامالی نخواید
که از آسیب شبنم آب می شد

خسرو سیاره در غایت عظمت و شوکت از یورت قشلاق حوت بیرون خرامیده در بیلاق سبز فام حمل منزل ساخت نسیم روح فرا^{۳۴۶} بهار عالم آرا از مشرق تا مغرب بمژدگانی قدوم میمنت لزوم آفتاب جهان تاب بفرش زمردین و گلپای عنبر آگین کوه و^{۳۴۷} صحرا را مفروش ساخته عالم پیر از سر نوجوانی گرفت خاقان رضوان مکان در آن روز فیروز در تالار باغ جنت [50a] دار السلطنه قزوین جشن خسروانه و مجلس پادشاهانه ترتیب داده ایلچیان دادیان و سایر مهمانان مثل رستم محمد خان ابن ولی محمد خان پادشاه ترکستان و سلطان بلاغی پادشاه هندوستان و امرای عالیشان و وزرای عالی مکان در آن مجلس بهشت نشان بشرف پابوس اشرف همیون مشرف گشته آن روز تا غروب آفتاب از نوازشات و التفات شهریاری کامیاب بودند روز چند^{۳۴۸} پادشاه سعادتمند در عمارات دولت خانه^{۳۴۹} مبارکه بعیش نشاط روزگار فرخنده آثار را گذرانیده که در این اثنا خبر آمد سلطان مراد قیصر روم با لشکر گران و توپخانه بی پایان بسیواس رسید نواب خاقانی ظل سبحانی قزاق خان چرکس حاکم سابق شیروان را ببغداد روانه نمودند که بصوابدید بیکتاش خان حاکم بغداد بتعمیر قلعه و^{۳۵۰} برج و حصار پردازند و بعد از دو ماه بهار شاه تاجدار بقصد تنبه^{۳۵۱} و تادیب خواندگار از دارالسلطنه قزوین کوچ بسلطانیه فرمودند که در آنجا بجمعیت و سان لشکر ظفر اثر پرداخته بهر جانب که ضرور باشد بحرکت در آیند در بیلاق مذکور قاسم بیگ ملازم طهماسب قلیخان بیگلر بیگی ایروان رسید که سلطان مراد توپخانه را از پیش بارض روم روانه ساخته خود هم از راه ارض روم بایروان می آید خاقان رضوان مکان از شنیدن این حکایت مجلس کنگاش آراسته مقرر شد که امیر فتاح مین باشی و تفنگچیان و سایر ملازمان که در بغدادند^{۳۵۲} آمده بقلعه ایروان [50b] بکومک طهماسب قلیخان روند و رقم استمالت باسم طهماسب قلیخان و سپاهیان قلعه ایروان با خلعت روانه نموده که در خدمات و جانشپاری مردانه بوده اینک رایات جاه و جلال متوجه آذربایجانست و ایالت و دارائی ممالک آذربایجان و رقم بالقاب خانی و سپهسالاری ممالک ایران باسم سامی و نام گرمی تهمتن دوران و سپه شکن روز میدان خان مغفرت نشان بقلم در آورده با خلعت گرانیامیه و تاج و جقه^{۳۵۳} لؤلؤ نگار و اسب راهوار مع زین و لجام عنایت نموده روانه تبریز

^{۳۴۳} ق: «مرز و بوم».

^{۳۴۴} ب: «والائی».

^{۳۴۵} ق: «ز».

^{۳۴۶} ق: «افزای».

^{۳۴۷} ق: «کوه و» را ندارد.

^{۳۴۸} ق: «چند روزی».

^{۳۴۹} مؤلف کلمه «دولتخانه» را فقط همین یکبار بطور صحیح می نویسد.

^{۳۵۰} ق: «و» را ندارد.

^{۳۵۱} ق: «تنبيه».

^{۳۵۲} ق: «بغداد».

^{۳۵۳} ق: «جیقه».

گردانیدند و منصب دیوان اعلی به برادر خان مرحوم مغفور علیقلی خان نور الله مرقدہ شفقت فرمودند و وزارت اصفهان بمیرزا طاهر ترشیزی در روز چهارشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام سنه مذکوره پایبوس مناصب نمودند و چون امیر فتاح و نوروز بیگ داماد امام قلی خان از بغداد رسیدند پایبوس نموده روانه ایروان شدند و خان مغفور مرحوم در ساعت سعد از ابهر با عساکر ظفر بهر بجانب تبریز روانه گردیدند بیگلربیگیان^{۳۵۴} و خانان و سلطانان و یوزباشیان و مین باشیان با اشراف و اعیان بل خاص و عام از تبریز باستقبال سپهسالار نامدار پرداختند و آن خان بلند مکان را از روی اعزاز و احترام داخل شهر ساختند و خان مغفرت نشان تکیه بر مسند عدالت و انصاف و داد و دهش زده لحظه^{۳۵۵} از فکر و تدابیر امور ضروری و دفع معاندان دودمان صفوی غافل نبود که درین اثنا جاسوس [51a] خبر آمدن سلطان مراد بارض روم و بقتل آوردن خلیل پاشا حاکم ارض روم و یک پسر او را که چرا بکومک محصوران قلعه قتور نرفته رسانید خان مغفور مرحوم حقیقت را بپایه سریر اعلی عرض نمود و استدعای رفتن بجانب قلعه ایروان بجنگ لشکر روم نمود خاقان رضوان مکان مقرر فرمودند که هر گاه قلعه ایروان محصور شود سپهسالار نامدار با جنود ظفر شعار بحوالی اردوی خواندگار رفته آنچه مصلحت دین و دولت داند در دفع و رفع معاندان سعی نماید چون خان مغفور مرحوم در باب دفع رومیه مرخص گردید بتدارک آن پرداخته در کنار هیجده پل تبریز نقل مکان فرمودند درین اثنا یک دو نفر از ملازمان خان سعادت بهر که بیک روزه قلعه^{۳۵۶} ایروان رفته بودند رسیده خبر آمدن کیصر روم در اول ماه صفر بقلعه قارص رسانیدند خان مغفرت نشان فرخ خان بیگلربیگی^{۳۵۷} شیروان و محمد قلی خان بیگلربیگی^{۳۵۸} قراباغ با قول بیگیان^{۳۵۹} و لشکریان چرخچی کرده از پیش روانه فرموده و خود با تتمه لشکر و امرا از کنار شهر بتعاقب بحرکت در آمده عریضه از روی اخلاص بدرگاه فلک مناص روانه نمود که اینک سلطان مراد با لشکر گران و توپ و بادلیج و اسباب بی پایان در روز یازدهم شهر صفر دور قلعه ایروان را محاصره نمود و توپهای قلعه کوپ بر بروج و حصار نصب کرده آتش مصادمه و محاصره بر افروخت و این غلام جان نثار [51b] اخلاص شعار به پشت گرمی لشکر غیبی و جنود لاریبی و اقبال بیزوال شاهی از تبریز با سپاه خونریز بزم ستیز متوجه اردوی خواندگار^{۳۶۰} شده امید که همت باطنی و توجه ته دلی ازین بنده وفادار جان سپار دریغ نخواهند فرمود خاقان رضوان مکان بعد از مطالعه عریضه بنا بر محبت و شفقت که نسبت بخان اخلاص نشان داشتند در همان روز امر فرمودند که پیش خانه بصوب آذربایجان رفته روز دیگر از ابهر کوچ فرموده متوجه تعاقب سپهسالار شدند و جمع کثیر از جوانان دلیر داوطلب^{۳۶۱} کرده بجانب قلعه ایروان رفتند القصه خان مغفرت نشان بکنار شرور نخجوان رسید که از پیش امرای چرخچی چاپار^{۳۶۲} رسیده خبر آنکه عساکر روم سیبها پیش برده شب و روز بفراغ بال کار می کنند و هر چند نوروز سلطان و سایر جوانان اراده نموده که از قلعه بیرون آمده بر سر سیبها ریخته نگذارند که اروام کار کنند طهماسب قلیخان مانع شده ظاهرا میل قلعه داری ندارد چون این خبر بنواب اشرف رسید

^{۳۵۴} ب: بیگلربیگیان .

^{۳۵۵} ق: لحظه ای .

^{۳۵۶} ق: بقلعه .

^{۳۵۷} ب: بیگلربیگی .

^{۳۵۸} ب: بیگلربیگی .

^{۳۵۹} ب: بیگیان .

^{۳۶۰} ق: خواندگار .

^{۳۶۱} ب: دوطلب .

^{۳۶۲} ق: « چاپار » را ندارد .

مقرر فرمودند که رقم از برای امیر فتاح و سایر صوفیان خان مغفرت نشان بقلعه رساند که اگر طهماسب قلیخان اراده قلعه داری نداشته باشد او را بقتل رسانیده بقلعه داری پرداخته اینک موکب معلی بکومک و امداد شما خواهد رسید که متعاقب عریضه سپهسالار جان نثار رسید [52a] که طهماسب قلیخان بی نام و نشان از راه جهالت بوادی ضلالت شتافته ازین آستان روی گردان شده با کلید قلعه بدرگاه سلطان مراد پیوست و از برای نمک بحرانی در همان روز بفرموده خوندگار^{۳۶۳} مآخوذ و گرفتار گردید ازین رهگذر خاطر مبارک غبار آلود گشته از منزل چرخ بند متوجه سراب گردیدند و در ییلاق سراب نزول فرمودند و منتظر لطیفه غیبی بودند که از امداد ارواح مقدسین الطیبین الطاهرین محافظان دین مبین چه خواهد رسید و چون صفدرخان ایلچی هندوستان از قندهار بیرون آمده متوجه درگاه معلی بود میرزا محسن مستوفی خاصه را مهماندار او کرده ازین منزل روانه استقبال ساختند که درین حین باز چارپار رسید و عریضه سپهسالار نامدار آورده که سلطان مراد از تقصیر امرا و مین باشیان و یوزباشیان و غلامان این درگاه گذشته مرخص^{۳۶۴} نمود و همگی بسلامت بما پیوستند مگر طهماسب قلیخان که با خانه کوچ روانه استنبول فرمود و برج و حصار قلعه ایروان را تعمیر و حکومت آن ولایت بمرتضی پاشا که وزیر ثانی و داماد قیصر رومست داده با دوازده هزار نفر از سپاهی و ینگچری و توپ و توپچی فرنگی و عثمانی و ذخیره و اسباب فراوان تعیین کرده اراده آمدن به تبریز دارد و چون از خلیل سلطان قرامانلو حاکم اخستاناد و حاکم قلعه بایزید و حاکم قلعه ماکو بی آنکه^{۳۶۵} کسی بر سر ایشان رود و آسیبی بدیشان رسانند قلعه‌های خود را خالی کرده باردوی سپهسالار آمده بودند حکم بقتل آن سه سلطان شد که خلیل سلطان را [52b] بعلت نرفتن بقلعه ایروان گردن زده و دو نفر را زنده پوست کنده سر و پوست ایشان پر کاه بدرگاه عالم پناه آوردند و چون سلطان مراد خاطر از تعمیر برج و خندق و ضبط قلعه جمع گردانید با آن لشکر بیگران متوجه دار السلطنه تبریز شد خاقان والاگهر محمد علی بیگ گرک یراق اصفهانی را که از ایلچیگری هند مراجعت کرده داخل اردو شده بود بنزد سپهسالار ارسال گردانیدند که از سر راه خوندگار برخاسته متوجه این جانب باشد محمد علی بیگ باردوی خان مغفرت نشان رسیده فرمان همایون را رسانید اما خان مرحوم مصلحت وقت و صلاح دولت را در آن دیده که آذوقه را و رعیت و ایل احشام از سر راه اروام بر طرف و کوچ داده یک من بار و یک محل آبادان نگذارد و شهر تبریز را نیز خالی کرده رعایا و برایا^{۳۶۶} را بجاهای دور دست و سخت متفرق گرداند

شرح آمدن سلطان مراد والی روم بتبریز و مراجعت نمودن او از بیم تیغ سپهسالار ایران و عساکر خونریز

چون محمد علی بیگ گرک یراق بر تمهید^{۳۶۷} مقدمات و رای صواب نمای سپهسالار ایران و تهمتن دوران وقوف یافت مراجعت باردوی همیون نموده حقیقت تدبیر آن خان بی نظیر را بموقف عرض رسانید این رای صایب مستحسن طبع عالی افتاد القصه نواب خان مغفرت نشان بعضی امرا را با فوج^{۳۶۸} از افواج قاهره بکوچانیدن رعایای شهر و محال غریبه آذربایجان تعیین نموده خود با موازی بیست هزار

^{۳۶۳} ق: خواندگار.

^{۳۶۴} ق: مرخصی.

^{۳۶۵} ق: ماکویی آنکه.

^{۳۶۶} ب: بریا.

^{۳۶۷} ق: بتمهید.

^{۳۶۸} ق: فوجی.

جوان رزمخواه رزم جوی در برابر سلطان مراد ثبات قدم نموده در هنگام نزول [53a] و ارتحال از چپ و راست اردوی اروام در آمده دستبردها می نمودند و از وفور جلادت و مردانگی و جرات و عنان کشیدگی سپهسالار نامدار تزلزلی که بر احوال سپاهی و رعیت از معاندان دین و دولت بهم رسیده بود یکبارگی زایل گردید یک نوبت در دامن کوه مرند فیما بین چرخچیان روم و این مرز بوم محاربه روی داد فرخ خان به پشت گرمی خان جلادت نشان مردانه حمله نموده قریب بسیصد سر و زنده با الای رومیه بدست در آورده مراجعت نمود و عساکر روم از بیم غازیان که لحظه فلحظه^{۳۶۹} علامتشان از چپ و راست می نمود قدرت بیرون آمدن و تحصیل آذوقه نمودن نداشتند و قحط عظیم در معسکر قیصر پدید آمد و خوندگار بامید معموری و آبادانی شهر تبریز و وفور ذخیره و فراوانی آذوقه قوی دل بوده کوچ بر کوچ متوجه تبریز بود هر چند پاشایان و ارکان دولت آل عثمان بعرض خوندگار می رسانیدند که رفتن ما به تبریز نقصان کلی دارد و قزلباش شهر آبادان بر ما نمی گذارند و همه جا آذوقه را سوزانیده محل آبادان در سر راه عساکر نخواهند گذاشت و هر گاه از فقدان اجناس ماکولات مرد و مرکب ما ضایع و نابود باشد که نه راه پیش رفتن و نه برگشتن و نه جای ماندن داشته باشیم امکان دارد که ضرر کلی بدولت راه یابد پس تا قوت و قدرت داریم خود را بدیار بکر رسانیم سلطان مراد از وفور نخوت و غرور گوش بر سخنان ایشان نکرده ایشان را دلداری [53b] و امیدوار می ساخت تا بکنار شهر رسیده در هیچده پل کنار آب آجی نزول نمود^{۳۷۰} منتظر استقبال اهل تبریز بود چون دید که کسی از شهر به نزد او نیامده با کمال قهر و غضب داخل تبریز شده^{۳۷۱} و در کنار شهر در چرنداب تبریز خیمه اقامت بر پای نموده آرام گرفت در اندیشه آنکه تواند بضبط آن بلده پردازد اما خان مغفرت نشان چنانچه مذکور شد از پیشاپیش آن جنود مردود در کمال عظمت و جبروت داخل شهر شده هر کس در شهر بوده^{۳۷۲} بیرون کرده و آب آذوقه را بر طرف کرده با مردم تبریز خود را بر عقب کوه سرخاب کشانید و اهل تبریز را با عیال و اطفال و اموال در میان دره ها و جایهای^{۳۷۳} سخت متفرق ساخته در هر محل از غلام و قورچی و تفنگچی بکشیک ایشان مامور ساخته که مبادا از آسیب اروام ضرر بصوفیان رسد و خود بر بالای کوه سرخاب در آمده در عین علی و زین علی خیمه اقامت بر بالای سرخوندگار نصب نموده صبح و شام کره نای^{۳۷۴} زرین بر گوش قیصر کشیده او را از جرات و جلادت خود خبر می ساخت و در هنگام شب یتیمان و پهلوانان و قچاقان تبریز و اردو را بمیان اردوی اروام تعیین نموده شب تا صبح بقتل و غارت می پرداختند و یک لحظه لشکریان^{۳۷۵} خوندگار از بیم دلیران نامدار آرام و در بستر راحت^{۳۷۶} قرار نمی گرفتند و در عرض سه شبانروز که آن قوم بدروز در چرنداب اقامت داشتند چندان از سپاهی و قلقچی بقتل رسیده [54a] بود که نمونه ثانی قبرستان شنب غازان ساختند روز چهارم سلطان ولایت روم با دل پر قهر از بیم سپهسالار نصرت بهر که من چنین شهری و رعیتی چه می کنم تا حال یک نفر پیش ما نیامده مع هذا صدای پر غوغای کرنای غلام حضرت شاه که در بالای سر من نشسته مطلقا پروا از همچو من پادشاه ناکرده کمال جلادت و جان سپاری در راه دین و دولت ولی نعمت خود بظهور می

^{۳۶۹} ق: بلحظه.

^{۳۷۰} ق: نموده.

^{۳۷۱} ق: شد.

^{۳۷۲} ق: بود.

^{۳۷۳} ب: جایها.

^{۳۷۴} ق: کرنای.

^{۳۷۵} ق: لشکر.

^{۳۷۶} ق: استراحت.

رساند باین بهانه در غایت خوف و هراس حکم بر کوچ کرده افتان و خیزان از بیم غازیان نتوانست^{۳۷۷} از راه ایروان مراجعت نماید بناچار از راه قلعه وان روی ادبار بوادی فرار آورد و سپهسالار نامدار بفرمان شاه تاجدار که چند روز مانند شیر که در زنجیر بجبهه مصلحت مانده قلاذه از گردن شیران معرکه هیجا برداشته بتعاقب آن گروه بی شکوه روانه نمود و خود نیز غران و خروشان تعاقب نموده با وجود قدغن^{۳۷۸} در جنگ هیچ روز و شبی نبود که سر و زنده و آخرتمه از اردوی خوندگار بنظر آن نامدار نمی رسانیدند و خان مرحوم سر و اسیر بدرگاه خلافت مصیر ارسال نموده روز بروز احوالات را معروض می گردانید و تا حوالی چمن چالدران تعاقب نموده غازیان از برای دستبرد تا حوالی وان رفتند و غنیمت فراوان بدست^{۳۷۹} در آورده مراجعت نمودند

گفتار در نهضت موکب همیون بتبریز و متوجه شدن با عساکر خونریز بقصد استرداد قلعه ایروان

چون خبر مراجعت سلطان مراد در ییلاق سراب بشاه با عدل و داد رسید ازین خبر خیر [54b] اثر و فتح و ظفر سجده شکر الهی بجای آورده روی توجه بصوب دار السلطنه تبریز آوردند و چون بحوالی شهر رسیدند اهل تبریز که از دره ها و بیغولها بیرون آمده بودند باستقبال پرداخته در خیابان بشرف سجده اشرف همیون مشرف گشتند و چون از ورود شقاوت و رود عساکر عثمانی خرابی بسیار در عمارات شهر بهم رسیده بوده^{۳۸۰} خاقان والاگهر بدلداری و دلجوئی اهل شهر پرداخته همگی را بنوازشات شاهانه سرافراز ساختند و ارقام مطاعه باطراف ممالک محروسه از عقب امرا و وزرا و سپاه منصوره روانه فرمودند درین اثنا سپهسالار نامدار و عساکر نصرت شعار که بتعاقب خوندگار رفته بودند داخل تبریز شده بشرف پاببوس اشرف سرافراز و بنوازشات خسروانه ممتاز گشتند خاقان رضوان مکان مجلس کنگاش بر آراسته در باب قلعه ایروان مشوره با ارکان دولت نمودند بعد از گفتگو خان مغفرت نشان بذروه^{۳۸۱} عرض رسانید که آنچه بخاطر این غلام جان نثار می رسد آنست که درین زودی زود از روی غیرت و مردانگی کمر همت بمیان بسته تا جماعت اروام استقلال و استقامت در قلعه ایروان نیافته اند بتسخیر آن پردازیم زیرا که درین زمستان کومک و امداد از برای ایشان از هیچ طرف نمی رسد و تا هنگام بهار که وقت آمدن

^{۳۷۷} ق: نتوانست .

^{۳۷۸} ب: غدغن .

^{۳۷۹} حاشیه زیر در خود متن علامتی ندارد: « میرزا حاتم تحریر نموده که در اثنائی که خواندگار در کنار شهر بهیچده پل تبریز رسیده نزول داشت و خان مرحوم در بالای کوه سرخاب والد مرا با فوجی از افواج قاهره ارسال نمود تا از سپاه اروام و شهر خبر گرفته از احوال ایشان اطلاع بهم رساند در محله چرنداب در کوچه بر جمعی از اروام دچار شده جنگ میکند و باقیال بیزوال شاه ستوده خصال آن قوم بدفعال را شکسته منهزم میسازد و تا به دهنه میدان ایشان را دوانیده چون جای اسب تاختن نبود و کوچه بسیار تنگ از بیم تلف شدن لشکر قزلباش پای تلاش از تعاقب ایشان کوتاه کرده با سر و زنده مراجعت می نماید و نیاز آقای ملازم آقا خان و نیاز قلی بیگ گروس و شیخی آقای ملازمان خان مغفور جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده با سر و آخرتمه در کوه سرخاب بخدمت خان مغفرت مآب رسیدند و در اثنای مراجعت قیصر در قریه شبستر که مردم آنجا در چاهها و زیرزمینها نهان شده بودند پوشیده و پنهان از کمین بیرون آمده دستبرد نمایان کرده قریب سیصد کس از اهل اردو بقتل رسانیده بودند سلطان مراد خواست که آن قریه خراب وزیر اعظم مانع شده نگذاشت و محمد باقر و محمد جعفر که از خویشان ما بودند هر دو در آنجا بقتل رسیدند و چون خان مغفور بتعاقب قیصر شبستر رسید سرها و اسیران را بنظر خان مرحوم

رسانیدند» .

^{۳۸۰} ق: بود .

^{۳۸۱} ب: زروه .

لشکر خوندگار است ما بعون عنایت الهی و امداد ارواح ائمه عم و اقبال بیزوال پادشاه قلعه را بید تسخیر در آورده اگر درین [55a] ایام متوجه این امر خیر انجام نشویم یقین در بهار آینده کار دشوار می گردد ازین رای صایب طبع اشرف شگفته شده آن صوفی صافی نهاد را بتحسین و آفرین سرافراز ساختند و فرمودند که چند توپ قلعه کوب باید که درین سفر خیر اثر رفیق موکب ظفر پیکر باشد که حسین بیگ ناظر بعرض رسانید اگر^{۳۸۲} امر عالی باشد بنده دولخواه از اصفهان یک دو عراده توپ گران باقبال شاه جهان بایروان رسانم نواب اشرف او را مرخص ساخته که بزودی زود این خدمت را بتقدیم رساند و مشار الیه بچاپار روانه اصفهان شد و خاقان رضوان مکان در هفتم شهر جمادی الثانی از تبریز کوچ کرده در قراچمن که در دوازده فرسخی تبریز است نزول فرموده بسر انجام اسباب قلعه گیری پرداختند و کلب علی خان حاکم لار را باوردن توپ که در خوی بود مامور گردانیدند و چون آن توپ رفیق موکب همیون بوده بیولداش موسوم شد و در روز دوشنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی از منزل قراچمن بوئوق عنایت قادر لم یزل و امداد ارواح مقدسین و قوت دولت لایزال عنان بقاید توفیق حضرت ذوالجلال سپرده بفحوای کلام صدق انجام و من یتوکل علی الله فهو حسبه بزبان الهام بیان آورده عنان عزیمت بصوب مقصد انعطاف داده با خیل و حشم و طبل و علم روی توجه بدان صوب با صواب آوردند

بیت

بخیل و حشم شاه گردون فراز روان^{۳۸۳} [55b] شد ز جا همچو عمر دراز
ظفر همعنان دولتش همکاب جمالش مه و طلعتش آفتاب

عساکر نصرت قرین و غازیان ظفر آئین و امرای با تمکین از روی اخلاص و یقین کمر جد و اجتهاد در جان سپاری بمیان بسته فتح آثار ملازم رکاب ظفر شعار بوده منازل و مراحل را پیموده تا کنار رود ارس شاه دادرس نزول فرمودند درین منزل کلب علیخان با توپ یولداش رسید حکم عالی بنفاد پیوست که عساکر از آب عبور نموده در آن طرف آب خلف بیگ سفرچی باشی را با بعضی از امرا برسم منقلا تعیین نموده^{۳۸۴} و عالیجاه نصرت دستگاه سپهسالار جان نثار با توپخانه و یراق قلعه گیری و چریک و سپاهی باآئین و^{۳۸۵} تزوک تمام بتعاقب مامور فرموده و خود با ملازمان درگاه و خاصان بارگاه با دل قویم و راه مستقیم تکیه بلطف و عنایت رب العالمین و امداد ارواح سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ارواح آبا و اجداد خود صفیه صفویه صفت نهاد^{۳۸۶} قدس الله اسرار هم نموده عنان یکران دولت بنیت فتح و نصرت بصوب ولایت چخور سعد معطوف داشتند

گفتار در محاصره نمودن قلعه ایروان و سانحه^{۳۸۷} چند تا فتح آن حصن حصین بعون عنایت ملک منان

چون اردوی گردون شکوه خاقان ظل سبجان بقصبه شرور نخبوان نزول نموده بخاطر مبارک شهریار ایران خطور کرده^{۳۸۸} که اهل قلعه و مرتضی پاشا را که از باده نخوت [56a] مست و جام غرور بی شعور

^{۳۸۲} ق: که اگر .

^{۳۸۳} ب: روان .

^{۳۸۴} ق: نمود .

^{۳۸۵} ق: « و » را ندارد .

^{۳۸۶} ق: نصف نما .

^{۳۸۷} ق: سانحه ای .

^{۳۸۸} ق: کرد .

گشته بقدّم جسارت و جرات پیش آمده بامید کومک سلطان مراد خواندگار که از دیار بکر خواهد رسید دروب قلعه بسته و بروج و حصار را از لشکر آراسته بقلعه داری پرداخته از رسیدن موکب همیونی باسترداد ملک موروث و لطف و عنف پادشاهی بیدار و خبردار گرداند منشیان بلاغت نشان بموجب فرمان رقم عفو و امان بجهه آن گمراهان در باب سپردن قلعه و آمدن بدرگاه عالم پناه بقلم در آورده یکی از غازیان را با آن حرز امانی بقلعه روانه فرمودند و آن قوم بدکار برگشته روزگار از کمال غرور و پندار گوش بنصایح مشفقانه نکرده از راه لجاج و عناد متوجه تردد در قلعه داری گردیدند و نواب کامیاب خاقانی از سوی^{۳۸۹} ادب آن قوم بی ادب شعله آتش غضب قیامت لهب^{۳۹۰} اشتعال یافته از شرور با سپاه موفور با توپ و تفنگ روی توجه به پای قلعه آوردند و در روز پنج شنبه پانزدهم شهر رجب المرجب که روز افتتاح بوده در کمال عظمت و نهایت شوکت در ساحت وسعت ایروان نزول اجلال فرمودند مرتضی پاشا از روی جهل و نادانی در آن روز شلیک عظیم از توپ و بادلیج نموده گلوله آتشین مانند تگرگ بمعسکر همایون ریختند خاقان رضوان مکان در همان روز فیروز حکم فرمودند که قدوه الامراء^{۳۹۱} العظام و تهمتن دوران و سپهسالار ایران اعنی خان^{۳۹۲} مغفرت نشان دور قلعه را بنظر در آورده با عساکر نصرت نشان مرکزوار دور حصار در میان گرفته سیبها و مورچل^{۳۹۳} ها بر امرا قسمت نموده شروع در قلعه گیری نمایند خان [56b] معظم الیه از روی اخلاص و جانسپاری بقدّم جرات با امرای صاحب غیرت و عساکر مریخ هیبت بر پای قلعه آمده در برابر گلوله توپ و تفنگ اروام که مثل قطرات باران از حصار میبارید بآن امر قیام و اقدام نموده بعهدہ هر یک از امرا سیبه و مورچلی^{۳۹۴} مقرر و تقسیم فرمود و نقب چیان شروع در بریدن نقب و ساختن حواله و کندن زمین و پیش بردن سیبه کردند و همگی از روی صوفی گری نقد جان بر کف اخلاص گرفته آغاز محاصره و مصادمه نمودند و خان مغفور مرحوم با چریک آذربایجان در سیبه علیحده بآن کار دشوار پرداخته جراب^{۳۹۵} بر پا کشیده کلاه بر سر گذاشته شدۀ^{۳۹۶} بر دور پیچیده دامان یلی بر کمر پردلی استوار گردانیده نجح بر دست شب تا صبح و روز تا شب در میان سیبها تردد میکرد و بغدغن^{۳۹۷} در اتمام سیبه میکوشید درین اثنا سیاوش خان قوللر آقاسی از قراباغ با حکام و لشکریان و چریک آن ولایت با یک توپ^{۳۹۸} داخل اردو شده بعض بساط بوس سرافراز گشته در آن امر با سایر امرا متفق شده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و دو توپ که در اردوی معلی^{۳۹۹} حاضر بود بر بروج قلعه نصب نمودند و در روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور که ده روز از ایام محاصره گذشته بوده عالیجاه حسین بیگ ناظر بیوتات از اصفهان با سه عراده^{۴۰۰} توپ بالیمز قلعه کوب با جمعی کثیر از بیلداران و تفنگچیان و عمله و فعله باردوی گردون شکوه رسیده بشرف

^{۳۸۹} ق : سوء .

^{۳۹۰} ق : لهیش .

^{۳۹۱} ب : الامرائی .

^{۳۹۲} ق : خاقان .

^{۳۹۳} ب : مرچل .

^{۳۹۴} ب : مرچلی .

^{۳۹۵} ق : جوراب .

^{۳۹۶} ق : شده .

^{۳۹۷} ق : قدغن .

^{۳۹۸} ق : مکتوب .

^{۳۹۹} ب : معلا .

^{۴۰۰} ق : عراد .

پایبوس مشرف گردیده ازین نوع کاری که تا امروز [57a] در زمان هیچ پادشاهی و در هیچ عصری از هیچ امیری چنین امری بظهور رسیده باشد که در عرض چهل و سه روز سه عراده توپ اژدر مثال کوه مانند را از اصفهان بیای قلعه ایروان آورده بسببه رسانیده و ازین بهتر آنکه این همه راه را بگز و پیمان^{۴۰۱} در آورده که از دولخانه مبارکه اصفهان تا سببه های پای قلعه ایروان یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هزار و یکصد و پنجاه ذرع که دویست و نه فرسخ و نیم و یکصد و پنجاه ذرع بوده باشد مشخص نموده بموقف عرض رسانید این نوع خدمت نمایان همگنان را از شاه و سپاه تعجب بهم رسیده بزبان آفرین و تحسین سرافراز گردید القصه مشار الیه بصوابدید خان مرحوم با یک عراده توپ بطرف برج سفید مشهور بکومک امرای قراباغ روانه گردید و هنگامه محاصره و مصادمه از چهار جانب قلعه گرم شده از جانبین با فروختن شعله آتش توپ و تفنگ پرداختند که یک لحظه نه در شب و نه در روز درنگ نمی نمودند و صدای رعد آوای توپ و بادلیچ و نفیر و کرنای و های هوی غازیان قلعه گشای ولوله و زلزله بر قلعه و اهل قلعه بهم رسانید چون مرتضی پاشا و سایر پاشایان جرات و جلادت و جد و اجتهاد سپهسالار نامدار و غازیان جانسپار را بدان مثابه دیده و از کومک پادشاه خود مایوس گشته آن بد باطن چند در عالم نمک خوارگی و پاس حقوق تربیت ولینعمت خود قدم بر وادی سربازی گذاشته خواب و آرام بر خود حرام ساختند و شب بیرون آمده بر سببها می ریختند تا [57b] صباح با غازیان در جنگ و بقدر قدرت و امکان کوشش نموده سر و اخترمه گرفته خود را بقلعه میرسانیدند و در آن زمستان کار و مدار بدین منوال گذشته یک روز مرتضی پاشا خود بیرون آمده بسببه فرخ خان بیگلربیگی^{۴۰۲} شیروان ریخته آن خان جلادت نشان دران روز قدم قوت و قدرت پیش گذاشته جنگی کرد که اهل روزگار هنگامه رستم و اسفندیار فراموش کرده در آخر آن روز از گردش روزگار چشم زخم^{۴۰۳} بآن نامدار رسیده بزخم تفنگ مقتول گردید و آن غدار جنگ کنان در آخر روز داخل قلعه شد^{۴۰۴} و در انداختن توپ و تفنگ و قاروره آتشین بمرتبه جلددستی^{۴۰۵} و مبالغه مینمودند که هیچ خیمه از خیام اردو نبود که هفتاد هشتاد گلوله توپ و بادلیچ جمع نشده باشد و هیچ ساعتی نبود که یک دو نفر از اهل اردو در اردوی همیون بگلوله مرگ آهنگ آن قوم بی نام و ننگ ضایع نگردد و تردد نمودن از بیم و آسیب گلوله که پی در پی می آمد بسیار دشوار بود چنانچه یک روز امام قلی خان اینانلو ایشیک آقاسی باشی به بیت الخلا میرفت که گلوله توپ نصف بدنش را برداشت مؤلف این روایت میرزا معصوم مشرف نقل کرده است که از ابتدای محاصره بخاطرم رسید که حساب توپ انداختن اهل قلعه نمایم تا معلوم شود که شبانروزی چند توپ از قلعه میاندازند وقت ساعت در پیشم گذاشتم و دوات و قلم بر دست گرفته شروع در نوشتن کردم هنوز یک ساعت تمام نشده بود که هفتاد گلوله توپ باردوی معلی انداخته [58a] بودند چون چنین دیدم دانستم که هیچ حسابدان از عهده این حساب و شمار بر نمی آید لهذا دست از آن کوتاه داشتم القصه چون خبر کشته شدن فرخ خان و تردد و جانسپاری آن قوم مطرود مردود بسمع مبارک حضرت خاقانی رسید شعله آتش غضب قیامت لهب شاهی که نمونه^{۴۰۶} از غضب حضرت باری

^{۴۰۱} ق: این همه را بگز پیمان .

^{۴۰۲} ب: بیگلربیگی .

^{۴۰۳} ق: زخمی .

^{۴۰۴} ق: شده .

^{۴۰۵} ب: جلدستی؛ ق: مرتبه ای جلدوستی .

^{۴۰۶} ق: نمونه ای .

است شعله افروز گشته با امرای درگاه و خاصان بارگاه فلک اشتباه بزبان عتاب آمیز خطاب^{۴۰۷} فرمودند که تا امروز بهانه شدت سرما و برودت هوا داشتید الحال روزگار اعتدال بهم رسانیده دیگر تغافل و تجاهل در اتمام سببه و بدست در آوردن قلعه چرا امرای عظام از عتاب و خطاب شهنشاگردون غلام از سر نو دامن غیرت و جانسپاری را بمیان جان بسته شروع در توپ زدن و نقب کندن و خندق انباشتن کردند نخست غلام فدوی شعار غضنفر شکار سپهسالار لشکر ظفر آثار بروجی^{۴۰۸} که بعهدۀ آن نامدار بود بضرر توپ پر آشوب متزلزل ساخته و زیر آنها را خالی نموده بچوبه‌ها استهکام داده مقید انباشتن هیمة و نفت^{۴۰۹} بود منجمان و مستخرجان اردوی همیون در تعیین ساعت از برای یورش نمودن بقلعه ساعی گشتند و بتاریخ سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک آتش بر بروج و حصار زدند و از دو جانب آغاز جنگ کردند امرای نامدار و غازیان جان نثار که در امر و رضا جوئی مرشد کامل در جان باختن بغایت مشتاق و در گرفتن قلعه طاقت طاق گشته از میان سببها [58b] و مورچل^{۴۱۰} ها قدم بیرون گذاشته متوجه بروج و حصار گردیدند خاقان رضوان مکان از راه لطف و شفقت در آمده ترحم بر احوال سکان قلعه کرده مقرر فرمودند که دست از امر یورش بازداشته هیچ یک از امرا از جای مقرر قدم فراتر نگذارند شاید که اهل حصار از صدمه جیوش دریا خروش و سطوت و سخط پادشاهی بفکر عاقبت افتاده بعاطفت و بخشش شهریاری امیدوار شده از در ضراعت و التماس جان بخشی^{۴۱۱} در آیند فرمانبران بموجب فرمان واجب الازعان در آن روز دست از جنگ کشیده باز بدستور قدم بر سببها گذاشتند و کرت دیگر متوجه کار و پیکار^{۴۱۲} و مهیا نمودن اسباب یورش شدند

گفتار در یورش انداختن بقلعه ایروان و فتح نمودن آن حصار استوار بتائید حضرت آفریدگار

چون ماه مبارک صیام باتمام رسید بار دیگر خاقان والاگهر از روی شفقت و مرحمت که جبلی^{۴۱۳} ذات خجسته صفات آن حضرت است حرز امانی و^{۴۱۴} جان بخشی با وجود اینهمه جسارت و بیادبی که از ان قوم تبه روزگار صدور شده بود ارسال داشتند و به سپردن قلعه دلالت فرمودند مرتضی پاشا از وفور غرور و^{۴۱۵} بمتانت قلعه و کثرت^{۴۱۶} سپاه و ذخیره مغرور بود و امید داشت که در بهار کومک خواندگار خواهد رسید قبول آن عطوفت و جان بخشی ننموده بیشتر از پیشتر در توپ انداختن و قلعه داری و تردد شبانروز بر سببه آغاز نمود سران قزلباش و امرای ظفر تلاش همگی بسببه خان مغفرت نشان جمع شده باتفاق متوجه بارگاه خسرو آفاق [59a] شدند و در کریاس گردون اساس زانو زده بزبان دعا و ثنا رخصت یورش و انهدام بنیان آن قوم بی سرانجام استدعا نمودند بعد از مشوره و کنگاش حکم عالی بنفاد پیوست که خلف بیگ سفرچی باشی که بقراولی و محافظت اردو مشغول بود بتخریب بنای سمت

^{۴۰۷} ق : عتاب این خطاب .

^{۴۰۸} ق : بر وجهی .

^{۴۰۹} ق : نفت .

^{۴۱۰} ب : مرچل .

^{۴۱۱} ق « شهریاری امیدوار شده از در ضراعت و التماس جان بخشی » را ندارد .

^{۴۱۲} ق : بیکار .

^{۴۱۳} ق : جبل .

^{۴۱۴} ق « و » را ندارد .

^{۴۱۵} ق « و » را ندارد .

^{۴۱۶} ق : برگشت .

غربی قلعه که تا حال از اثر توپ قلعه کوب محفوظ مانده بود ببردازد و بضرب گلوله رخنه در آن برج بهم رساند و سایر امرا آلات و اسباب یورش مهیا و منتظر فرمان باشند خلف بیگ در عرض سه روز بضرب توپ پر آشوب آن سمت را انهدام نمود و از چهار جانب و شش جهه اسباب یورش و آلات قتال و جدال مهیا گردید در روز^{۴۱۷} سه شنبه هفدهم شهر شوال پادشاه ظفر مآل بر حسب سنت آبا و اجداد کرام بجهه فتح و نصرت جبین مطلب و حاجت در درگاه احدیت سوده از بارگاه کریم کارساز با عجز و نیاز استیلا بر معاندان و معاونت بر معاونان دین و دولت مسئلت^{۴۱۸} نمودند چون چهره مطلوب در مرآت امید آن حضرت جلوه گر گردید فرمود که لوای فتح و ظفر که بجهه یورش مهیا شده بود برافرازند و امرای نامدار و غازیان عدو شکار تکیه بعون عنایت پروردگار^{۴۱۹} و امداد ارواح ائمه اطهار نموده بعرصه شیر حاجی آن حصار در آمده آغاز کار و پیکار نمایند پرلدان^{۴۲۰} لشکر از ذوق این خبر بهجت اثر در آن شب پهلو بر بستر راحت نگذاشتند و جنگ آوران جنود ظفر ورود از شادمانی این مژده چشم برای خواب بهم نرسانیدند و تا صبح در اندیشه جنگ و جدال و تعبیه اسباب [59b] قتال و استیصال معاندان بد فعال بودند بقول شاعر

بیت

چنان جنگجو تن در آهن گرفت
که مژگان او شکل سوزن گرفت
تا در روز موعود که زورق آفتاب بر روی سپهر آبگون روان گردید و مهره^{۴۲۱} بلند رایت بادبان سیاحت از ساحل مشرق بر کشید و زاغ سیه فام شب از صدمه جره باز مهر از روی سپهر پریدن گرفت و از پرتو نور ضیابخش خورشید پرده دیحور از روی جهان بر چید

بیت

دماغ زمین از تف آفتاب
ز سر سام سودا در آمد ز خواب
و خسرو ثوابت و سیار بعزم یورش شیر حاجی این نبلی حصار قدم بعرصه کارزار نهاد امراء عظام و عساکر نصرت انجام از قورچی و تفنگچی و غلام مکمل و مسلح گشته علمهای فتح و ظفر بر افراشته قدم مردی و مردانگی باوردگاه گذاشتند از کثرت گرد و غبار و دود باروط^{۴۲۲} ساحت نبردگاه تیرگی یافته سر بر ثریا کشید

مثنوی

رسیدند لشکر بجای مضاف
دو پیکار بستند چون کوه قاف
ز بسیاری لشکر از هر دو جای
فرو بست کوشنده را دست و پای
ز تاب نفس در هوا بست میغ
جهان سوخت از آتش برق تیغ
از دو طرف از بالا و پائین شعله آتش جنگ مشتعل و از صدای پر غوغای توپ و تفنگ عالم متزلزل گردید و نوای نقاره و کره نای^{۴۲۳} رعد آهنگ و هاپهوی دلیران با نام و ننگ گوش فلک را کر ساخت خان مغفرت نشان بنفسه^{۴۲۴} قدم جلادت پیش گذاشته با غازیان تا حوالی خندق و خاکریز قلعه رسیده

^{۴۱۷} ق : و در روز .

^{۴۱۸} ق : مسألت .

^{۴۱۹} ب : پروردگار .

^{۴۲۰} ق : نبرد آزمایان .

^{۴۲۱} ق : مهر .

^{۴۲۲} ق : باروت .

^{۴۲۳} ق : کرنا .

^{۴۲۴} ق « بنفسه » را ندارد .

گروه بی شکوه روم بانداختن قاروره و گلوله [60a] آتشین پرداخته عساکر را باز پس می گردانیدند حضرت خاقان رضوان مکان چون از هنگامه جنگ آگاهی یافت بجهه غمخواری لشکر و پشت گرمی امرای نصرت اثر اسلحه جنگ در سر و بر در آورده علم اژدها پیکر گشوده بر باره گردون نورد بر آمده روی توجه بعرصه کارزار آوردند چون خبر توجه نواب خاقانی بر امرا رسید سپهسالار نامدار با بعضی از امرای جلادت شعار باستقبال موکب همیون فال رسیده زبان بدعا و ثنای آن شهریار بر آورده و کوشش و تلاش آن گروه اوباش را بموقف عرض رسانیدند از دیدن و شنیدن آن همه دلیری و جانفشانی آن قوم بی ایمان عرق حمیت خاقان ایران و قآن زمان بحرکت در آمده مهمیز خار انگیز بر گردگاه شب‌دیز رسانیده بنفس نفیس روی توجه بآن وادی پر خطر آوردند امرا و ملازمان از مشاهده آن حال در شبکه اضطراب افتاده خان مغفرت نشان و سارو تقی وزیر و مهتر شاهنظر و میرزا حبیب الله صدر خود را بر قدم آن حضرت انداخته بزبان تضرع و زاری استدعای توقف نمودند آن حضرت از وفور غیرت قبول التماس هیچ یک ننموده خان مغفرت نشان چون چنان دید خود را بر مرکب رسانید و سپر جانسپاری را بر سر کشید از پیش فریاد کنان نعره زنان که ای غازیان اینک مرشد شما خود قدم باتش کارزار گذاشته بکوشید تا جامه بی آری نپوشید ازین صدا سپاهی و قلقلچی بهیأت اجتماعی از جای در آمده از پیش و چپ و راست و عقب آن حضرت روی بخندق [60b] و قلعه آوردند و اهل حصار از مشاهده آن حال دست بی آرمی از آستین بی شرمی بر آورده بقدم بیحیائی تردد نموده گلوله تگرگ مانند توپچیان فرنگ و ینگجریان شوخ و شنگ بر سر شهریار سعادتمند و غازیان ظفرپیوند می ریختند و از ضرب سهام خون آشام و شعله آتش قاروره شرر نشان غازیان در قدم خسرو ایران جان شیرین نثار نموده بخاک خون^{۴۲۵} می غلطیدند و با وصف آن که قدم بر لاش یکدیگر گذاشته از آن وادی هولناک روی نگردانیده تا از خندق گذشته قدم بر خاک ریز قلعه گذاشته نردبانها^{۴۲۶} بر دیوار و برج و حصار تکیه نموده شروع در صعود بر دیوار و عروج بر بروج نمودند چون خاقان ایران بر کنار خندق رسید سپهسالار و سادات ذوی الاقتدار و امرای نامدار و میرزا تقی وزیر و میرزا حبیب الله خود را بار دیگر بر قدم آن حضرت انداختند و بزبان تضرع عرض می نمودند که فرمانروایان که محافظان دین و دولت و نگهبانان ملک و رعیت و ملت اند بر ایشان لازم بل واجیست که محافظت خود نموده اگر در میان هفت حصار آهنین باشند هنوز کم خواهد بود چه جای آن که بدهن چندین توپ و بادلیچ رفته خود را بمیان شعله آتش که زبان بر فلک کشیده باشد اندازند و در برابر چندین هزار گلوله آتش بار^{۴۲۷} رفته بنفسه قدم بعرصه کارزار گذارند اگر مدعا فتح قلعه است مرشد عنان توسن را از محل خطرناک برگردانیده مائی^{۴۲۸} بندگان التزام [61a] از سر و جان داده تا قلعه را نگیریم باز نگردیم و میرزا حبیب الله صدر کلام الله بر روی دست گرفته آن حضرت را قسم بر کلام ربانی و روحانیت ائمه طاهرین داده لهذا آن حضرت تا کنار خندق آمده قطب وار قدم کشورستانی در آن کنار استوار داشته و جناب شجاعت مآب علیقلی بیگ دیوان بیگی^{۴۲۹} را با جمعی از ملازمان خاص^{۴۳۰} و همیشه کشیک بکومک تعیین فرمودند علی قلی بیگ با غازیان سپر فرمان بر سر و دامن نثار جان بر کمر برق سان از خندق گذشته در پای دیوار و برج و

^{۴۲۵} ق: خاک و خون .

^{۴۲۶} ب: ناردبانها .

^{۴۲۷} ق: آتش باز .

^{۴۲۸} ق: ما .

^{۴۲۹} ب: دیوان بیگی .

^{۴۳۰} ق: خاصه .

حصار بجنگ و جدال پرداختند و باقبال شاه ظفر مآل آن گروه را متفرق ساختند و بقوت بازو و سرپنجه قدرت داخل دیوار شیر حاجی گشتند و آن حصار را از اروام گرفته بر دور اصل قلعه محیط گشتند و آن قوم برگشته روزگار از بیم صولت غازیان جان نثار ترک جنگ و پیکار نموده خود را بحصار دویم که نارین قلعه است انداختند و در مدت هفت ساعت که دیوار شیر حاجی مفتوح شد نواب خاقانی در برابر این همه گلوله آتشین ثابت قدم بودند تا آن که خان مغفرت نشان با امرا بعد از فتح بخدمت رسیده پایبوس نموده زبان بتهنیت فتح گشودند و در رکاب ظفر انتساب از آن مکان خطرناک مراجعت بدولتخانه نمودند و^{۴۳۱} آن حضرت بشکرانه این عطیه عظمی سر بسجود گذاشته از روی عجز و نیاز حمد و ثنای کریم کار ساز بجای آوردند بعد از ادای شکر الله سبحانه و تعالی امرا و سران سپاه را بدلداری و نوازشات سرافراز [61b] ساختند و حکم عالی بنفاذ پیوست که غازیان در تسخیر حصار دویم و نارین قلعه سعی باشند و فرمانبران از سر و جان گذشته توپ چند که در دیوار شیر حاجی بدست در آورده بودند نصب نموده و بیل داران و کلنگداران شروع در حفر نقب و خالی نمودن زیر دیوار و برج کردند و جنگ از دو جانب در گرفت تا آنکه در یکی از روزهای^{۴۳۲} جنگ و قتال زخم تفنگ بر مرتضی پاشا رسید و در آخر آن روز بهنهم واصل گردید سران سپاه فوت او را از اروام پنهان ساختند و ایشان را در قلعه داری از زبان مرتضی پاشا تحریص و ترغیب می نمودند با آنکه سه روز از فوت او گذشته بود کسی خبر نداشت و در قلعه داری می کوشیدند تا آنکه غازیان زیر برج و حصار را خالی نموده و چوبها در زیر آنها کشیده آتش زدند و رخنهها بهم رسانیده یورش نمودند و از اطراف و جوانب بر بروج عروج و بر حصار صعود کرده اروام را بتیر و گلوله تفنگ گرفتند چون گروه اروام دستشان از کار و کارشان از دست رفت و خبر فوت مرتضی پاشا نیز شایع و آشکار شده بود بناچار دست بر دامن امان زده فریاد الامان بر آوردند و در روز سه شنبه بیست و چهارم ماه شوال که غازیان ظفر مآل بر آن گروه بدفعال مستولی شدند خان مغفرت نشان امان خواستن آن گروه بی ایمان را بموقف عرض رسانید و دو نفر از عظمای اروام که از قلعه بجهه امان خواستن بیرون آمده بودند [62a] مصحوب خویش بدرگاه عالم پناه آورد حضرت خاقان رضوانمکان از روی شفقت و مرحمت که بمیراث از اجداد گرامی دارند هر چند آن گروه کاری نکردند که مستوجب بخشش باشند با این همه لج و عناد که از ایشان صدور یافت بکرم جبللی از سر جریمه و تقصیر آن جماعت در گذشته بیرون آمدها را طلب فرمودند و بنوازشات شاهانه سرافراز گردانیدند پاشایان که آن عنایت و شفقت درباره خود دیدند سر نیاز بخاک آستان گذاشته بزبان اعتذار و استغفار در باب عفو تقصیرات خود و اهل قلعه درخواست می نمودند و احوال پر اختلال مرتضی پاشای مقتول را بذروه^{۴۳۳} عرض رسانیدند خاقان گیتی ستان رضوان مکان بنا بر مثلی که

ع

بر^{۴۳۴} عفو لذتیست که در انتقام نیست

از سر جرایم و ذلات^{۴۳۵} بیش از پیش ایشان در گذشته آن همه تلاش و تردد را حمل بر پاس نمک و^{۴۳۶} حقوق تربیت ولینعمت خود فرموده محمد تقی بیگ استاجلو یساول باشی قور را باتفاق مستشفعان

^{۴۳۱} ق «و» را ندارد.

^{۴۳۲} ب: روزها.

^{۴۳۳} ب: بزروه؛ ق: ذروه.

^{۴۳۴} ق: در.

^{۴۳۵} ق: زلات.

^{۴۳۶} ق: در.

روانه فرموده که اهل قلعه را استمالت داده ایشان را امیدوار بشغفت و جان بخشی ساخته از سخط و غضب پادشاهی و قتل و غارت امان دهد که ایشان را بر جان و مال امان دادیم و بخاطر جمع بدرگاه خلائق پناه آمده هر که اراده توطن و ملازمت این آستان فلک نشان داشته باشد ملازم خواهد بود و هر که اراده رفتن بوطن مالوف نماید با مال^{۴۳۷} و عیال روانه شود

گفتار در آراستن مجلس و پیراستن جشن نوروز سنه اودئیل ست و اربعین و الف و مراجعت موکب همیون [62b] فال بتوفیق حضرت ذوالجلال بمقر دولت و مستقر خلافت

چون محمد تقی بیگ با رقم استمالت بقلعه در آمد و آن بازمانده گان وادی حیرت را مژده عفو و امان داد همگی زبان بدعا و ثنای حضرت شاهی بر آورده بامید تمام از قلعه بیرون آمده متوجه بارگاه فلک پیشگاه شدند روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر شوال بود فراشان چابک دست و خدمت پیشگان زبردست^{۴۳۸} در محاذی قلعه سایبانهای اطلس و خیمه های دیبای زرنگار بر پای نموده فرش و فروش ملوکانه گسترده یراق مجلس از طلا و نقره و مرصع آلات در آن بزم بهشت آئین و آن مجلس ارم تزئین چیدند بعد از ترتیب مکان بزم خاقان کام جوی بقدم میمنت لزوم آن مجلس را رشک فزای خلد برین ساختند و فرمان از عقب امرای عالیشان داده همگی از سیبها و مورچلهها^{۴۳۹} بیرون آمده با تاج مرصع و لباس زربافت در نهایت تقطیع بمجلس در آمده پایبوس تهنیت و مبارک باد فتح قلعه و سال نو نموده یکان یکان نوازش بیش از پیش یافتند و هر کدام از امرا و وزرا در جای مقرر آرام گرفتند و مین باشیان و یوزباشیان و یراق قورچیان هر کدام در آن مقام صف آرا گشتند و غلامان بهرام صولت و قورچیان مریخ هیبت و تفنگچیان با صولت از در بارگاه تا نزدیک سیبها دو رویه صف کشیده ایستادند سپاهیان ملک روم از مشاهده آن عظمت و شکوه در کمال خوف و بیم و نهایت امید متوجه بارگاه شده در برابر ایستادند و منتظر بودند که درین اثنا باشاره حضرت شاه سران آن سپاه را [63a] مثل ذوالفقار کها^{۴۴۰} که براتق و فاتق مهمات مرتضی پاشا مقرر بود و شیخ جان پاشاء حاکم قارص و ابراهیم پاشاء حاکم مرعش و سوندک پاشاء بیگلربیگی^{۴۴۱} طقات و مؤمن پاشاء صاحب لوای رقه^{۴۴۲} و علی پاشاء حاکم بورسه و سایر باشیان و سنجق بیگیان و بلوک باشیان بآن مجلس بهشت نشان آورده همگی بیکیبار جبین عجز و نیاز بر خاک آستان سپهر توامان سوده سجده خجالت و انفعال بجای آوردند و شهریار کامکار نظر مرحمت و التفات بدیشان افکنده همگی را خلعت خاص اختصاص بخشیدند بعد از آنکه قامت ناساز ایشان بتشریف گرمی ساز شد رخصت جلوس در آن مجلس یافته جلیس آن بزم ارم تزئین گشتند و زبان اعتذار گشوده اظهار ندامت و استغفار می نمودند و حضرت خاقانی بدلیجویی ایشان پرداخته لحظه فلحظه^{۴۴۳} بنوازشات خسروانه سرافراز می ساختند بعد از اطمینان قلوب آن دل از دست دادگان سوای پاشیان و جمعی از دلیران آن قوم همگی را با ذخایر و اسب و سلاح رخصت اوطان دادند

^{۴۳۷} ق: اهل .

^{۴۳۸} ق: زبردست .

^{۴۳۹} ب: مرچلها .

^{۴۴۰} ق: کها .

^{۴۴۱} ب: بیگلربیگی .

^{۴۴۲} ب: و رقه .

^{۴۴۳} ق: بلحظه .

مگر جمعی که برضا و رغبت خود ملازمت رکاب اختیار نموده ملازم شدند و از برای پاشایان مذکور مهماندار تعیین فرموده ایشان را معزز نگاه داشتند و به تنسيق و تنظیم قلعه ایروان پرداخته ایالت و دارائی چخور سعد بکلب علی خان حاکم لار شفقت فرمودند و منصب ایشیک آقاسی باشیگری را بجای خان شاملو عنایت نمودند و حکم بتعمیر برج و حصار قلعه و انباشتن سییها و پر کردن سوراخها فرمودند و ^{۴۴۴} در روز سیم شهر ذی قعدة عنان عزیمت بصوب [63b] مراجعت معطوف داشتند و چون کثرت سیلاب از بسیاری بارش شده بود و از رود ارس عبور دشوار و متعذر بود لهذا از راه بهشت آباد اردوباد و علی درسی ^{۴۴۵} روانه گشته از پل خدا آفرین گذشته روی توجه بقراجه داغ آوردند و چون عریضه بیکتاش خان بیگلربیگی ^{۴۴۶} بغداد رسیده که جمعی کثیر از تفنگچی و غلام و قورچی که بسقلاو در بغداد مقرر بودند بصرصر اجل و تندباد طاعون و با رخت نیستی بسفر آخرت کشیده اند بنا بر آن خاقان رضوانمکان عمده الامرا سیاوش بیگ قوللر آقاسی را بآن صوب روانه ساخته که امرا و سپاه آن سرحد را جمع نموده در محافظت آن ولایت ساعی باشد و خود بدولت نخست از سر اعتقاد درست بقصبه اهر بطواف مرقد منور عارف معارف ربانی شیخ شهاب الدین اهری نورالله مرقد تشریف شریف برده از روح پر فتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده احرام زیادت آستانه مقدسه مطهره سالک مسالک طریقت و سیاح دریای مجاهدت در دریای هدایت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا قطب الاقطاب الکرام و رکن الاوتاد و العوارض ^{۴۴۷} العظام شیخ الحق و الحقیقه شیخ صفی الدین اسحق موسوی قدس الله اسرارهم و نورالله مضجعهم بمیان بسته متوجه دار الارشاد اردبیل گشتند و خان مغفرت نشان را بخلاص گرانمایه مخلع ساخته رخصت دار السلطنه تبریز فرمودند چون دارالارشاد محل نزول خسرو با عدل و داد گردید با ایلچی پادشاه اروس بشکار زنگول بمحل ^{۴۴۸} که سارو خان طالش ترتیب داده بود [64a] پرداختند و بعد از فارغ شدن از آن شغل از آنجا مراجعت فرموده در باغ بایندر خان شیخاوند جشن پادشاهانه نمودند و از آنجا روانه دولتخانه مبارکه که ذوالفقار خان ترتیب داده شدند و در دولتخانه رقم فتح نامه و داروغگی بفراخور خدمت هر یک از غازیان تقسیم نموده روان گردانیدند و ^{۴۴۹} چون خبر طغیان و عصیان خان احمد خان والی اردلان رسید امیر سلطان را جبهه ایالت کردستان و عباس قلی بیگ بحکومت مریوان تعیین فرموده علی بیگ زنگنه امیر آخورباشی را با سیصد نفر تفنگچی برفاقت ایشان مقرر شد که از راه اخستانباد بکردستان روند و عباس قلی بیگ مین باشی تفنگچی را با پانصد نفر تفنگچی بکومک کلب علی خان بایروان فرستادند و تولیت و حکومت اردبیل بکلب علی بیگ دوات دار قاجار عنایت کرده مقصود سلطان قراداغلو را منصب خلفائی و خاندان قلی بیگ یوزباشی افشار برای ایالت فراه حسام بیگ ولد ذوالفقار خان قرامانلو حکومت ^{۴۵۰} قزل آغاچ در نهم شهر ربیع الاول همه گی پایبوس نموده روانه خدمات مرجوعه شدند

^{۴۴۴} ق « و » را ندارد .

^{۴۴۵} ق : دره سی .

^{۴۴۶} ب : بیگلربیگی .

^{۴۴۷} ب : الاعوارث ؛ ق : الاعوات .

^{۴۴۸} ق : بمحلی .

^{۴۴۹} ق « و » را ندارد .

^{۴۵۰} ق : برای حکومت .

گفتار در طغیان و عصیان خان احمد خان والی اردلان و محاربه^{۴۵۱} نمودن سیاوش خان با کوچک احمد پاشای بیگلربیگی موصل و فایق آمدن بر آن گروه و کشته شدن پاشا بعون عنایت رب جلیل

پوشیده نماناد که خان احمد خان والی کردستان اردلان تربیت یافته خاقان فردوس مکان گیتی ستانست و در خدمت خاقان رضوانمکان [64b] بغایت معزز و معتبر بود و چون آزار^{۴۵۲} خبط دماغ بهم رسانید خاقان رضوان مکان اطبای حاذق بمعالجه او تعیین نموده در معالجه و دفع مرض او ساعی بودند تا آن که ماخلولای علاوه آن مرض گردید و او قدر شفقت شهریاری ندانسته در اندیشه دور از کار بوده پیوسته ایلچی او با سوقات بموصل نزد کوچک احمد پاشا که بشجاعت در میان اروام شهرت داشت بیگلربیگی^{۴۵۳} موصل شده در آن سرحد بجمعی لشکر اشتغال داشت و پیوسته در فکر دستبرد می بود آمد و رفت می نمود و با یکدیگر اتفاق داشتند مکرراً رقم نصیحت مرشدانه از برای او مرشد کامل ارسال فرموده او را نصیحت و دلداری^{۴۵۴} می نمودند و آن بدبخت گوش ناکرده بیشتر از پیشتر در تمرد و طغیان می کوشید بنا بر آن حکم عالی بنفاد پیوست که سیاوش بیگ قوللر آقاسی که در همدان اقامت و بجمعی لشکر اشتغال دارد با شاه ویردی خان حاکم لرستان و سایر امرا بسرحد اردلان رفته آن مردود نمک نشناس را تنبه^{۴۵۵} نموده و حکام که^{۴۵۶} بآن ولایت تعیین بر جای او نصب نماید قوللر آقاسی بموجب فرمان با امرا و عساکر نصرت نشان بر سر خان قدرمدان^{۴۵۷} ابلاغ نمود خان احمد خان چون از قضیه واقف شد از کمال خوف و هراس با عیال و خزانه و اموال گریزان بقلعه مریوان بدر رفته در عرض راه سیاوش بیگ با سپاه بآن گمراه رسیده بجنگ پرداختند خان احمد^{۴۵۸} تاب یک حمله دلاوران^{۴۵۹} نیاورده قطع نظر از ملک و مال و دولت و عیال کرده گریزان بجانب موصل بدر رفت [65a] و امرا بتعاقب تا حوالی شهر زور شتافتند و عباس قلی بیگ را در قلعه مریوان بضبط آن گذاشته^{۴۶۰} مراجعت بحسن آباد نمودند و حقیقت را عرضه داشت نموده باسرای مقتولان و خزانه و اسباب بدرگاه شاه کامیاب فرستادند و^{۴۶۱} خان احمد^{۴۶۲} چون بموصل رسید از کوچک احمد پاشا کومک طلبید که خود را رسانیده نگذارد که اموال و اسباب او از دست رود پاشای مذکور موازی هزار و پانصد نفر بسرکردگی طیفون^{۴۶۳} بیگ همراه کرده متوجه الکاء آقا خان مقدم شدند که در اثنای راه دچار^{۴۶۴} شاهویردیخان لر

۴۵۱: ق: مجادله.

۴۵۲: ق: از او.

۴۵۳: ب: بیگلربیگی.

۴۵۴: ق: دلدار.

۴۵۵: ق: تنبیه.

۴۵۶: ق: «که» را ندارد.

۴۵۷: ق: قدرندان.

۴۵۸: ق: احمد خان.

۴۵۹: ق: دلاوران را.

۴۶۰: ب: گذشته.

۴۶۱: ق: «و» را ندارد.

۴۶۲: ق: احمد خان.

۴۶۳: ق: طیفون.

۴۶۴: ب: دوچار.

گشته جنگ کردند و باقبال شاه ظفر مآل بآن گروه بی شکوه^{۴۶۵} فایق آمده طیفون^{۴۶۶} و خان احمد بیعون گریزان بدر رفتند و غازیان جمعی کثیر از اکراد و اروام بقتل آورده غنیمت بسیار گرفته باردوی سیاوش خان پیوستند و این همه سر و اسیر بدرگاه عالم پناه در اردبیل رسید و^{۴۶۷} آن حضرت از رسیدن این خبر فتح و نصرت مجلس عالی آراسته کل مهمانان و ایلچیان از گرجی و اروس و داغستان طلب نموده بجهن و نشاط گذرانیده ایلچیان را بخلاص^{۴۶۸} فاخره مخلص ساخته رخصت مراجعت دادند و خود با سایر مهمانان بسیر ییلاق سهند و سولان تشریف برده از آنجا بقریه کلخواران^{۴۶۹} بزیارت مرقد منور سید جبرئیل فایز گشته باز داخل اردبیل شدند و بتعیین ساعت از برای خروج ازان بلدۀ طیه مقرر فرمودند تا در نهم ربیع الثانی زیارت وداع مراقد آبا و اجداد کرام پرداخته علامت عزیمت بصوب دار السلطنۀ اصفهان بر افراشتند و کوچ بر کوچ متوجه مقصد بودند چون بسلطانیۀ نزول [65b] اجلال واقع شد که^{۴۷۰} خانقلی^{۴۷۱} بیگ یوزباشی و حسینخان بیگ گودرزی با عریضه قولر آقاسی رسیده حقیقت محاربه و فتح مشار الیه را بعز عرض رسانیدند شرح احوال بر سبیل اجمال آنکه چون بار دیگر خان احمد بد اختر گریزان بموصل رسید کوچک احمد پاشا را از آن نوع شکست و قتل که از ملازمانش واقع شده بود شعله آتش غیرت از کانون درون آن دیوانه حماقت صفت شعله ور شده با موازی دوازده هزار پیاده و سوار از کرد و رومی باتفاق خان احمد روی گردان بجنگ امرای عالیشان بصوب اردلان بحرکت آمد چون این خبر بامرای نامور رسید قولر آقاسی و شاهویردیخان و آقا خان و سایر امرای سر حد قلمرو که موازی سه هزار نفر بودند تکیه بعون عنایت حضرت یزدان و اقبال پادشاه ایران کرده باستقبال آن گروه بی مآل پرداخته در حوالی دربند چقان صف قتال و جدال آراسته آغاز مقاتله و مجادله کردند و رفته رفته جنگ مغلوبه در گرفت بمرتبه^{۴۷۲} که از بسیاری تک و تاز مرکبان گرد و غبار بر فلک دوار پیچیده فضای معرکه کارزار بر دلیران پیکار تیره و تار گردیده که دوست از دشمن و دشمن از دوست تمیز نمی کردند تا نزدیک بآخر روز لشکریان هر دو کشور در آن وادی پر آشوب و شر داد مردی دادند در این اثنا نسیم فتح و فیروزی بر اعلام ظفر امرای نصرت اثر وزیده کوچک احمد که بنفسه مباشر حرب گشته بدست آقا خان مقدم گرفتار و مقتول گردید و محمد پاشای بیگلربیگی^{۴۷۳} آن سر حد نیز کشته شده سر هر دو را بر سر نیزه کردند خان احمد [66a] مردود از کشته شدن آن دو مطرود پای اقامتش سست شده بقول آنکه پهلوان زنده خوشست بار دیگر گرد ادبار فرار بر فرق خود کرده از معرکه کار زار پیش از همه روی گردان گشته گریزان بحال سگان بموصل بدر رفت و سپاه پادشاه روم نیز از بیم غازیان خونریز ترک ستیز و آویز نموده راه گریز را پیمودند و عساکر بهرام قهر از عقب آن گروه پر شور و شر تاختند و جمع کثیر را بتیغ جان گداز و نیزه پهلوشکاف و خنجر سر انداز ب خاک هلاک انداختند و قولر آقاسی شام و سیواس و دیگر از معارف سپاه زنده گرفتار گشتند امرای عظام و غازیان نصرت انجام با سرهای مقتولان و گرفتاران میدان و اسباب و غنیمت فراوان از آن مکان مراجعت نموده

۴۶۵ ق: بد شکوه.

۴۶۶ ق: طیفون.

۴۶۷ ق «و» را ندارد.

۴۶۸ ب: بخلع.

۴۶۹ ق: کلخواران.

۴۷۰ ق «که» را ندارد.

۴۷۱ ق: خاندان قلی.

۴۷۲ ق: بمرتبه ای.

۴۷۳ ب: بیگلربیگی.

چگونگی احوال را در عریضه قید نموده بدرگاه عالم پناه فرستادند چون این خبر در سلطانیه بخاقان والاگهر رسید طبع همیون ازین فتح و ظفر شکفت و ارقام مطاعه و خلاع^{۴۷۴} فاخره بجهه قوللر آقاسی و امرا ارسال فرموده که از امور ضروری و ضبط آن ولایت خاطر جمع نموده بزودی زود بدرگاه معلی شتابند و در همان روز ابراهیم سلطان سفره چی باشی را بجهه تهیه اسباب آیین بندی و چراغان و استقبال موکب همیون و خبر ورود خاقان زمان بدار السلطنه اصفهان روانه فرمودند و^{۴۷۵} بعد از چند روز که خاقان رضوانمکان در خانه علیقلی خان دیوانبگی^{۴۷۶} رحمه الله علیه مهمان بودند که^{۴۷۷} چپار قوللر آقاسی رسید که کل الکای خان احمد را بحیطه ضبط و تصرف در آورده بغیر از قلعه زلم^{۴۷۸} و حسن آباد و مریوان و قزلجه^{۴۷۹} که بمردان [66b] کاردیده و مستحفظان روزگار آزموده سپرده مابقی قلاع آن ولایت را خراب و ویران ساخته اینک با اسباب و اموال و نقد و جنس بی پایان خان احمد خان متوجه پایه سریر خلافت مصیریم خاقان رضوانمکان از شنیدن آن اظهار خوشنودی نموده خدمات پسندیده قوللر آقاسی مستحسن طبع عالی افتاد و در خانه خان مرحمت نشان سایر ایلچیان را رخصت انصراف دادند و بعد از فارق شدن از آن روی توجه بدار السلطنه اصفهان^{۴۸۰} آوردند

گفتار در آمدن صفدر خان ایلچی هندوستان بپایوس اشرف همیون و در رکاب نصرت انتساب داخل شدن بدار السلطنه اصفهان

چون موکب همیون شاهی بدار المؤمنین کاشان نزول اجلال فرمودند بذروه^{۴۸۱} عرض رسید که صفدر خان ایلچی پادشاه هندوستان نزدیک اردوی معلی رسیده است خاقان رضوانمکان جانی خان ایشیک آقاسی باشی را با جمعی از یوزباشیان معتبر باستقبال او فرستادند و بعد از ملاقات خان مشار الیه را در بیرون شهر فرود آوردند و از برای او اقامت مهیا گردانیدند بعد از دو روز در عمارت دولتخانه آنجا جشن خسروانه و مجلس پادشاهانه بر آراسته صفدر خان را بآن مجلس بهشت آیین در آوردند و او را بنوازشات پادشاهانه سرافراز ساختند و^{۴۸۲} بعد از سیر چراغان که در آن بلده وقوع یافت خبر فوت خان احمد خان از موصل رسید بمضمون آنکه

بیت

با ولینعمت ار برون آیی
گر سپهری که سرنگون آیی
از راه نخوت و نادانی بجهه دو روزه زندگانی با هزار بدنای بناکام [67a] در زیر خاک نهان گردید القصه
خاقان رضوانمکان باتفاق صفدر خان از کاشان کوچ کرده روی توجه بدار السلطنه اصفهان آوردند و بتاريخ دهم شهر جمادی الثانی داخل دولتخانه مبارکه اصفهان جنت نشان شدند و هر روز در عمارات

^{۴۷۴} ب : خلع .

^{۴۷۵} ق « و » را ندارد .

^{۴۷۶} ب : دیوانبگی .

^{۴۷۷} ق « که » را ندارد .

^{۴۷۸} ب ، ق : ظلم .

^{۴۷۹} ق : برزنجه .

^{۴۸۰} ق : باصفهان .

^{۴۸۱} ب : بزروه .

^{۴۸۲} ق « و » را ندارد .

دلگشای روح فرا^{۴۸۳} مجلس جشن و سرور بر آراسته صفدر خان و سایر ایلچیان در آن بزم عیش آباد دلشاد بوده بسیر چراغان و آتشبازی اشتغال داشتند درین اثنا سیاوش خان قوللر آقاسی و شاهویردیخان و آقا خان با سایر امرا و غازیان با سر کوچک احمد و محمد پاشا و دیگر سرهای اروام و اکراد و گرفتاران و اسباب وجوهات خان احمد خان در روزی که خسرو ایران در عمارت عالی قاپو با صفدر خان در بساط عیش و نشاط آرام داشتند در غایت عظمت و شوکت به برابر رسیده غازیان با سرها و اسیران صف آرا گشته و امرای عالیشان بمجلس در آمده بشرف پایبوس مشرف شدند و بنوازشات و انعامات شاهانه سرفرازی یافتند بعد از چند روز حکومت دار المؤمنین استرآباد بقزاق خان چرکس مرحمت فرمودند و در آن زمستان روزگار فرخنده آثار را بعیش و عشرت و نشاط شکار با مهمانان گذرانیده بآراستن جشن نوروزی پرداختند

گفتار در سوانح و وقایع سنه بارس نیل ترکی سبع و اربعین و الف

چون آفتاب عالم تاب در بیت الشرف حمل نزول نمود خاقان رضوان مکان جشن نوروز سلطانی آراسته امرا و علما و سادات و وزرا در آن محفل بهشت آسا پایبوس تهنیت و مبارکباد آن روز فیروز نمودند و منصب [67b] والای قورچی باشی گری بجانی خان و ایشیک آقاسی باشیگری را بمترضی قلی خان بیجرو علایت فرمودند و ابوالفتح بیگ نواده آغزیوار خان شاملو جبار^{۴۸۴} باشی شد و در عوض چلبی بیگ ایو اغلی ایشیک آقاسی باشی حرم که فجائه فوت شده بود جای او را

بحیدر بیگ ایو اغلی

مرحمت فرمودند و وزارت اصفهان بمحمد علی بیگ کرک یراق دادند و^{۴۸۵} بعد از آراستن جشن گلریزان و^{۴۸۶} چراغان پل الله ویردیخان صفدر خان را رخصت انصراف داده یادگار بیگ ناظر دواب را بایلچی گری هند مامور ساختند درین اثنا از جانب بغداد خبر رسید که سلطان مراد خواندگار محمد پاشای وزیر اعظم را از برای مانع شدن بسفر بغداد بقتل رسانیده بیرام علی پاشا را وزیر اعظم کرده و او دوازده منزل از استنبول بیرون آمده متوجه قلعه بغداد است و از جانب خراسان نیز متواتر و متوالی خبر می رسید که اوزبکیه شومیه اراده تاخت خراسان دارند بنابراین سیاوش بیگ قوللر آقاسی را بسرمداری لشکر خراسان تعیین نموده روانه آن صوب ساختند متعاقب عریضه فرچغای خان^{۴۸۷} بیگلربیگی^{۴۸۸} مشهد رسید که الله ویردی بهادر و علی مراد بهادر با گروه اوزبیک^{۴۸۹} بتاخت مشهد مقدس آمده بودند با ایشان جنگ کرده باقبال بیروال شاهی آن گروه را شکسته هر دو سردار گرفتار غازیان عدو شکار شدند خاقان رضوانمکان امرای خراسان را بخلعت خاص اختصاص بخشیدند و بعد از چند روز عریضه خان مغفرت نشان رسید که

^{۴۸۳} ق : افزا .

^{۴۸۴} ق : جبه دار .

^{۴۸۵} ق « و » را ندارد .

^{۴۸۶} ق « و » را ندارد .

^{۴۸۷} ق : قرچقای .

^{۴۸۸} ب : بیگلربیگی .

^{۴۸۹} ق : اوزبک .

زینل بیگ جلالی فوت شده و سلطان مراد قیصر^{۴۹۰} بقونیه آمده [68a] بتجهیز لشکر و سامان سفر پرداخته است و عریضه سیاوش خان نیز رسیده خبر طغیان و عصیان و روی گردان شدن علیمردان حاکم قندهار از این دودمان ولایت نشان رسانید

گفتار در ترمذ و عصیان علیمردان^{۴۹۱} و رفتن او بملک سیاه هندوستان

چون خبرهای^{۴۹۲} موحدش از دو طرف می رسید خاقان دریادل به نیت و اعتقادی که بلطف الهی و امداد ارواح حضرات ائمه طاهرین از برای این^{۴۹۳} خبر از جا در نیامده به پشت گرمی جنود غیبی متوجه دفع آن حادثه شدند و در خزانه باز کرده بدادن انعام و ترتیب قشون پرداختند اما احوال خسران مآل علیمردان آنکه مکرراً بعد عرض^{۴۹۴} خاقانی می رسید که علیمردان روسیاه اراده سرکشی با ولینعمت خود دارد و از وفور خزانه و بسیاری زر که در قلعه فوشنگ و مداخل ممالک قندهار بدست در آورده اراده طغیان و عصیان کرده بخودسر بنای حصار در قلعه قندهار گذاشته باتمام آن جهد تمام می نماید و ذخیره و اسباب قلعه داری در آن جای می دهد بنابراین حکم عالی بنفاد پیوست که سیاوش خان قوللر آقاسی سردار خراسان بایلغار بقندهار رفته حقیقت احوال آن مردود بدفعال را بموقف عرض رساند پیش از ورود رقم بقوللر آقاسی سواد آن مضمون سیاست نمون بان خان ضلالت نشان رسید از بیم و هراس باغواي مشهد^{۴۹۵} قلی ناظر خود اظهار یک جهتی بیادشاه هندوستان که مدتها در انتظار کلید قندهار بود نمود و کومک بتاکید از او طلبید و کتابتی بعوض خان حاکم غزنین نوشته او را بقلعه بمدد طلب کرد عوض خان بمجرد رسیدن کتابت او با هفتصد [68b] سوار آن نابکار بایلغار داخل قندهار شد شیخ محمد امین شیخ الاسلام و اعیان قلعه از رسیدن آن لشکر دانستند که علیمردان^{۴۹۶} ازین دودمان روی گردانست شیخ محمد امین چون با خان مربوط بود اول شام بخلوت او آمده و^{۴۹۷} زبان نصیحت گشوده که از برای دو روزه حیات خود را و آبائی^{۴۹۸} خود و ایل و عشیرت خود تا قیامت بدنام و نمک بحرام نمی توان نمود و وسیله به ازین از برای اخلاص و صوفیگری تو نخواهد بود که عوض خان را گرفته و ملازمان او را بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه شاهی فرستی که مجددا صوفیگری و یکرنگی تو ظاهر شده خود را از بدنامی خلاصی بخشی و خون چندین هزار شیعه در گردن تو نباشد بمضمون آنکه

بیبت

گر بد نمی کنی بکسی چشم بد مدار پیوسته در حمایت کردگار خویش باش
ازین سخنان دولتخواهان^{۵۰۰} شیخ آن مردود اندک بخود افتاده او را مرخص ساخته مشهد^{۴۹۹} قلی ابلیس
صفت را طلبید^{۵۰۱} و گفتگوی آن دولتخواه را مذکور ساخت آن بدخواه بار دیگر رای آن روسیاه را

^{۴۹۰} ق «قیصر» را ندارد.

^{۴۹۱} ق: علی مردان خان.

^{۴۹۲} ب: خبرها.

^{۴۹۳} ق: طاهرین داشت از این.

^{۴۹۴} ق: بعرض.

^{۴۹۵} ق: مشهدی.

^{۴۹۶} ق: علی مردان خان.

^{۴۹۷} ق «و» را ندارد.

^{۴۹۸} ق: آبای.

^{۴۹۹} ق: مشهدی.

برگردانید و کمر قتل آن مؤمن را بر میان بست و آن شب تا صبح در فکر کار دور از کار خود می بود روز دیگر عوض خان را طلب نموده خطاب کرد که تو اندیشه نکردی که بمجرد رسیدن کتابت مجهول من^{۵۰۲} اینهمه لشکر برداشته باین حصار در آمده و هیچ احتیاط نکرده عوض خان در جواب گفت که مکرر حقیقت فتوت و مروت ترا شنیده بودم و می دانستم که حرف تو که دم از مردی می زنی حرفست و بچندین مرحله کلام صدق انجاست از کذب دور است لهذا تکیه بر مردی [69a] و مروت تو کرده بخدمت رسیدم درین حرف بودند که چارپار رسید و خبر رسیدن سعید بهادر خان حاکم کابل با چهل هزار کس بقرا جنگل که در هشت فرسنگی قندهار است رسانید و در آخر آن روز خبر توجه سیاوش خان قوللر آقاسی با سه هزار نفر بکوشک نخود و قریه پاشمول^{۵۰۳} که در هفت فرسخی قندهار است بآن بدروز رسید از شنیدن آن دو خبر جانسوز آتش اضطرابش شعله افروز گشته سر در گریبان فکر فرو برد بعد از اندیشه بسیار آن مردود کتابی از برای سعید بهادر خان فرستاد که اینک سیاوش خان سردار لشکر خراسان در هفت فرسخی قندهار اقامت کرده مباد از نزدیک بودن ایشان در قلعه قتنه حادث شود بزودی زود خود را بحصار رسان و یک مکتوب دیگر با تحف و هدایا بجهه سیاوش خان ارسال نمود و اسباب و اندوخته چندین ساله موروثی و حاصل قندهار را بر هم بسته با اهل و عیال و اموال در اول^{۵۰۴} همان شب از قلعه بیرون آمده روی بوادی سیاه هندوستان با حال تباه آورد و سعید خان در اول همان شب داخل قندهار شد چون صبح دیگر این خبر بسیاوش خان رسید بایلغار تمام بقندهار شتافته در چمن سنجرى صف قتال آراست علیمردان روی گردان بسعید خان خاطر نشان نموده که شیخ محمد امین جماعت زیگ را از ما برگردانیده و با سیاوش خان متفق شده اند آنست که در چمن سنجرى صف قتال آراسته است پس اولی آنست که اول از قلعه بیرون رفته بدفع او پردازند و الا کار بر ما دشوار می گردد سعید خان [69b] سپاه زیگ را طوعاً و کرهاً^{۵۰۵} چرخچی گردانیده از قلعه بیرون فرستاد اکثر از غازیان که علاقه نداشتند باردوی قوللر آقاسی پیوستند و آنانی که عیال و اطفال داشتند بناچار با آن بدکار متوجه هند شدند و در اثنائی که آن خان بی نام و نشان دل از ملک قندهار کنده رو براه گذاشت و^{۵۰۶} این بیت را خواند که

بیت

برداشتیم دل ز امیدی که داشتیم
بر برداشتیم ز تخمی که کاشتیم

القصة چون طلیعه لشکر هندوستان در ظاهر قلعه نمودار شد سیاوش خان بامید تمام با سه هزار جوان بجنگ آن لشکر گران قیام نمود و آن روز تا غروب آفتاب فیما بین آتش حرب التهاب داشت و جمعی کثیر از طرفین قتل و جریح گشته در اول شام سپاه شب صورت هند دست از کارزار کشیده پهای ادبار خود را باندرون حصار انداخته باستحکام قلعه قندهار پرداختند و غازیان نصرت انجام مراجعت بجانب خیام نموده در محل نزول فرود آمدند قوللر آقاسی بابر بیگ جلودار را با عرضه داشت و حکم سلطان خرم که از برای سعید خان در باب قندهار نوشته بدست غازیان در آمده بود بدرگاه والا فرستاد و او در

^{۵۰۰} ق: طلبیده.

^{۵۰۱} ق «و» را ندارد.

^{۵۰۲} ق «من» را ندارد.

^{۵۰۳} ق: با شمول.

^{۵۰۴} ق: اصل.

^{۵۰۵} ب: طوعاً او کرهاً؛ ق: طوعاً کرهاً.

^{۵۰۶} ق «و» را ندارد.

عرض پنج روز باصفهان آمد^{۵۰۷} حقیقت را بعرض رسانید خاقان رضوانمکان رقم مقرر داشت که سیاوش خان با سپاه نصرت نشان در فراه اقامت نموده که آنچه بعد ازین مقرر شود بعمل آورند و^{۵۰۸} بعد از وقوع این مقدمات در باغ عباس آباد جشن پادشاهانه آراسته ایلچی فرنگ و عادلشاه را مرخص ساختند و محراب بیگ قوم صفی قلی خان [70a] بجهه حکومت بست پایبوس نموده بایلغار روانه زمین داور گردید چون باردوی سیاوش خان رسید که^{۵۰۹} صفی قلی سلطان سپاه منصور از بیم این خبر عریضه از برای سعید خان بقندهار فرستاده کومک طلبید حامل آن با نوشته آن سلطان بدست ملازمان محراب خان افتاده او را با عرضه داشت علیحده بدرگاه معلی فرستادند و خبر آمدن سعید بهادر خان بگرفتن قلعه زمین داور و بست بخاقان والاگهر رسید همان لحظه رقم استمالت بر رعایای قلعه بست و حکم سیاست صفی قلی سلطان بعهدہ سیاوش خان بقلم در آورده چارار را روانه فرمودند اما سپاه هندوستان قلعه زمین داور را گرفته متوجه قلعه بست شدند پیش از رسیدن سیاوش خان که بکومک محراب خان مامور بود بآن حدود که سعید خان و پردل^{۵۱۰} خان دور قلعه را قبل کرده بر آن قلعه مستولی گشتند و محراب خان را سالمأ غانماً مرخص ساختند و محراب خان باردوی سیاوش خان پیوست خان مذکور حقیقت را بخاقان مظفر منصور عرض نمود چون مضمون این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر حضرت خاقانی پرتوافکن شد بنا بر تحقیق خبر آمدن سلطان روم باین مرزبوم^{۵۱۱} تدارک آن مهم را بوقت دیگر حواله فرمودند و بدفع صولت سلطان مراد پرداختند

گفتار در آمدن خواندگار سلطان مراد بقلعه بغداد و محاصره نمودن آن با لشکر بی حد و توجه موکب نصرت معتاد بهمدان از برای دفع صولت سپاه سلطان مراد

چون مکرراً خبر آمدن سلطان مراد با لشکر بیشمار از بغداد و آذربایجان قرع سمع اشرف همیون می گردید [70b] تا آنکه ملازم بیکتاش خان بیگلربیگی^{۵۱۲} بغداد رسید و^{۵۱۳} احکامی که خواندگار برای مشایخ اعراب و حاکم بصره نوشته بود که مستمال بشفقت سلطانی بوده مهیا باشید که در اول بهار متوجه آندیاریم بدست ملازمان بیکتاش خان در آمده بود رسید و خان مغفور مرحوم کتابتی که مقصود سلطان خلفا که قبل ازین برسات بروم رفته بود و با خواندگار همراهست بدرگاه معلی فرستاد که سلطان مراد داخل حلب شده و توپخانه را پیشتر روانه عراق عرب ساخته است چون آمدن قیصر روم بخاقان رضوانمکان محقق شد حکم عالی بنفاد پیوست که حسین بیگ ناظر بیوتات با جمعی از غازیان بقلمر و علیشکر رفته از الوسات کلهر و قرا الوس که در بشیوه [و] درتنگ و خانقی می باشند کوچانیده بهمدان رساند و در آن حدود مکث کرده آنچه روی دهد بعز عرض رساند و منصب مہرداری برستم بیگ ولد امیر خان و وزارت خراسان بمیرزا جان بیگ و محمد تقی دولت آبادی بواسطه استیفای قورچی مقرر فرمودند در این اثنا جاسوس بیکتاش خان رسید و خبر عظمت و شوکت و جمعیت لشکر و وفور

^{۵۰۷} ق: آمده .

^{۵۰۸} ق « و » را ندارد .

^{۵۰۹} ق « که » را ندارد .

^{۵۱۰} ق: پردل .

^{۵۱۱} ق: مرز و بوم .

^{۵۱۲} ب: بیگلربیگی .

^{۵۱۳} ق: رسیده .

اسباب و یراق و زر قیصر رسانید که ببغداد مشخص می آید خاقان رضوانمکان رقم از عقب خان مغفرت نشان ارسال داشته که با امرا و لشکر آذربایجان بهمدان داخل اردوی نصرت نشان شود و حیدر بیگ زین دار باشی را ببغداد از برای سان لشکر آنجا تعیین نموده خود کوچ از اصفهان فرموده کوچ بر کوچ متوجه همدان شدند [71a] در منزل کنگاور حیدر بیگ زیندار باشی رسید نسخه سپاه بغداد و وفور آذوقه و یراق و ذخیره رسانید خاقان رضوانمکان منصب تفنگچی آقاسی را بمیر فتح ثانی عنایت فرموده با میر کلان خفاجه و سایر مین باشیان و تفنگچی و نقدیخان شاملو حاکم کوه گیلو^{۵۱۴} با قورچی و نوروز سلطان با غلام روانه دار السلام نمودند و متعاقب بمصلحت امرا خلف بیگ سفرچی باشی را که مرد کاردیده روزگار آزموده بود تعیین نموده که با امرا و بیگلربیگی^{۵۱۵} آنجا در تدابیر لایقه سعی نمایند و در روز دوشنبه غره ماه رجب در کنگاور سپهسالار ایران با امرا و قشون آذربایجان شرف پایبوس اشرف همیون دریافت^{۵۱۶}

و قشون بسیار رنگین آراسته بنظر انور رسانید بنوعیکه از امرا و سپاه که زبان بتعریف گشوده بودند صدای احسن و آفرین بر فلک بلند گشته بود حتی نواب اشرف مکرر می فرمودند و تحسین می نمودند که تا امروز من چنین قشون رنگین سنگین آراسته همه جوانان کار آزمای نو خاسته^{۵۱۷} با اسب و کوتل از هیچ امیری از امرای سر حد ندیدم آفرین بر تو باد حقا که غلام مخلص وفا اندیش مای نمک مرتضی علی بر تو حلال باشد که من از خدمات و جانشپاری های تو خشنودم انشاء الله که خدای عالم و حضرات ائمه عم از تو راضی و خشنود باشند در اثنای تعریف و اظهار حسن خدمات آن غلام اخلاص شعار جان سپار جانی خان قورچی باشی از روی جرات عرض میکند که سهل باشد اینهمه ندارد مثل آذربایجان ولایتی را خراب کرده و می کند اگر چند نفر را آبادان کرده باشد چه هنر کرده است نواب اشرف می فرمایند که تو نیز مدتیست الکای ری را و امروز مثل کرمان ولایتی را خراب کرده و می کنی بایست که تو هم ربع این قشونی که او بسفر آورده است بنظر همیون ما برسانی جانی خان در کمال خجلت سر پیش افکنده ساکت شد و خان مغفرت نشان بموجب فرمان با قشون از پیش و موکب معلی متعاقب

متوجه منزل ماهی دشت شدند و در دهم ماه رجب سپهسالار جان نثار را بمندلی و جستان روانه فرمودند که هر گاه خواندگار دور قلعه را قبل کرده باشد بامداد محصوران پردازد و خان جلادت نشان با عساکر ظفر توامان در مندلی و جستان نزول نموده بابا خان بیگ صالحی و خان احمد خان بیگ ترکمان را با جمعی از غازیان باردوی رومیان ارسال گردانید که سر و زنده^{۵۱۸} آورده خواندگار^{۵۱۹} از رسیدن تهمتن روزگار خبردار گردانند زیرا که خواندگار در دویم ماه رجب دور قلعه را در میان گرفته بمحاصره و مصادمه پرداخته است دلیران نامی تا کنار اردوی قیصر رفته چندین^{۵۲۰} سر و دو سه نفر زنده بخدمت آوردند از تقریر ایشان معلوم شد که خواندگار جهد تمام در تسخیر قلعه دار السلام می نماید و غازیان قلعه دار جانشپار شب و روز بدفع آن [71b] گروه اشرار مردانه پرداخته اند که یک

^{۵۱۴} ق: کوه گیلویه.

^{۵۱۵} ب: بیگلربیگی.

^{۵۱۶} ق: دریافته.

^{۵۱۷} ب: نو خواسته.

^{۵۱۸} ق: زنده.

^{۵۱۹} ق: خواندگار را.

^{۵۲۰} ب: چندی.

لحظه از تردد قلعه داری آرام نمی گیرند خان مغفرت نشان در آن مکان بتدارک احوال عساکر نصرت مآل و استخلاص محصوران و دفع صولت آن گروه بدفعال مشغول^{۵۲۱} که از جانب سلیمان خان حاکم اردلان چاپار رسید که جمعی از سپاه روم در موضع کوهی^{۵۲۲} از کرکوک آذوقه بسیار جمع نموده اراده داشتند که باردوی خواندگار بدفعات نقل نمایند بنده این درگاه بر سر ایشان تاخت برده آذوقه را آتش زده آن گروه را پریشان و ویران ساختیم سلطان مراد چون ازین دستبرد وقوف یافت مراد خان اردلان را با دو سه نفر از پاشایان با لشکر گران بالکاء اردلان تعیین نموده بنده دولتخواه با قول بیگیان^{۵۲۳} و سپاه این مکان تکیه باقبال پادشاه ایران کرده باستقبال ایشان رفته جنگ عظیم نموده ایشان را منهزم ساختیم و پاشایان با فوجی از لشکریان از بیم جان در یکی از خرابه قلعه‌های این دیار متحصن گشته بنده بر آن قلعه مستولی گشتم و امیر خان پاشا را با چند نفر دستگیر کرده تتمه گریزان بدر رفتند امید که پیوسته معاندان این دودمان ولایت نشان مخذول و منکوب بوده در بادیه حیرت سرگردان باشند و خاقان رضوانکان همه روزه اوقات خجسته ساعات را بسان لشکر نصرت نشان که از اطراف و جوانب باردوی معلی می رسیدند مصروف داشته بتعاقب باردوی سپهسالار نامدار ارسال می گردانیدند [72a] و چون ایل باجلان که در حوالی شهر بان و شط بهروز اقامت داشتند اراده رفتن باردوی خواندگار نموده بودند خان مغفرت نشان ازین مقدمه خبردار شده شاهویردیخان حاکم لرستان را بمنع و دفع آن ایل تعیین نمود و شاهویردیخان وقتی بکنار شط بهروز رسید که آن جماعت از آب عبور کرده بودند نهایت اغنام و مواشی و اسباب ایشان را غارت کرده مراجعت نمودند و عیدی بیگ بلاد رودی^{۵۲۴} که یکی از هواداران بود جاسوس بخدمت خان فرستاد با کتابت که در شانزدهم شعبان المعظم^{۵۲۵} سلطان مراد یورش بقلعه بغداد انداخته جمعی کثیر از سپاه و گدوک و غیره بکشتن داده حتی طیار محمد پاشاء وزیر اعظم بزخم تفنگ غازیان مجروح گشته تا او را بخیمه می آوردند که از هم گذشت و قیصر بعد از تلاش بسیار و کشته شدن لشکر بیشمار کاری نساخته دست از یورش حصار برداشت و اراده یورش دیگر دارد خان مغفرت نشان جاسوس را با نوشته او و عریضه علیحده از چگونگی احوال بدرگاه معلی ارسال گردانید و^{۵۲۶} چون محاصره قلعه امتداد یافت در میانه محصوران قلعه نفاق بهم رسید خصوصاً خلف بیگ و بیگتاش خان از آن جبهه غازیان قلعه سر رشته حزم و احتیاط از دست داده دل شکسته و پریشان خاطر گشتند و قرار بسپردن آن حصار دادند مصطفی پاشا که بجای طیار محمد پاشا وزیر اعظم شده در سببه او کار می کرد و امرای قلعه از کشته شدن او غافل [72b] بودند عریضه اطاعت از قلعه بیرون فرستاده با مصطفی پاشا عهد نمودند و در روز جمعه بیست و پنجم شهر شعبان رومیه داخل قلعه شده بیگتاش خان و نقدیخان و خلف بیگ و میر فتاح و نوروز سلطان با سایر مین باشیان و یوزباشیان از قلعه بیرون آمده بدرگاه سلطان مراد رسیده زبان باعتذار و استغفار گشادند سلطان مراد ایشان را پاشایان سپرد ناگاه غازیان که در قلعه بودند فرصت یافته آتش بجباخانه^{۵۲۷} قلعه زدند و دست بشمشیر جنگ کنان از میان سپاه اروام بیرون آمده بعضی بسلامت خود را باردوی سپهسالار رسانیده و برخی در

^{۵۲۱} ق: مشغول بودند .

^{۵۲۲} ق: کوی .

^{۵۲۳} ب: بگیان .

^{۵۲۴} ق: بلادروزی .

^{۵۲۵} ق: العظم .

^{۵۲۶} ق « و » را ندارد .

^{۵۲۷} ق: بجبهه خانه .

بیابان افتادند سلطان مراد را ازین حرکت شعله آتش غضب زبانه کشیده امر بر قتل ایشان و اخذ اسلحه نمود و ازین رهگذر جمعی کثیر از غازیان بقتل رسیدند و آنانی را که بخشیدند لوت^{۵۲۸} و عریان باردوی خان پیوستند چون این خبر شایع شد خان مغفرت نشان بموجب فرمان بصوب دارالسلام بحرکت در آمده تا یک فرسنگی اردوی قیصر و قلعه بغداد رفت

میرزا حاتم بیگ تحریر نموده است که خان مغفرت نشان از وفور جلادت و جرات خود با دو سه نفر از غلامان بکنار اردوی اروام آمده بر بلندی که نزدیک بقشون وزیر اعظم بود ایستاده سیر اردو و قشون رومی مینمود و مصطفی پاشای وزیر خبردار شده خان مرحوم را دیده می شناسد و شخصی را بخدمت خان می فرستد پیغام آنکه جرات و دلیری و جلادت و مردانگی تو در عالم مشهور و معروف و هیچکس را درین گفتگو نیست این معنی بر تو مسلمست اما چنین در برابر دشمن ایستادن میادا که جاهلی از نادانان گلوله انداخته خدا نخواستہ ضرر بوجود همچو تو^{۵۲۹} برساند که فلک قرنہا دور می کند تا مثل تو دلاوری بعرصه وجود آورد و مکرر حضرت خادم الحرمین در مجالس و محافل زبان بتعریف و توصیف تو گشاده و می گوید که هیچ یک از پادشاهان عظیم الشان را چنان غلامی میسر نشده که حضرت شاهرا میسر شده است اگر من چنان غلام میداشتم خود بفراغت^{۵۳۰} در مسند عیش و عشرت قرار گرفته در اندک زمانی بوسیله او عالمی را مسخر می کردم پس التماس آنکه ازین محل خطرناک برکنار باشی خان مرحوم جواب داده که بوفور اخلاص غلام و بندگی دودمان ولایت نشان و وثوق و اعتقاد دوستداری حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین مغرور بوده پروا از دشمنان دین و دولت ولینعمت خود ندارم بلکه جان باختن را در راه ایشان حیات ابدی پنداریم از تو و صد هزار مثل تو چه باک و اندیشه داشته باشیم که اگر می داشتیم باینجا آمده در برابر توپ و تفنگ تو نه ایستاده حذر^{۵۳۱} می کردیم و از اول روز تا قریب بظہر در آنمکان ایستاده بود

باز کتابت عبدی بیگ و جعفر بیگ بلاد رودی^{۵۳۲} بنظر خان رسید که بیکتاش خان را مهمان وزیر اعظم مصطفی پاشا کردند و در همان شب در بستر خواب فوت شد بعضی می گویند^{۵۳۳} که بفرموده قیصر به بند چاقشور^{۵۳۴} خفه ساختند و برخی می گویند که از وفور غیرت قصد خود کرده یا غصه مرگ شد و قیصر نیز [73a] بنا بر خبری که از استنبول رسیده بود که از فرنگ لشکر عظیم بر سر^{۵۳۵} اروم ایللی آمده و سلطان ابراهیم برادر سلطان مراد خطبه بنام خود کرده است لهذا در دوازدهم شهر رمضان المبارک بعد از ضبط عراق عرب با امرا و سرداران قلعه بسرعت روانه استنبول شد و مصطفی پاشای وزیر اعظم با پاشایان و لشکر گران درین سرحد توقف نموده ظاهراً اراده ایلچی فرستادن و صلح کردن دارد خان مغفرت نشان مکتوبات ایشان را با عریضه بدرگاه عالی روانه نمودند و در عریضه قید کرده بود که وزیر اعظم متوجه شهربان و قزل رباطست امر عالی چیست خاقان رضوانمکان از استماع این خبر دست بر دامن صبر زده امور خود را بموجب آیه کریمه و من یتوکل علی الله فهو حسبه بقادر لم یزل و لا

۵۲۸ ب : ق : لوط .

۵۲۹ ب : توئی .

۵۳۰ ب : فراق .

۵۳۱ ب : حضر .

۵۳۲ ق : بلادروزی .

۵۳۳ ق : گویند .

۵۳۴ ب : چاقشور .

۵۳۵ ق : بسر .

یزال^{۵۳۶} سپرده اصلاً ازین مقدمات از جای در نیامده منتظر لطیفه غیبی بودند که از پس پرده غیب بظهور آید و^{۵۳۷} نخست از راه بنده پروری از روی لطف و انعام بر بازماندگان قلعه دارالسلام نگریسته هر یک از اولاد و اقربای ایشان بجای^{۵۳۸} هر کدام بمناصب ارجمند و ملازمت رکاب ظفر پیوند سرافراز گردانیدند مثل محمد طاهر مین باشی را بجای^{۵۳۹} امیر فتاح تفنگچی آقاسی و لقب امیر فتاح ثانی و زینل بیگ ولد نقدیخان را بجای^{۵۴۰} والد بیگلربیگی^{۵۴۱} کوه گیلو^{۵۴۲} و لقب خانی و محمد سعید ولد میر فتاح مین باشی بجای برادر او محمد صادق و آقا عنایت بافقی را بجای جلالای مین باشی و علیخان بیگ پساول صحبت را بجای ساروخان آجرولو حاکم ایل مذکور ساخته همگی بخلعت فاخره مخلع شده پایبوس نمودند و در [73b]^{۵۴۳} همان روز دگنک مرصع بمرتضی قلی خان ایشیک آقاسی باشی شفقت فرموده منصب امیر آخور باشی گری را بشیخ علی بیگ ولد علی بیگ زنگنه عنایت نمودند و در بیست و دویم خبر از جانب سپهسالار رسید که محمد آقا نامی با مقصود سلطان خلفا^{۵۴۴} برسالت از نزد وزیر اعظم بدرگاه عالم پناه آمده خاقان رضوانمکان قراخان بیگ برادر جانی خان را در بیست و نهم باستقبال ایلچی روم مقرر داشتند که او را داخل اردوی گردون شکوه ساختند و ایضا ملازم آقا خان مقدم رسید و خبر رسانید که در راه خانقی حوالی شهر بان بقاپوچی باشی خواندگار که با لشکر بیشمار باین دیار می آمد دچار شده جنگ کردیم و قاپوچی باشی را با بیست و پنج نفر از معتمدان رومیه اسیر و موازی یک هزار و پانصد نفر قتل ساخته بنظر انور خواهد رسید و قاپوچی باشی مذکور^{۵۴۵} از آزاد کردهای قلعه ایروانست حضرت خاقانی از روی مروت جلی بار دیگر قاپوچی باشی را بخشیده با سایر گرفتاران آزاد گردانیدند و همگی را بنزد محمد آقای ایلچی فرستادند و در روز پنجم شهر شوال مجلس عالی آراسته ایلچی روم را طلب فرمودند و نامه که از والی روم و وزیر اعظم آورده بود بنظر انور رسانید بغیر از اظهار صلح و صلاح و رفع خونریزش و نزاع و خیر و امنیت عباد و بلاد چیزی دیگر مسطور نبود و روز دیگر که

^{۵۳۶} ق «ولایزال» را ندارد.

^{۵۳۷} ق «و» را ندارد.

^{۵۳۸} ب: بجائی.

^{۵۳۹} ب: بجائی.

^{۵۴۰} ب: بجائی.

^{۵۴۱} ب: بیگلربیگی.

^{۵۴۲} ق: کوه گیلویه.

^{۵۴۳} حاشیه زیر علامتی در متن ندارد: «بر ارباب هوش و خرد و طالبان اعجاز صاحبان دین و دولت پوشیده نماناد که چون سلطان مراد فتح قلعه بغداد نمود آن مغرور بی اعتقاد از جسر بکهنه بغداد آمده و سواره باستانه متبرکه منوره عرش درجه کاظمین علیه و آئانه و اولاده الف الف تحیه و الثنا در آمده و چون تعمیر آن بقعه شریفه در زمان خجسته نشان خاقان گیتی ستان فردوس مکان یافته بود در کتیبه بالای درگاه آن گنبد عرش نما نام نامی و اسم سامی بالقباب پادشاهی آنحضرت را کتابت نموده بودند چون نظر آن پادشاه بیخرد کور باطن مغرور خودپسند بر آن کلمات دلبدن می افند مضراب که در دست آن بی ادب بود بدستور سواره بحک آن می پردازد که الحال علامتش بر جا است در اثنائی که فرود می آید دست ولایت حضرت امام موسی کاظم عم بر کمر آن پادشاه مغرور بی ادب زده بنوعیکه از کمر تا پایین شیط (1) شده که بهمان مرض واصل جهنم شد و خود گفته بود که بیزوم بلیمیزه ووردیلر و از بغداد در محفه نشسته مراجعت دیار ادبار خود می نماید».

(1) ب: شیت.

^{۵۴۴} ق «خلفا» را ندارد.

^{۵۴۵} ق «مذکور» را ندارد.

سپهسالار نامدار و امرای وفادار و عساکر نصرت شعار پایبوس شهریار تاجدار مشرف گشتند از آن منزل کوچ کرده در کنار آب نیلوفر نزول اجلال فرموده در جشن آراستن [74a] نوروز سلطانی ساعی گشتند

گفتار در وقایع و سوانح سال توشقان ثیل ترکی سنه ثمان و اربعین و الف و صلح کردن با سلطان مراد از برای رفاه عباد

چون مسند آرای فلک چهارم بر سریر برج حمل جلوس نمود و نسیم اردیبهشت جهان را نمونه بهشت
عنبر سرشت گردانید

نظم

ز عدل شه و اعتدال هوا^{۵۴۶}

بتان بهشتی باردیبهشت

خاقان رزم جوی بزم آرا در آن سرزمین مجلسی^{۵۴۷} ارم تزئین بر آراستند و جمله ملازم رکاب اقدس و

ملتزمان بزم مقدس بشرف پایبوس تهنیت و مبارکباد سرافراز و بشفقت شاهانه ممتاز گشتند و

جاسوس خان مغفرت نشان که از بلاد آل عثمان رسیده بود عرض نمود که بنا بر عناد مادر سلطان مراد

ابراهیم خان برادر خواندگار بر تخت عثمانی جلوس نموده و ازین رهگذر فتور تمام در ممالک روم پدید

آمده حضرت خاقانی بنا بر درست پیمانی از جای^{۵۴۸} در نیامده محمد قلی^{۵۴۹} بیگ جلو دار باشی را

برسالت روم تعیین فرموده که بنای صلح گذاشته صلح را استحکام دهد و چون خبر آمدن شاه شجاع

ولد شاه جهان با لشکر هندوستان بر سر بلخ رسیده بود حضرت خاقانی از برای تنبه^{۵۵۰} ایشان و ضبط

خراسان و استرداد ممالک ارغنداب دست از نزاع والی روم برداشته بصلح کردن مایل شدند متعاقب سارو

خان طالش را بنزد مصطفی پاشای وزیر اعظم که در باب صلح و صلاح از خواندگار مرخص و مامور و در

عراق عرب عقامت داشت ارسال گردانیدند و سارو خان وزیر اعظم را [74b] ملاقات نموده بعد از

گفتگوی بسیار و قال و قیل بیشمار صلح نامه نوشته بمهر آن دو امیر مزین گشته بنای صلح را استحکام

تمام دادند و تا این زمان که سنه هزار و صد و چهار صلح همان^{۵۵۱} از جانبین در میان است

ذکر مراجعت خسرو آفاق از محل قشلاق بصوب با صواب دار السلطنه قزوین و از آنجا عازم شدن
بمازندران بهشت آئین

چون مصطفی پاشای وزیر اعظم و سارو خان معامله صلح را صورت دادند و خاطر دریا مقاطر شاهی ازین

معامله فی الجمله جمع گردید و^{۵۵۲} در بیلاق میم کلالی همدان سارو خان بشرف پایبوس مشرف گردید

خاقان رضوانمکان عزم را جزم بمقر سلطنت فرمودند

^{۵۴۶} ب : هوا ب .

^{۵۴۷} ق : مجلس .

^{۵۴۸} ب : جانی ؛ ق : جا .

^{۵۴۹} ب، ق : علی .

^{۵۵۰} ق : تنبیه .

^{۵۵۱} ق : است همان صلح .

^{۵۵۲} ق « و » را ندارد .

و حکم عالی بنفاد پیوست که خان مغفور مرحوم در ییلاق میم کلالی توقف نموده سان لشکر ظفر اثر را دیده هر یک از امرا و قشون را رخصت اوطان داده بتعاقب داخل اردوی معلی شود و خان مغفرت نشان بموجب فرمان بعد از دیدن سان لشکر نصرت نشان در قزوین بشرف پایبوس شهریار معدلت آیین مشرف گردید

و یادگار بیگ ناظر دواب که بایلچی گری نزد پادشاه هندوستان رفته بود با سوغات^{۵۵۳} و نامه او رسید خلاصه مضمون آنکه چون فیما بین استحکام دوستی و اتحاد است از روی محبت توقع امدادی از برای فرزندی شاه شجاع از ان حضرت دارم که چون او بماورالنهر رفته است اگر کمک احتیاج داشته باشد دریغ نخواهند^{۵۵۴} داشت و سیاوش خان از خراسان عریضه فرستاده^{۵۵۵} که فیما بین جنود اوزبیک^{۵۵۶} و هندو جنگ شده اوزبیکه شکست برداشته اند و شاه شجاع در بلخ است و از آنجا اراده بدخشان نموده است القصه موکب معلی شاهی از راه ییلاق شکار کنان کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه قزوین بودند که خبر فوت قزاق خان چرکس بیگلربیگی^{۵۵۷} استرآباد که قصد خود کرده بود رسید حکومت آن ولایت را بحسین بیگ ناظر بیوتات با لقب خانی و نظارت را بمحمد علی بیگ گرک یراق وزیر اصفهان^{۵۵۸} و وزارت اصفهان [75a] بمیرزا تقی دولت آبادی عنایت فرمودند و^{۵۵۹} چون دولخانه مبارکه دارالسلطنه قزوین محل نزول شاه با عدل و دین گردید حکم عالی باطلاق اسیران و پاشایان که در قلعه ایروان و سایر معارک کارزار بدست عساکر نصرت شعار گرفتار گشته بودند صدور یافت و مصحوب اسمعیل بیگ چکنی نزد وزیر اعظم مصطفی پاشا ارسال گردانیدند و^{۵۶۰} بعد از آن در باغ صفی آباد بعیش و نشاط و سیر چراغان خود را مشغول ساختند و چون مهتر شاهنظر فوت شده بود آن منصب را بدادود بیگ غلام خاصه شریفه و یوزباشی گری آقایان باحمد بیگ عنایت نمودند بعد از فراغ از اینها از راه دریا کنار متوجه دار المرز شدند و^{۵۶۱} در پنجم ماه مبارک رمضان داخل بلده رشت شدند و ماه مبارک رمضان را در آن بلده باتمام رسانیده و آقا زمان وزیر آنجا را از راه شکوه رعایا معزول و عوض بیگ برادر مهتر داود را وزیر رشت گردانیدند و از رشت متوجه لاهیجان شدند و در لاهیجان بسیر چراغان دور استلخ^{۵۶۲} مشغول بودند بعد از فراغ از آن شغل روی توجه بمازندران آوردند و چون در قصبه اشرف نزول اجلال واقع شد در هیجدهم شهر شوال خبر فوت سلطان مراد قیصر روم و جلوس سلطان ابراهیم بر جای او رسید خاقان رضوانمکان هر روز در مازندران بعیش و نشاط و سیر قصبچهها و شهرها و شکار اشتغال می نمودند تا ایام زمستان در آن ولایت بهشت نشان باتمام رسید

۵۵۳ ب : سوقات .

۵۵۴ ق : نخواهد .

۵۵۵ ق : فرستاد .

۵۵۶ ق : اوزبک .

۵۵۷ ب : بیگلربیگی .

۵۵۸ ب : اصفها .

۵۵۹ ق : « و » را ندارد .

۵۶۰ ق : « و » را ندارد .

۵۶۱ ق : « و » را ندارد .

۵۶۲ ق : استخر .

گفتار در وقایع و سوانح سال همیون فال لوی ئیل [75b] ترکی سنه تسع و اربعین و الف و مراجعت موکب همیون از مازندران بزمان امان ملک منان بصوب اصفهان

چون بار دیگر از رسیدن آفتاب انور بر تختگاه حمل این عالم پیر آغاز جوانی از سر گرفت و بساطین جهان سرسبزی پیدا کرد خاقان کامبخش کامیاب مهمانان و امرای عظام را در مجلس بهشت آئین عمارت دولخانه اشرف طلب نموده سفره عیش و عشرت و خوان انعام و احسان بر روی ایشان گسترانیده همگی را در آن روز فیروز بنوازشات خسروانه سرافراز ساختند و بنا بر اموری نالایق نوروز سلطان داماد امام قلیخان را سیاست فرمودند و او را در میان جنگل

مازندران بموجب فرمان

شقه ساختند و بعد از چند روز شاه ظفر مأل بسیر شکار میان کال^{۵۶۳} تشریف برده بعد از فراغ از شکار زنگول عنان عزیمت بصوب ییلاق فیروزکوه معطوف داشتند و در ییلاق مذکور ایلخی خاصه را بملازمان قسمت فرموده مهمانان و امرای عالیشان را رخصت اوطان داده اردوی معلی از راه سیاه کوه و نمکزار بدارالمؤمنین کاشان روانه شد و در سر چشمه فین در عمارت^{۵۶۴} که احداث کرده آن حضرتست نزول فرمودند و^{۵۶۵} بعد از چند روز عنان فیروزی عیان بجانب مقر سلطنت و مستقر خلافت بر تافته بتاریخ روز جمعه دویم شهر ربیع الاول از دروازه حسن آباد داخل دولخانه جنت بنیاد شدند و چون ایلچی پادشاه اروس نزدیک شده بود قرا خان بیگ برادر جانی خان را باستقبال او تعیین فرموده ایلچی را از روی اعزاز بشهر در آوردند بعد از [76a] چند روز خبر فوت کلب علیخان بیگلربیگی^{۵۶۶} ایروان رسید ایالت آن ولایت را بمحمد قلی بیگ جلودار باشی با لقب خانی مرحمت فرمودند و چون فوت^{۵۶۷} شاهرخ سلطان حاکم کلهر و چم چمال^{۵۶۸} رسیده بود^{۵۶۹} جای او را برادر او شیخ علی بیگ امیر آخور باشی شفقت فرمودند و امیر آخور باشی گری را برادر شیخ علی خان نجف قلی بیگ مقرر نمودند و ابراهیم خان ایگرمی دورت قاجار حاکم بردع را برسالت روم از برای تهنیت جلوس سلطان ابراهیم تعیین کردند و پیر بوداق خان ترکمان را بحکومت سیستان سرافراز گردانیدند درین اثنا چاپار از نزد سپهسالار مغفرت یافته حضرت غفار رسیده عریضه آن خان جلالت آثار را بنظر انور رسانیده که زلزله بسیار عظیم در تبریز واقع شده بمرتبه^{۵۷۰} که حساب کرده ام چهارده هزار و هفتصد در^{۵۷۱} خانه ویران و دوازده هزار و ششصد نفر از اناث و ذکور خرد و بزرگ کشته شده اند ازین حکایت عجیب غریب خاقان رضوانمکان را خاطر مبارک ملول شده از روی شفقت و مرحمت در باب سکان آن ولایت رقم استمالت ارسال

^{۵۶۳} ق: میانکاله.

^{۵۶۴} ق: عمارتی.

^{۵۶۵} ق «و» را ندارد.

^{۵۶۶} ب: بیگلربیگی.

^{۵۶۷} ق: خبر فوت.

^{۵۶۸} ق: چمچال.

^{۵۶۹} ق: رسید.

^{۵۷۰} ق: بمرتبه ای.

^{۵۷۱} ق «در» را ندارد.

فرموده مقرر^{۵۷۲} آنکه محالی که روی بخرابی آورده از عین المال که در نزد وزیر آذربایجانست بسر کاری خان مغفرت نشان معمور و آبادان سازند و سه ساله مالیه اهل تبریز را بتصدق فرق مبارک باهل آن ولایت بخشیدند و از جانب خراسان از نزد سیاوش خان عریضه رسید که یلنگوش اتالیق با موازی ده هزار نفر اوزبیک^{۵۷۳} بتاخت خراسان آمد و^{۵۷۴} این غلام جان [76b] نثار با امرا و سپاه این دیار تکیه بلطف پروردگار و اقبال شاه تاجدار کرده بر سر آن گروه تاخته ایشان را بیک حمله متفرق ساختیم و سر و اسیر و غنیمت بدست در آورده عنقریب که سرهای مقتولان بدرگاه عرش نشان خواهد رسید

گفتار در وقایع سال همیون فال ئیلان ئیل ترکی سنه خمسین و الف

چون ایام زمستان سپری شد و روزگار از بوی نسیم بهار سبز و خرم گردید گل از خلوتکده خاک سر بر آورد و بلبل بر سر شاخ گل بترنم در آمد عندلیبان باغ و بوستان بزبان بی زبانی بادای شکر و حمد و ثنای سبحانی پرداختند

شعر

هجوم لشکر دی در بدر شد چمن از فیض باران گهر^{۵۷۵} شد
زمین باغ از فیض بهاران بجای خار رویانید ریحان

خاقان کام بخش عشرت افروز در آن روز سعادت اندوز در تالار طویله که احداث کرده آن حضرت است جشن نوروزی آراستند ایلچیان و مهمانان را طلب فرموده ابواب سور و سرور بر روی نزدیک و دور گشوده همگی خاصان بارگاه را بنوازشات شاهانه سرافراز ساختند بعد از چند روز خبر فوت حسن خان بیگلربیگی^{۵۷۶} هرات رسید در همان روز عباس قلی بیگ ولد ارشد اکبر او را بجای والد بلقب خانی سرافراز گردانیده ایالت هرات را بدو ارزانی داشتند و چون عباس قلی بیگ بداروغگی رشت رفته بود مقرر شد که از همانجا روانه مقصد شود و آقا ملک وزیر تفنگچی را که قبل ازین وزیر هرات بود باوردن حسین قلی خان ولد حسن خان که حاکم ماروچاق بود و بعد از فوت پدر بخودسر [77a] داخل هرات شده بضبط ملک و مال پرداخته تعیین فرمودند آقا ملک بایلغار متوجه هرات شده حسین قلی خان را بدرگاه معلی رسانید و عباس قلی خان در هرات بر مسند متمکن^{۵۷۷} گردید چنانچه گفته اند

بیت

تا نمیرد یکی بناکامی دیگری شادکام ننشیند

القصه حضرت خاقانی از برای استرداد قلعه قندهار چون خاطر از لشکر کشی خواندگار جمع گردانید بتدارک لشکر و سامان سفر پرداختند^{۵۷۸} حکومت ماروچاق را بدوست علی بیگ زنگنه عنایت فرموده^{۵۷۹} چون نواب خورشید احتجاب مغفرت مآب زینب بیگم دختر حضرت شاه جنت مکان فوت شد خاقان

^{۵۷۲} ب : مقرر ؛ ق : مقرر^{۵۷۲} .

^{۵۷۳} ق : اوزبک .

^{۵۷۴} ق : آمده .

^{۵۷۵} ق : پر گهر .

^{۵۷۶} ب : بیگلربیگی .

^{۵۷۷} ب : متمکن .

^{۵۷۸} ق : پرداخته .

^{۵۷۹} ق : فرمودند .

رضوانمکان را از فوت او تالم بهم رسیده در نهایت متأثر گشتند بتعزیه او پرداخته بتشییع^{۵۸۰} جنازه اقدام نمودند و خیر و خیرات بسیار فرمودند^{۵۸۱} از حج و نماز و روزه^{۵۸۲} او را مهیا گردانیدند مقرر^{۵۸۳} شد که میرزا حبیب الله اینها را بعمل آورده تصدقات را بمستحقان رساند و چون حکیم الملک ایلچی قطب شاه نزدیک رسیده بود مقرر شد که میر قاسم بیگ داروغه اصفهان باستقبال او رفته او را داخل شهر گردانند و بعد از دو روز او را طلب فرموده مجلس پادشاهانه بر روی ایلچیان اورگنچ و غیره بر آراسته حکیم الملک را که عبدالله قطب شاه سفارش عمه های خود که قبل ازین از راه دریا بدرگاه معلى آمده بودند نموده سوغات^{۵۸۴} او را طلب فرموده نوازش بیش از پیش فرمودند بعد از اتمام جشن خبر فوت حسینخان بیگلربیگی^{۵۸۴} استراباد رسید حکومت آن ولایت را بمحراب خان قوم صفیقلی خان مرحمت نموده بلفظ گهر بار فرمودند [77b] که در آراستگی قشون ساعی باش که عنقریب ماهچه ظفر توام بآن حدود خواهد رسید و اغورلو بیگ ناظر دفتر خانه را بخرداری غله و آذوقه بخراسان فرستادند و عریضه عباس قلیخان و سیاوش خان رسید که امام قلی خان والی بخارا بعلت نابینائی و بی وفائی اوزبیک^{۵۸۵} آرزوی آمدن بمکه معظمه کرده اهل بخارا و اعیان اوزبکیه صوفی سلطان نامی را بر جای^{۵۸۶} او بر تخت خانی جای^{۵۸۷} داده باین جهت میانه امرای بلخ و بخارا منازعه و مناقشه بهم رسیده است تا دیگر چه روی دهد و در سیم شهر رجب مقرر شد که ارقام مطاعه باطراف و جوانب ممالک محروسه از عقب سپاه منصوره نوشته بقدرغن تمام امرا و حکام و عساکر هر ولایت از جا و مقام خود در حرکت آمده متوجه خراسان شده در نیشابور بر سر تهمتن دوران سپهسالار ایران بیگلربیگی^{۵۸۸} آذربایجان خان مغفرت نشان اعنی رستم خان انار الله برهانه جمعیت نمایند و جار کشیده شد که سوای همیشه کشیک همگی عساکر منصوره که در پایتخت همیون حاضر اند روانه خراسان شوند که اینک راییت ظفر آیت متوجه قندهار است و رقم مطاع از برای خان مغفور مرحوم ارسال نمودند که با امرای آذربایجان متوجه خراسان شده وعده در نیشابور خواهد بود در این اثنا ابراهیم خان ایگرمی درت^{۵۸۹} که برسالت روم رفته بود با قابیل آقا نام ایلچی خواندگار و اکثر از امرای^{۵۹۰} این دیار که گرفتار اروام چه در بغداد و چه ایروان شده بودند هر کس را در اجل تاخیری بود بشرف [78a] پایوس رسیدند و سلطان جلال الدین پادشاه زاده بدخشان که بدست اوزبکان اسیر شده بود فرار نموده بدرگاه عالی رسیده نوازش یافت و چون شاهویردیخان لر فوت شده بود جای^{۵۹۱} او را بعلیقلی بیگ ولد او عنایت نمودند و در بیست و یکم شهر رمضان المبارک عریضه مرتضی قلی خان حاکم مرو رسید که امام قلیخان والی بخارا باتفاق ندر تقای

۵۸۰ ب : بتشیع .

۵۸۱ ق : فرموده .

۵۸۲ ق : و مقرر .

۵۸۳ ب : سوقات .

۵۸۴ ب : بیگلربیگی .

۵۸۵ ق : اوزبک .

۵۸۶ ب : جایی .

۵۸۷ ب : جایی .

۵۸۸ ب : بیگلربیگی .

۵۸۹ ق : دورت .

۵۹۰ ب : امرائی .

۵۹۱ ب : جایی .

دیوان بیگی^{۵۹۲} و محمد رحیم پروانه چی و بیرام خواجه یساول صحبت و خواجم قلی قلماق که مقربان اویند^{۵۹۳} و بعزم سفر مکه معظمه از بخارا بیرون آمده داخل مرو شدند میرزا محمد مقیم ولد میرزا محمد شفیع منجم حکم کرده بود که درین سال پادشاه عظیم الشان از مشرق زمین بدرگاه عالم پناه خواهد رسید خاقان رضوانمکان از حکم صریح او تعجب نموده او را نوازش فرمودند القصه خاندانقلی بیگ ذوالقدر یساول صحبت را با یک هزار تومان نقد و پانصد تومان جنس بجهه امام قلیخان ارسال گردانیدند و عریضه خان مغفرت نشان رسید که باقبال بیزوال شاهي ظل الهی بصحت و سلامت در غره شهر شوال داخل نیشابور شده روز بروز عساکر مظفر فیروز جمعیت می نمایند خاقان رضوان مکان در تالار طویله مجلس آراسته قابیل بیگ ایلچی روم را طلب فرمودند و او نامه و سوغات^{۵۹۴} خواندگار که چهار راس اسب که یک راس با زین مرصع و لجام طلاء میناکار و یک راس با زین و لجام مطلا و دو راس بجل های دیبا باف و یک کمر شمشیر مرصع بنظر انور گذرانیده بنوازشات شاهانه [78b] سرافراز گردید و ایضا خبر آمدن محمد یوسف اتالیق ایلچی ندر محمد خان والی بلخ رسید و در سلخ شهر شوال سلطان علی میرزای^{۵۹۵} عم بزرگوار خاقان کامکار که ولد شاه جنت مکان شاه طهماسب قدس سره بود عالم فانی را وداع نموده بجهان جاودانی شتافت نواب اشرف اعلی بعد از تعزیه بلنجان حوالی باغ وحش بشکار تشریف بردند در آن مکان بعیش و نشاط روزگار گذرانیده که ملازمان رستم خان والی گرجستان رسیده صبیبه طهمورث خان را آورده بسرادق عز و جلال سپردند بعد از دو روز که خاقان ایران در آن مکان بخوردن شراب ریحانی مداومت می نمودند که ناگاه مزاج وهاج از اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض ذات مقدس گردید بنابراین از آن صیدگاه متوجه شهر شدند و در عمارت کرسکان حوالی شهر چند روز توقف فرمودند تا آنکه خدای تبارک و تعالی از شفا خانه شفاء و رحمه للمؤمنین شفاء اجل^{۵۹۶} بمرشد کامل عنایت فرمودند و آن حضرت از کارخانه تقدیر ذوالجلال لباس صحت و عافیت پوشیدند و عامه خلائق زبان بشکر و سپاس ایزد متعال گشوده سجدات شکر الهی بجای آوردند و خاقان ایران بصحت و سلامت بدولت و اقبال داخل شهر شدند و در عمارت آینه خانه مجلس عالی ترتیب داده ایلچیان را اکثر خلعت داده رخصت انصراف فرمودند و روز بروز در تدارک لشکر و تهیه سفر خیر اثر قندهار و روانه نمودن عساکر نصرت شعار و سامان جباخانه^{۵۹۷} و سرانجام توپخانه [79a] همت والا نهمت مصروف داشتند تا آنکه ایام فرخنده انجام زمستان باتمام رسید و آوازه ورود بهار عالم آرا در جهان منتشر گردید

گفتار در قضیه هایله که در بلده کاشان در اوایل سنه یونت ئیل موافق احدى و خمسين و الف روی داد

چون خاقان رضوانمکان در دارالسلطنه اصفهان ایام زمستان^{۵۹۸} بعدل و عدالت و داد و دهش باتمام رسانید از برای جشن نوروزی در تالار طویله فرمان داد و در آن روز فیروز^{۵۹۹} بدلداری و نوازشات بیش از

۵۹۲: ب: دیوان بگی .

۵۹۳: ق: هستند .

۵۹۴: ب: سوقات .

۵۹۵: ق: میرزا .

۵۹۶: ق: عاجل .

۵۹۷: ق: جبه خانه .

۵۹۸: ق: زمستان را .

۵۹۹: ق: فیروزی .

پیش ملازمان بارگاه و مجلسیان مجلس حضرت شاه را سرافراز گردانیدند و در ششم محرم از بلده طویه دارالسلطنه اصفهان بیاغ قوشخانه نقل مکان فرمودند و در آنجا خلیل خان بختیاری چند اسب تازی برسم پیشکش بنظر انور رسانیده رخصت یافت که در الکاء خود باشد هر چند التماس ملازمت رکاب مقدس معلى نمود مفید نیافتاد خلعت پوشیده روانه الکاء خود شد و بعد از چند روز روانه مقصد شدند تا آنکه در بیست و یکم شهر محرم^{۶۰۰} الحرام در عمارت دولتخانه دارالمؤمنین کاشان نزول اجلال فرمودند و ایلچی ندر محمد خان اوزبیک^{۶۰۱} در کاشان بشرف پایبوس اشرف همیون مشرف گردید و^{۶۰۲} در آن مکان بهشت نشان مجلس عیش و عشرت ترتیب داده بکشیدن می ارغوانی رنگ بودند تا آنکه عارضه^{۶۰۳} از هجوم الم بیماری بوجود شریف آن خسرو غازی و شیر بیشه یکه تازی روی نمود و آن حضرت از شدت [79b] تب و کثرت بیماری سر بر بستر ناتوانی گذاشت اطبای مسیحادم و معالجان حذاقت شیم از معالجه و مداوا عاجز گشته سر در گریبان تدبیر حیرت فرو بردند هر چند تدبیرها در معالجه آن آفتاب اوج بسالت که در تاب حرارت افتاده بود می نمودند موافق تقدیر نیامد و روز بروز مرض در تزیاید بود تا در روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر بعضی در سنه هزار و پنجاه و دو و بعضی در اواخر سنه هزار و پنجاه و یک که یک ساعت از روز مذکور گذشته بود روح پر فتوحش از کالبد خاکی باعلی علین پرواز نموده منادی ارجعی الی ربک راضیه مرضیه نفس قدس نهاد او را بحظایر قدوسین دعوت کرد و فرمان فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی طایر روح مطهر او را همپرواز ارواح مقدسین در خلد برین گردانید چنین است رسم و آئین این سرای دودر که هر که پای در ساحت وجود نهاد هنوز کام نگرفته بناچار از دروازه عدم بیرون رود و هر که لباس حیات بر قامت خود موافق یافت هنوز چنانچه خواطر خواه باشد نپوشید که باید از سر بیرون نمود

بیت

دولت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند
هیچ به از آن نیست که دم ازین گفتگو بسته زبان بکام دهان کشیدن بهتر تا شکوه زدن زیرا که

بیت

اگر صد سال مانی دور^{۶۰۴} یکی روز ببايد رفت ازین کاخ دل افروز
القصة امرا و وزرا و ارکان دولت و علمای با سعادت بتجهیز و تکفین پرداخته بعد از رسم و آئین شرع انور نعلش مطهر آن بر گزیده [80a] حضرت الله را با دو دیده گریان و سینه بریان از دولخانه مبارکه بیرون آورده روانه دار المؤمنین قم نمودند و در مشهد مقدس و جوار مرقد منور معطر حضرت معصومه علیه التحیه و الثنا مدفون ساختند و حفاظ و خادمان تعیین نمودند الهی الهی هر زمان از نسیم لطف و مرحمت مرقد منورش را معطر گردان و از رشحات سحاب مغفرت حفره خاک مطهرش را سبز و شاداب دار بمحمد^{۶۰۵} و آله الاطهار آنچه بخاطر شکسته خاطر این حقیر کثیر التقصیر می رسد آنست که قلم مکسور اللسان را از وقایع تعزیه و قضیه هایله آن حضرت کوتاه داشته بمقدمه تهنیت جلوس میمنت مانوس گوهر شاداب بحر سلطنت و در شاهوار صدف دولت جهاندار سلیمان حشمت در دریای

۶۰۰ ب: محر .

۶۰۱ ق: اوزبیک .

۶۰۲ ق « و » را ندارد .

۶۰۳ ق: عارضه ای .

۶۰۴ ق: ور .

۶۰۵ ق: بحمد .

دودمان ولایت و شمع شبستان بوستان صفوت شهریار دیندار شریعت پرور پادشاه دادار عدالت گستر ثانی اثنین خاقان گیتی ستان فردوس آشیان صاحبقران سلیمان شان ثانی شاه عباس بهادر خان قدس الله اسرارهم بگفتگو در آورده عالم و عالمیان که لباس ماتم در بر گرفته بخلعت مزدگانی جلوس شاهزاده جوانبخت کامکار از تعزیه و رخت سوگواری بیرون آورده بچند کلمه از وقایع ایام خجسته انجام که در اوایل جلوس میمنت مانوس حضرت صاحبقران ظل رحمن روی داده این صحیفه گرامی زیب و زینت یابد و هم خاتمه احوال خان مغفرت مآل بر طالبان اخبار ماسلف ظاهر و^{۶۰۶} مبرهن شود انشأالله [80b] و تعالی

گفتار در جلوس میمنت مانوس خاقان صاحبقران که در سنه یونت ئیل موافق اثنی و خمسین و الف هجری در دارالمؤمنین کاشان بتقدیر خالق قادر بی چون واقع شد

آنکه چون چهار روز از قضیه هایلله خاقان رضوان مکان خلد آشیان در گذشت بتاریخ شب جمعه شانزدهم شهر صفر در ساعت مسعود که مقرب حضرت خاقانی مولانا محمد شفیع منجم خراسانی تعیین نموده بود ارکان دولت و خاصان آن حضرت خاقان صاحبقران^{۶۰۷} موسوم بجد امجد همیون اعنی شهریار گیتی ستان فردوس آشیان ساخته بدستور آئین شهریاران صفت^{۶۰۸} مکان و طریق سلاطین صفیه صفویه بر مسند دولت و اورنگ سلطنت تاج پادشاهی بر سر و کمر شهنشاهی بر میان بر قالیچه ارشاد جلوس فرمودند و نقاره دولت بنام نامی آن حضرت بصدا در آوردند روز دیگر در عمارت دولتخانه مبارکه حضرت خاقان صاحبقران با روی چون ماه تابان در سن یازده سالگی بر مسند کیان متمکن و جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عموم خلق الله بشرف دیدار فرخنده آثار و سجده و پابوس تهنیت و مبارکباد جلوس مشرف گشتند و در همان روز خطبه بلیغ باسم سامی صاحبقرانی خواندند و دست دریا نوال شاهی به بذل انعام و احسان گشوده همگی خاصان بارگاه را بخلعت خاص اختصاص فرمودند و برابری ممالک محروسه و رعایای هر ولایت را نوازش نموده بقایای کل ممالک محروسه را که قریب پینصد هزار تومان می شد [81a] بتخفیف و تصدق مقرر داشته بر ایشان بخشیدند و چون نامه ندر محمد خان والی بلخ که مشتمل بر استدعای تفقادات و دلجوئی نسبت بسلطنت پناه امام قلیخان شرف مطالعه دریافت حکم عالی بنفاد پیوست که منشیان بلاغت نشان ارقام مطاعه باسم سامی و نام نامی تهمتن دوران و سپه سالار ایران و سایر حکام خراسان بقلم در آورده مبنی بر استمالت و حسن سلوک و خدمت آن سلطنت پناه مصحوب طهماسب قلی بیگ چغتای حاکم سابق شوستر ارسال گردانیدند و بعد از فراغ از مهام قواعد ملکداری و فرمانروائی چون هوای کاشان روی بگرمی آورد در ساعت سعد بقصد نهضت بصوب دارالسلطنه قزوین از بلده المؤمنین^{۶۰۹} کاشان روی توجه براه آوردند و در روز چهارم داخل مدینه طیبه دارالمؤمنین قم شدند هم از گرد راه بطواف آستانه مقدسه معصومه علیها و آبائها الصلوه و التحیه و مضجع منور مطهر نواب خاقان رضوانمکان تشریف بردند و باطعام فقرا و مساکین آنجا قیام نمودند و داروغگی آن بلده طیبه را بحسین قلی بیگ قورچی شمشیر تفویض فرمودند و ایلچیان ترکستان را از آنجا رخصت انصراف داده سارو خان بیگ آجر لو را بمرافقت ایشان بجانب بلخ تعیین

^{۶۰۶} ق « و » را ندارد .

^{۶۰۷} ق : صاحبقران را .

^{۶۰۸} ق : نصف .

^{۶۰۹} ق : بلده دار المؤمنین .

نمودند و از آنجا بدولت و اقبال کوچ کرده متوجه دارالسلطنه قزوین شدند و در نه روز طی آن مسافت نموده روز شانزدهم شهر ربیع الاول در باغ صفی آباد نزول اجلال فرمودند سلطان بلاغی با سادات [81b] و علما و اکابر و اهالی شهر باستقبال بیرون آمده بشرف دیدار فرخنده آثار آن برگزیده حضرت پروردگار^{۶۱۰} و سجده و پایبوس مشرف گشتند روز دیگر مقرر شد که ارکان دولت و علما و سادات و فضلا و صلحا و اعیان و اشراف دارالسلطنه قزوین در ایوان چهل ستون جمعیت نموده جهه ترویج^{۶۱۱} روح مطهر نواب خاقان رضوانمکان حفاظ و قرای خوش کلام بلاغت و فصاحت لسان بتلاوت و ختم قران ملک علام اشتغال نمایند و دو هزار قاب طعام الوان و انواع حلویات در آنروز که روز اربعین رحلت خاقان رضوان آرام^{۶۱۲} بود طبخ نموده در آن مجلس صرف شود و روز دیگر حضرت خاقان صاحبقران با امرا و بندگان از باغ صفی آباد داخل شهر شده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند و بعد از فراغ از آن امر جمیع امرا و وزرا خواه آنانی که در بارگاه و خواه در حکومتگاه خود بودند بخلع فاخره از زربفت و سمور و انعام وافر از اجناس و نقود و اسبهای تازی با زین و لجام طلا و مرصع شفقت و سرافراز گردانیدند و هر که در زمان خاقان رضوانمکان از ملازمت بنا بر تقصیری معزول بل مغضوب و محبوس بودند از جریمه ایشان درگذشت^{۶۱۳} ملازم و صاحب منصب گردانیدند و هر روز در باب الجنه قزوین بداد و دهش و قیق اندازی و جرید بازی و چوگان باختن و اسب تاختن اشتغال می نمودند [82a] تا آنکه خبر آمدن سلطنت پناه شوکت دستگاه امام قلیخان پادشاه ذیجاه ترکستان بدرگاه خلافت بنیان رسید خاقان صاحب قران بتهیه استقبال و اسباب ضیافت پرداختند

گفتار در آمدن پادشاه والجاه ترکستان امام قلیخان بتقدیر ملک سبحان بدرگاه عالم پناه خاقان صاحب قران ظل رحمن

پوشیده و مخفی نماند که امام قلیخان ولد تلیم خان که در سنه سچقان ثیل موافق احدى و عشرين و الف که بر عم خود ولی محمد خان که از بیم او التجا بدرگاه خاقان گیتی ستان فردوس آشیان آورده بود در وقت مراجعت و رسیدن بر تختگاه بخارا از بی وفائی اوزبکان غدار در معرکه کارزار بقتل عم بزرگوار خود پرداخته بر تمامی ممالک ترکستان مستولی گشت و در مدت سی سال سلطنت و حکمرانی خبر لشکر کشی و بی اندامی نسبت بملازمان درگاه شاهی در بلاد خراسان بازگشت بدرگاه خلافت مکان نمود درین سال چون از ضعف باصره و علت نابینائی و بیم بی وفائی اوزبیک^{۶۱۴} ببهانه زیارت مکه معظمه سلطنت آن ولایت را بندر محمد خان برادر کوچک خود که والی بلخ بود واگذاشته با اتالیقان و خاصان خود از بخارا متوجه قلعه چهارجو گردید ندر محمد خان جمعی را بتعاقب او نامزد گردانید اوزبکان بیحیای^{۶۱۵} بی وفا در عرض راه بر اردوی آن^{۶۱۶} خان مفقودالبصر ذیجاه ریخته نقد و جنس او را [82b] آنچه داشت بیغما و تاراج بردند امام قلیخان با رفقا با اسب و تازیانه از آن مهلکه خود را بیرون

۶۱۰ ب: پروردگار.

۶۱۱ ق: ترویج.

۶۱۲ ق: مکان.

۶۱۳ ق: در گذشته.

۶۱۴ ق: اوزبک.

۶۱۵ ب: بیحیائی.

۶۱۶ ق: «آن» را ندارد.

انداخته فرار کنان بسرحد مرو شاه‌یجان رسید مرتضی قلیخان قاجار که بیگلربیگی^{۶۱۷} مرو بود او را استقبال نموده بقلعه در آورد و حقیقت احوال آن خان بلند مکان را بپایه سریر اعلیٰ عرض نمود خاقان^{۶۱۸} رضوانمکان بمقتضای^{۶۱۹} شیمه کریمه مهمان نوازی خاندانقلی بیگ یساوول صحبت را با مبلغ یک هزار و پانصد تومان نقد و جنس چنانچه در فوق این صحیفه گذشت بمهمان داری تعیین فرمودند و فرمان قضا جریان باسم هر یک از حکام از مرو تا پایه سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که بهر شهر و محال محروسه که آن خان عالی شان وارد گردد شرایط مهمانی و لوازم میزبانی بجای^{۶۲۰} آورده اجناس نفیسه و نقود وافره برسرم تکلف و پانداز و دادن انعام و لباس و فروش و ظروف و شتران کوه ماهان و تازی نژادان راهوار و استران باربردار و دیگر نزل و سواری و سامان و سرانجام مطعوم و مشروب و ارسال بذل^{۶۲۱} و ارمغان و تحف و هدایا در منازل و مراحل بعمل آورند و نوعی نمایند که در حین ورود درگاه سلاطین پناه آن خسرو ذی جاه اظهار خشنودی و رضا نمایند بعد از ارسال فرامین و مناشیر عالیجاه مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی باشی را بمهمانداری بجانب طهران که الکاء او بود خاقان صاحبقران مقرر فرمودند و چون امرای نامدار بمضمون فرمان واجب الازعان شهریار گردون وقار رسیده^{۶۲۲} کمر خدمت بمیان جان بسته بسرانجام ضیافت و تهیه استقبال پرداختند [83a] مرتضی قلیخان حاکم مرو در حین بیرون آمدن امام قلیخان از آن بلده بفراخور همت از نقد و جنس برسرم تکلف و پیشکش بنظر او رسانیده و جمعی از ملازمان و آقایان معتبر برفاقت رکاب و ملازمت آن خان عالیشان تعیین نموده که در الکاء متعلقه او بهمان دستور خدمت نموده مایحتاج او و رفقای او را که بیک هزار نفر می رسیدند و جمعی کثیر از تجار و زوار که ببهانه زیارت بیت الله در اردوی او جمع شده بودند منزل بمنزل سامان و سرانجام نمایند و چون بحوالی مشهد^{۶۲۳} مقدس رضیه رضویه علی ساکنها الصلوه و التحیه رسید ملازمان قرچقای^{۶۲۴} خان بیگلربیگی^{۶۲۵} مشهد متکفل ملازمت خان شده در روزی که داخل شهر می شد قرچقای^{۶۲۶} خان با جمعی کثیر از خواص و عوام سپاهی و رعیت در غایت عظمت و نهایت زینت باستقبال پرداخته پادشاه را با اتالیقان و ملازمان باعزاز و احترام تمام بشهر در آوردند و در جای لایق و عمارت خوب و منزل مرغوب هر یک را فرود آوردند و هر روزیکه از اعیان آن بلده طیبه متکفل میزبانی خان و تبعه او شده لحظه^{۶۲۷} از خدمت و تکلفات و تواضعات فرو^{۶۲۸} گذاشت نمی نمودند بعد از چند روز آن پادشاه از روی عجز و نیاز آرزوی دریافت سعادت زیارت آستان عرش نشان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس ثامن ضامن علیه و آبائه الف الف التحیه و الصلوه نموده بقدم اعتذار و زبان استغفار ریسمان سیاه بر گردن افکنده برهنه پای یکی از خدام آستان واجب الاحترام باستدعای آن

۶۱۷ ب: بیگلربیگی .

۶۱۸ ق: خان .

۶۱۹ ب: بمقتضا .

۶۲۰ ب: بجائی .

۶۲۱ ب: بزل .

۶۲۲ ق: رسیدند .

۶۲۳ ق: شهر مشهد .

۶۲۴ ق: قرچقای .

۶۲۵ ب: بیگلربیگی .

۶۲۶ ق: قرچقای .

۶۲۷ ق: لحظه ای .

۶۲۸ ق: فرود .

خان^{۶۲۹} [83b] عالیشان کشان کشان بآن آستان ملایک پاسبان می بردند و بعد از استفاضه فیوضات آن مقام عرش^{۶۳۰} نظام روانه پایه سریر اعلی و درگاه معلی گردید خان مغفرت نشان اعنی سپهسالار ایران در نیشابور با عساکر ظفر توامان از رسیدن پادشاه ترکستان و نزدیک شدن او بدان مکان از وفور کرم و سخاوت همت والانهمت بتهیه اسباب ضیافت و پا انداز و پیشکش مصروف داشته در بیرون شهر جای لایق^{۶۳۱} و مکان موافق بجهه خیمه و سراپرده بر پای نمودن اختیار فرموده تمامی عساکر را که بهفتاد هزار نفر بلکه بیشتر در اردوی آن خان سعادت بهر جمعیت داشتند از مردم کهن سال مکرر استماع نمود که هرگز از عساکر نصرت مآثر قزلباش بر سر هیچ سردار و سپهسالاری چنین جمعیت ننموده بودند مقرر داشتند که در آن فضای وسیع خیام بر پای نموده اردو و اردو بازار را زیب و زینت داده خیمه و سراپرده عالی با فرش و فروش و جرومهای^{۶۳۲} اطلس و دیبا و چیغ های^{۶۳۳} زرنگار علیحده بجهه نزول آن خان والاتبار ترتیب دادند و از برای امرا و خاصان او جداگانه منزل سرانجام فرمودند و هریک از امرا را مهماندار یکی از اتالیقان مقرر داشتند تا آنکه بحوالی معسکر آن پادشاه نزدیک شد سپهسالار نامور مقرر فرمود تا غازیان و مجاهدان از تفنگچی و غلام و قورچی و چریک خراسان همگی گیم قتلو پوشیده در نهایت تقطیع^{۶۳۴} و زینت همه با تاج و جقه^{۶۳۵} مرصع و اسب و کوتل با زین و لجام طلا مکمل بجواهر الوان [84a] آماده و مهیا باشند تا روز دیگر که آفتاب زرین سپر بتسخیر کشور فلک چهارم از پس کوه مشرق زمین مستعد^{۶۳۶} گردید و بنور ضیابخش محمدی عالم را منور و مزین گردانید که خان نامدار و تهمتن روزگار با تاج و جقه^{۶۳۷} و زلف و طومار باتفاق امرای^{۶۳۸} جلادت شعار [و] مین باشیان و یوزباشیان و سپاه بی پایان از پیاده و سوار تفنگچی و کماندار مکمل و مسلح تزوک بسته و یسال^{۶۳۹} آراسته در نهایت عظمت و شوکت متوجه استقبال شده روی زمین از علامت و نشان سم ستوران زره پوش گردید و باد صبا را از کثرت و ازدحام لشکر ضیق النفس بهم رسید طول روزگار را^{۶۴۰} از عرض آن سپاه رشته امتداد کوتاه و دیده دوربین فلک از سواد خلایق سیاه شد و تراکم غبار بجائی رسید و بمرتبه^{۶۴۱} انجامید که پیش چشم خورشید مسدود و از آمد و رفت انفاس جادها بر هوا می نمود

نظم

بماندی بر سنین نیزه داران

اگر سیماب باریدی چو باران

^{۶۲۹} ق « خان » را ندارد .

^{۶۳۰} ق : عرض .

^{۶۳۱} ب : جائی .

^{۶۳۲} ق « لایق » را ندارد .

^{۶۳۳} ب : جرومهای .

^{۶۳۴} ق : جیقه های .

^{۶۳۵} ب : ق : تقطع .

^{۶۳۶} ق : جیقه .

^{۶۳۷} ق : مستور .

^{۶۳۸} ق : جیقه .

^{۶۳۹} ب : امرائی .

^{۶۴۰} ق : یساول .

^{۶۴۱} ق « را » را ندارد .

^{۶۴۲} ق : مرتبه ای .

چنان از جوش لشکر قحط جا بود که نعل سایه بر دوش هوا بود اسبان تازی را که وسعت گردون از شوخی رفتار مانند چشم بر نگاه تنگ بود بمثابه دل عشاق بر یک مکان جولان می شد از صفوف آراسته خیابان ها که مبداء و منتهای او نمودار ازل و ابد تواند بود بهم رسید نفیر کرنا و خروش کوس و نقاره چون امواج دریا از آن معرکه قیامت آرا راه بیرون شد نمی یافت از تنگ درزی سوار و پیاده اسم را جای صدق بر مسمی نمانده بود طیور در فضای هوای آن صحرا از [84b] تراکم غبار چون تیر در تیر کش با بال گشاده بر یک جا مقام و آرام داشتند اعدا را دل نگران و خاطر پریشان بود که اگر کار سپاه بشمار رسد بچه عنوان از عهده تعداد بیرون آید کره خاک از کثرت سنان درخشان سواران نمودار قرص خورشید جهان افروز گشت نابینا را از شوق تماشای آن هنگامه بینایی حاصل می شد^{۶۴۳} و آن خان ذی شان با وجود فقدان بصر کیفیت تماشای^{۶۴۴} این هنگامه در می یافت بعد از وقوع ملاقات و تقدیم رسوم خدمت و لوازم مهمان نوازی بخیمه که بجهه آن پادشاه ترتیب یافته شده بود نزول فرمودند و خان مغفرت نشان بر روی آن سلاله چنگیز خان مجلسی بر آراست که ملک سر از دریچه فلک بتمشای آن جشن و سرور بر آورده زبانه با تحسین و آفرین گویا گردانیدند و از اطعمه و اشربه و تنقلات و حلویات آنقدر در آن بساط روح فرا کشیده که مافوق آن متصور نباشد و مبلغ های خطیر از نقود و اجناس و امتعه هر دیار و اسب و استر و شتر با بار بنظر سلطنت پناه و رفقای او گذرانیده بملازمان معظم الیه سپردند و از روی اعتذار شکر قدوم آن مهمان رسانیدند و چون از نیشابور عازم رفتن نمود خان مغفور مرحوم بدستور در رکان آن پادشاه چند قدم مشایعت نموده مراجعت فرمود و چند نفر از ملازمان معتبر خود با حکام سرحد بمهمانداری و ملازمت موکب پادشاهی تعیین فرمودند القصه در هر محلی از محال که آن پادشاه [85a] فرشته خصال می رسید گماشتگان سلسله علیه صفیه صفویه بدستور مقرر استقبال و ضیافت و تکلفات می نمودند و در منزل ایوان کیف مرتضی قلیخان بیچرلو حاکم طهران ایشیک آقاسی باشی که بمهمانداری تعیین شده بود بملاقات خان فایض شده از جانب خاقان صاحب قران پادشاه را پرسش نموده از نفایس اجناس و ظرایف امتعه بقدر آنچه سزاوار همت ارباب کرم باشد بارمغان گذرانید و باتفاق روانه دارالسلطنه قزوین شدند و چون خبر آمدن او بتحقیق پیوست حکم عالی بنفاذ پیوست که در کنار شهر خیمه دولت بر پای نموده جشنی در آن مکان آراسته شود و از روی لطف و تفقذات بی اندازه بنفسه با امرا و خاصان بارگاه و ملازمان درگاه سوار دولت شده باستقبال آن پادشاه پرداختند و در بیدستان قزوین امام قلیخان را سعادت دریافت خدمت خدیو جهان و قهرمان زمان روزی شد حضرت صاحبقران از روی شفقت که شیوه کریمه این دودمان والاشانست رعایت مهمان کردن از اسب پیاده شدند و امام قلیخان نیز پیاده شده بود یکدیگر را دریافتند و از طرفین بلوازم رسوم و آداب پرسش پرداخته بعد از ادای آن سوار دولت گشته همعنان و رکاب متوجه کریاس فلک اساس گشتند و در یک مسند نشستند از شربت و تنقلات و حلویات و مطعومات و مشروبات زیاده از حد و قیاس کشیده شد و بعد از بر خاستن [85b] سفره یک لحظه بشنیدن نغمه دل آویز مطربان خوش الحان که از حسن صوت ایشان طیور در هوا مست و مدهوش بودند رغبت فرموده بعد از استیفاء این امر عزیمت سواری در خاطر دریا مقاطر شاهی تصمیم یافته بموجب فرمان از پیشگاه خیام تا در دولخانه مبارکه که قریب بیک فرسخ بود پای انداز زربفت و اطلس و دیبا گستردند و بآئین تمام روانه شدند چون بدولخانه مبارکه رسیدند پادشاه مزبور تکلیف فرود آمدن نمودند چون خان نهایت ضعف و ماندگی سواری داشت مرخص گشته بمنزلی که بسکنی او مقرر

^{۶۴۳} ق: می شود .

^{۶۴۴} ب: تماشایی .

شده بود روانه گردید و صدر^{۶۴۵} و اعتمادالدوله و قورچی باشی با سایر ارکان دولت بمشایعت تا منزل مزبور رفته در در خانه پیاده گشتند و سوای صدر کل^{۶۴۶} امرا پیاده در رکاب آن خان ذی شان تا ایوان عمارت رفته او را فرود آوردند و روز دیگر در عمارت مبارکه هشت بهشت بدستور جشن عالی ترتیب داده پادشاه را خاقان صاحبقران طلب فرمودند و در حین ورود تا پیش ایوان عمارت خود بنفس نفیس استقبال و بار دیگر معانقه نموده بدست مبارک دست خان عالیشان را گرفته بدرون عمارت آوردند و دلجوئی بیرون از اندازه کرده بنوازشات بیگران سرافراز و ممتاز فرمودند روز دیگر جمیع امرا را بدیدن سلطنت پناه مامور ساختند و چون خان مزبور را^{۶۴۷} خواهش طوف مکّه معظمه در خواطر بود و موسم^{۶۴۸} ادراک زیارت می گذشت رخصت طلب نموده روانه مقصد شدند و در آن چند روز که [86a] آن خان عالیشان در پایه سریر خلافت مکان بود هر روزه بانعام و احسانی تازه و لطف و عنایت بی اندازه اختصاص می یافت و تبعه و ملازمان بانعامات وافره و خلایع فاخره سرافراز گردیدند و بقراری که وحید الزمانی در تاریخ صاحبقرانی نقل فرموده اند مبلغ بیست هزار تومان نقد و جنس بتکلف آن خان عالیشان و تبعه و لاحقه او داده شده بود و باز بدستور احکام مطاعه برای حکام سرحد ارسال یافت که از دارالسلطنه قزوین تا ابتداء الکاء آل عثمان خدمات شایسته بجای آورند و در لوازم رعایت و مهمان نوازی سعی تمام بتقدیم رسانند و تا در دارالسلطنه^{۶۴۹} مزبور توقف داشتند سه چهار نوبت جشن عالی مرتبت ترتیب یافته خان را طلب می فرمودند تا در آخر مجلس که رخصت انصراف ارزانی یافته فاتحه جبه بقاء عمر و دولت اعلیحضرت ظل رحمن خواننده روانه مقصد شد و بعد از ورود بقریه ششین قزوین خاقان صاحبقران بقصد شکار سوار شده بار دیگر آن خان بلندمکان را در قریه مزبوره ملاقات نموده روانه شکارگاه گردیدند امید که پیوسته این درگاه اقبال و دودمان برگزیده حضرت ذوالجلال و کریم لم یزل و لایزال پناه و ملجأ^{۶۵۰} خسروان عالیشان و سلاطین بلند مکان بوده این آستان دولت آشیان قبله آمال و مطاف سعادت و اجلال باد بر برب العباد

گفتار در خاتمه این صحیفه گرامی که مشتمل بر ختم کتاب و بدعای بقای عمر و دوام دولت این ملاد ارباب دولت وافر سعادت

چون شیوه [86b] ناستوده روزگار غدار و گردش چرخ کج رفتار آنست که هر سروی که در ریاض دولت علم شود از تندباد حوادث زمان از پای درافتد و هر گلی که در چمن بهارستان عزت شکفته بود از وزیدن صرصر خزان اجل پژمرده شده فرو ریزد و هیچ کوکبی از افق اقبال طلوع ننمود که در مغرب فنا غروب نکرد و آفتاب طالع هیچ صاحب شوکتی وافر مکنّت پرتو بر مسند رفعت نیفکند که در چاه زوال متواری نشد و مضمون آیه کریمه کل نفس ذایقه الموت و کل من علیها فان دلیل این معنی است

بیت

و آنکه نمرد است و نمیرد خداست

آنکه تغیر نپذیرد خداست

۶۴۵ ب. ق: صدور .

۶۴۶ ق: کلی .

۶۴۷ ق: « را » را ندارد .

۶۴۸ ب: موسم .

۶۴۹ ب: دارالسلطنه .

۶۵۰ ب: ملجا .

از روز ازل که میثاق الست بر یکم گرفته شده رقم ممات بر صفحه حیات جمیع مخلوقات کشیده اند انبیاء کرام و اوصیای با احترام و اولیای عظام و خسروان عالم وافر احتشام با وجود امتداد مدت لیالی و ایام عاقبت بکام و ناکام شربت ناگوار مرگ از دست ساقی اجل میرم گرفته نوشیده اند و بفحوای کلام خواجه نظام که

بیت

ما همه فانی و بقا بس ترا ملک تعالی و تقدس ترا

از روی سریر عزت برخاسته بنهانخانه خاک خرامیده اند مصداق این مقال آنکه چون اسباب اجل آن یگانه دوران و تهمتن ممالک ایران بتقدیر حضرت ملک منان از شش چپه سرانجام یافت که رتبه شهدا از شهد شربت شهادت دریابد ارباب حقد و حسد خصوصاً میرزا تقی اعتمادالدوله از خالی بودن عرصه رکن السلطنه و صاحب اختیار [87a] و اقتدار دولت ابد توامان که شده^{۶۵۱} بود بخود اندیشید که اگر آن شیر بیشه جلادت و نهنگ بحر همت و سخاوت در بارگاه فلک پیشگاه صاحبقرانی حاضر گردد از حسن سلوک و خوبی صورت او که در میان طوایف قزلباش طاق بود و حق خدمت و اخلاص و صوفیگری او البته که رتبه و کالت نفس همیون خواهد یافت مکرراً خان مغفرت نشان عرایض بدرگاه معلی ارسال می نمود که شاهزاده بلاد هندوستان که از برای امداد اهل قلعه قندهار بفرمان سلطان خرم با امرا و سپاه روسیه که یکصد و پنجاه هزار کس در غزنین بر سر او جمعیت داشتند از بیم آوازه جلوس میمنت مانوس خاقان صاحبقران و جمعیت عساکر اقبال بر سر این غلام جانسپار فدوی نشان متفرق و پربشان گشته با شاهزاده روانه دیار ادبار خود گردیدند و این همه سپاه که در خراسان جمعیت نموده اند از بیم قحط غلا در یکجا نگاه نتوان داشت و صلاح دولت قاهره آنست که ایشان را متفرق ساخته رخصت^{۶۵۲} اوطان نمایند که هر گاه ضرور شود بتازگی جمعیت نمایند و این غلام فدوی از روی اخلاص و صوفیگری خواهش و آرزوی پایبوس ولینعمت حقیقی که جان ما^{۶۵۳} بندگان فدای خاک پای مبارکش باد دارد اگر بنده خود را طلب فرمایند می تواند بود میرزا تقی بنا بر جبهه^{۶۵۴} که مذکور شد بهیچ وجه رضا بآمدن آن خان بلند مکان نمی داد و آخر از راه لجاج و عناد که با همه امرای قزلباش پیش [87b] گرفته که بغیر از خود دیگری را صاحب وجود و^{۶۵۵} در امر دولت شریک نمی دانست^{۶۵۶} رسانید بر خود آنچه رسانید سبحان الله که انسان از برای دو روزه حیات مستعار و دولت ناپایدار فریفته و سواس شیطان و نفس سرکش بوده با وجود آنکه میداند^{۶۵۷}

بیت

که^{۶۵۸} هر که بدی کرد ببد یار شد هم ببد خویش گرفتار شد

مطلقاً بفکر مآل کار و عاقبت افعال خود نمی افتد بس زهی سعادت و دولت کسی را که مآل اندیش بوده نوعی سلوک نماید که حسن روش و طریقه او بر صفحه روزگار بیادگار مانده باعث توفیق دارین باشد در این صورت هیچ به از ان نیست که قلم شکسته زبان را ازین گفتگوها کوتاه ساخته عنان خامه

^{۶۵۱} ق: کنده .

^{۶۵۲} ق: رخت .

^{۶۵۳} ب: ماء .

^{۶۵۴} ق: جهتی .

^{۶۵۵} ق « و » را ندارد .

^{۶۵۶} ق: نمی داشت .

^{۶۵۷} ق: میداند که .

^{۶۵۸} ق « که » را ندارد .

عنبرین ختامه^{۶۵۹} را از روی صدق و صفا بدعای بی ریای دوام دولت و بقاء عمر و حکومت این صاحب اقبال و شوکت زبیده جاه و جلال و عظمت ثانی اثنین رستم زمان و سپهسالار ایران بیگلربیگی^{۶۶۰} آذربایجان گوهر درخشنده جود و احسان و جوهر آبدار سخا و امتنان مسکین نوازی که بصفات حسنه بخشش و کرم آراسته درویش دوستی که از کوچک دلی پیوسته سفره انعامش گسترده بداد و دهش پیراسته است و در ایجاب ملتمس ارباب حاجات

بیت

نرفته لایزبان مبارکش هرگز
مگر در اشهد ان لا اله الا الله
خان عالیشان جوان بخت عدالت شعار سپهدار لشکر کش ظفر آثار المؤید و المستعین^{۶۶۱} [88a] من الله رستم خان خلد الله عزته و دولته الی ظهور قایم آل محمد صلوات الله علیه من رب العزت بعرضه سخن سرانی تافته بدعای اجابت انتمای آن سعادتمندی که از یمن همت و توجه او توفیق اتمام این صحیفه گرامی که باسم سامیش و نام گرمایش تزئین یافته جولان دهد و الدعا^{۶۶۲} الهی این نبیره گرامی صاحب سعادت و نو نهال گلستان حکومت و عظمت را بلطف ازلی و احسان ابدی بر مسند عزت و متکای دولت بیادگار جد بزرگوارش متمکن دار و تیغ عالم گیرش بر فرق اعادی دین و دولت این دودمان ولایت نشان مظفر و منصور گردان که سالهای بیشمار و قرنهای بسیار^{۶۶۳} الی یوم القرار پاینده و مستدام باد برب العباد

بیت

تو توفیق مسکین نوازش ده
بر اعدای دین سرافرازش ده ... آنچه بافواه^{۶۶۴}
استماع و از اوضاع تاریخ معلوم این حقیر بی بضاعت گردید آنست که تولد خان مغفرت نشان رستم خان^{۶۶۵} در سنه [تن] گوز^{۶۶۶} ثیل مطابق ست و تسعین و تسعمائه در گرجستان اتفاق افتاد

که در آخر سال مذکور جلوس میمنت مانوس شاهی ظل الهی گیتی ستان فردوس مکان شاه عباس غفرالله له و نورالله مضجعه در دارالسلطنه قزوین واقع شد

و در سنه ای [ت^{۶۶۷} ئ] یل موافق سبع و الف که تخمینا در سن یازده سالگی^{۶۶۸} بشرف ملازمت نواب خاقان گیتی ستان فردوس مکان سرافراز شده مدتی ایام در اندرون در سلک غلامان خاصه شریفه بوده از آن حضرت تربیت می یافت و در سنه لوی ثیل

^{۶۵۹} ق: خامه .

^{۶۶۰} ب: بیگلربیگی .

^{۶۶۱} ب: ق: المستعان .

^{۶۶۲} ق: دعای .

^{۶۶۳} ق: « و قرنهای بسیار » را ندارد .

^{۶۶۴} ق: پوشیده نماند .

^{۶۶۵} ق: « رستم خان » را ندارد .

^{۶۶۶} ق: سچقان .

^{۶۶۷} ق: اود .

^{۶۶۸} ق: سالگی بود .

اثنی و عشر و الف که ایلغار [خا] قان گیتی ستان فردوس مکان باذربایجان و فتح تبریز در آن سال واقع شد

تخمیناً^{۶۶۹} در سن هیجده سالگی برتبه منصب یساولی صحبت سرافراز گردید و در سنه بارس ثیل مطابق ست و ثلثین و الف بمنصب والای [88b] دیوان اعلی مفوض گردید و در سنه پیچی ثیل مطابق اثنی و اربعین و الف منصب والای تفنگچی آقاسیگری علاوه منصب سرداری و دیوانیگی گری گردید مخفی نماند که منصب سرداری لشکر فیروزی اثر بخان مغفرت بهر در سال یونت ثیل موافق اربعین و الف که بر سر قلعه حله مقرر شده بود خاقان رضوانمکان عنایت فرمودند و زمان بیگ ناظر و تفنگچی آقاسی چنانچه در صدر این صحیفه مسطور گشت در همان سال فوت شد و بعد از فوت او منصب تفنگچی آقاسیگری را^{۶۷۰} بکسی داده نشد مگر خان مغفرت نشان و چنانچه وحید الزمانی در تاریخ صاحبقرانی تالیف نموده بعد از فوت مشار الیه این منصب ارجمند بخان سعادتمند رجوع شد و بقراری که اسکندر بیگ منشی مؤلف^{۶۷۱} عالم آرا و میرزا معصوم مشرف^{۶۷۲} مؤلف^{۶۷۳} چند ساله احوال خاقان رضوانمکان^{۶۷۴} در سنه پیچی ثیل اثنی و اربعین^{۶۷۵} و الف که خان مغفرت نشان^{۶۷۶} بسرداری خراسان مقرر داشتند منصب تفنگچی آقاسیگری را نیز علاوه آن عنایت نمودند العلم عند الله و جزایر انداز و تفنگچی بدهنه جلو انداختن از اختراعات معظم الیه است که قبل از آن کسی تفنگچی و جزایرچی بجلو نه انداخته است و در سنه تنگوز ثیل موافق اربع و اربعین و الف بمنصب عالی سپهسالاری ایران و بیگلربیگی^{۶۷۷} آذربایجان ممتاز گردید و شش جنگ نمایان کرده که بر ادعای دین و دولت فایق آمد اول در زمان خاقان گیتی ستان که سردار آذربایجان بود بقلعه وان رفته ایل و احشام اکراد را قتل [89a]^{۶۷۸}

^{۶۶۹} ق « تخمیناً » را ندارد .

^{۶۷۰} ق « را » را ندارد .

^{۶۷۱} ب : مؤلف .

^{۶۷۲} ق « مشرف » را ندارد .

^{۶۷۳} ب : مؤلف .

^{۶۷۴} ق : مکان نوشته اند .

^{۶۷۵} ب : اربعین .

^{۶۷۶} ق : نشان را .

^{۶۷۷} ب : بیگلربیگی .

^{۶۷۸} در حاشیه اینچنین خوانده می شود : « مخفی نماند که چون صفات خان مغفرت نشان از حیز تعداد بیرونست بقراری که از جمعی کثیر بی غرض قطع نظر از خوش آمد گوئی و خود فروشی مسموع شده آنکه حسن صورت و خوش سیمائی و ترکیب و شمایل او در میان قزلباش نبود و بدلیری و جرات و سپاهی گری و جلالت مثل او مانند نداشت و طبع او بسواری و تربیت قشون و جرید [و] چوگان بازی و شکار بسیار مایل و در امور دین و دولت و ضبط و نسق ولایت اهتمام تمام داشت و دزد را امان نمیداد بنوعی ممالک آذربایجان و خراسان از دزد و قطاع الطريق محفوظ بود که اشرفی بر سر گرفته در نهایت خاطر جمعی ... خلق الله می نمودند و علما و سادات و ارباب استعداد و درویشان را رعایت بسیار می نمود و اکثر اوقات متفقد احوال ایشان بود و پیوسته در تحصیل دعای خیر برای ذات مقدس شاهی و دوام دولت قاهره و رضاجوئی ولبینعت خود تلاش می نمود و علی الاتصال اوقات خود را در پیدا کردن جوان خوب و سپاهی خوب و اسب خوب و اسلحه یراق خوب می گذرانید و همیشه جماعت سوار ... وقوف داشت که در ... و سواری اسبان می نمودند و زینت اسبان سواری بسیار می کرد از زین و لجام و غیره و همه روزه امر می کرد تا سپاه آراسته و آماده مستعد بوده بجرید انداختن و چوگان باختن و کمانداری کردن که اکثر روزها خود بمیدان آمده در یکطرف میدان ایستاده بازوی چوگان و جرید و تعلیم بر سپاهی اشتغال داشت از میرزا مهدی [نوی]سند مستوفی اصفهان شنیدم که او از پدر خود ... مغفور ... حبیب الله [صدر] رحمه

و غارت نموده آن ولایت را از حیز انتفاع انداخته با سر و اسیر و غنیمت مراجعت نموده در مازندران بپایبوس مشرف گردید ثانیاً باز در فتور حافظ احمد وقت مراجعت او از بغداد که دیوانبگی بود باز بسررداری و محافظت ممالک آذربایجان تا حین ارتحال شاه غفران مآل در آن دیار بجنگ و جدال اکراد و تاخت و غارت سرحد وان اشتغال داشت و در اول جلوس خاقان رضوانمکان بپایبوس رسید ثالثاً جنگ هرسین همدان با خسرو پاشای سردار روم رابعا فتح قلعه حله خامسا فتح ولایت گرجستان که بر هیچکس چنین فتح روی ننمود سادسا جنگ مرتضی پاشا و خلیل پاشا در پای قلعه وان و فتح قلعه قارنه^{۶۷۹} یا [رخ] ... در اکثر معارک کارزار که در زمان خاقان گیتی ستان روی داد در رکاب^{۶۸۰} ... مثل بغداد و سراب^{۶۸۱} ... داشت^{۶۸۲} و دو نوبت در برابر سلطان مراد او را ... آذوقه و^{۶۸۳} آب بر روی او بستن و در کوه سرخاب بالای سرش نشستن و صبح و [شام] ... قیصر کشیدن که از بیم مثل سلطان مراد پادشاهی بی نیل مقصود از تبریز مرا [جعت] نمودن این قسم جنگها و کارها از حیز تعداد بیرونست و در سن پنجاه و هفت سالگی بود که بجوار رحمت ایزدی^{۶۸۴} پیوسته با شهدا در ریاض الجنه همپرواز گردید تم^{۶۸۵} الکتاب بعون عنایت ملک وهاب فی یوم الخمیس عید مولود مبارک خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فی سنه اربع و مائه و الف

کتبه^{۶۸۶} العبد الضعیف فقیر الحقیق

تراب اقدام درویشان بیجن تاریخ صفوی خوان^{۶۸۷} [89b]^{۶۸۸}

الله علیه در قم مهمان بود من هم بودم که خان آمد در کنار حوض آب میوه بسیار چیده بود انجیر تازه در میان میوها بنظر خان در آمد نشست بانجیر خوردن و سپاه و تفنگچی در برابر صف کشیده بودند که درین اثنا دو کلاغ بر سر دیوار با هم منازعه می کردند خان آنرا دید و تفنگ خود را از تفنگ قورچی گرفته در اثنای انجیر خوردن کلاغرا بگلوه تفنگ در اثنای برخواستن از گوشه دیوار زد [ینوعیکه] همگی تعجب نمودند و ... انجیر مشغول شد که در کمانداری بود و تفنگ اینقدر چیره دست بود و ایضا میرزا حاتم بیگ تحریر نمود ... در وقتی که والد و برادرم ... [89a]

در حاشیه ورق [89b] ادامه دارد .

۶۷۹ ق : قارانی .

۶۸۰ ق « در رکاب » را ندارد .

۶۸۱ ق « سراب » را ندارد .

۶۸۲ ق « داشت » را ندارد .

۶۸۳ ق « آذوقه و » را ندارد .

۶۸۴ ب : ایزیدی .

۶۸۵ ب ، ق : تمت .

۶۸۶ ب : کتبت .

۶۸۷ ق این دو سطر آخر را ندارد .

۶۸۸ از ورق [89a] ادامه دارد : « سلطان غفران نشان از راه شام بمکه معظمه می رفتند چون بقلعه دیار بکر رسیدند چند روز در آنجا توقف داشتند مصطفی پاشاه که از آزادکردهای قلعه ایروان بود بدیدن ایشان آمد و چون والد را میشناخت ... با بعضی چیزها بجهه ایشان ... بود احوال خان مرحوم را می پرسید و تاسف می خورد و رقت کنان می گفت که من تا باین سن رسیده ام جوان خوب بسیار دیده ام ... [بخوبی] خان مرحوم در بلاد روم و ایران ندیده ام ... سلطان مراد قیصر روم پیوسته حسرت و آرزوی ... غلام میربد زیرا که هیچ پادشاه را چنان غلام میسر نبود حیف و صد حیف که او را نگذاشتند ... بخدمت ولینعمت خود آید البته که اگر حضرت شاه او را می دید سر رشته دولت و سلطنت را بعهده او مقرر می داشت و ایضا شنیدم که ... شهید [خان] مغفور ... که بر بالای مرقد ... مرحوم بتلاوت قران مشغول باشی ... می گوید طالب علمی مهمان من ... [بر؟] ادرش هم بود من اول شب خواستم ... خان رفته یک جزو قران تلاوت ... [از؟] بر کردم آن عزیز مانع شد که بچه کار او ... آمد تلاوت

قرآن و چه فایده بر احوال او ... بخشید که او مدت عمر را در ریختن خون و سایر ... نامشروع گذرانید من هم با او درین گفتگو همداستان ... در خواب دیدم ... در نهایت ... من خطاب میکند ... بتو چه بد کرده بودیم که امشب ... [نپر] داخته از من بتو بغیر نیکی بدی ... بود من واهمه نکرده گفتم خان خبث ... آنچه دیده و شنیده بودم گفتم خان گفت آنچه کردم از نیک و بد هیچ چیز منظور کرم الله سبحانه و تعالی ... مگر ذره از محبت حضرت [امیر] المؤمنین و حضرات ائمه عم ... دل داشتم بر من بخشیدند و در خدمت حضرت امام حسین عم و شهدا جایم دادند من از خواب بیدار شده با کمال ترس و واهمه همان لحظه بر سر قبر او رفتم تا صبح بتلاوت قرآن و استغفار مشغول شدم] [89b] « .

ق این حاشیه را نمی آورد .